

رسالة طريقه

غراء

تأليف محدث علامه

آیت اللہ سید حسین عرب باشی

رسالة  
طريقه الغراء  
في اثبات معجزات  
الانبياء  
والارصياء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي وفقني لتأليف الطريقة الغراء في اثبات معجزات  
وخوارق عادات الانبياء الذين هم العروة الوثقى لا انفصام لها  
والذين هم من تمسك بهم فقد اهتدى واقفى والصلوة و  
السلام عليهم وعلى رسولنا المصطفى ونبينا المحمدي من شجرة  
الانبياء والمرضى من سرّة البطحاء والمختار من مسكوة الجناب  
الذي اسرى به ليلاً من المسجد الحرام الى المسجد الأقصى ثم  
عرج به الى السموات فاستقى الى سدرّة المنتهى وعلى وصيه  
وزيره وخليفته سيد الارصياء الذي اذراك فضله  
عقول الحكماء وفي فهم شأنه عجزت الادباء وكلت الفصحاء

وَفِي تَعْدَادِ مَنَاقِبِهِ تَجَرِبَةُ الْحُطْبَاءِ وَتَضَاعُفُ الْعُطَاءِ ثُمَّ السَّلَامُ  
عَلَى إِلِهِ النَّبِيِّاءِ النَّقَبَاءِ الْأَيَّامَةِ الْهُدَى الَّذِينَ هُمْ أَعْلَامُ النَّقِيِّ وَ  
مَنَارُ الدِّينِ وَالنَّقْوَى وَأَرْكَانُ الْإِيمَانِ وَأَسَاسُ الْإِسْلَامِ وَالْعُرْوَةُ  
الْوُثْقَى وَاللِّغْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الْإِقْدَاءِ وَبَعْدَ  
چنین منگوتید احقر فانی حسین ابن نصر الله ابن صادق الموسوی  
عرب باغی که این مختصر موسوم است بر رساله طریقه غراء در بیان  
معجزات انبیاء و اوصیاء <sup>ص</sup> و سبب تألیف این رساله اینست که بعضی  
مردمان جاهل و از اشخاص غیر عاقل و یا از کسانی که عناد دارند  
و یا از اهل فساد بوده اند معجزات پیغام او را انکار میکنند  
و اعتقاد بر معجزات انبیا نمیکند و منکر معجزات ایشان میشوند  
و بعد از شنیدن خوارق عادات و معجزات ان بزرگواران به  
مقام اعراض انکار و عناد می آیند و از این انکار و عناد و از فساد  
این اعتقاد عذر می آورند که ماها ان معجزات را ندیده ایم و  
مشاهده نکرده ایم و شنیدن انها بما کفایت نمیکند زیرا که  
اغلب شنیده شده و اکثر خبر داده ها بدون اصل و دروغ میشوند  
و با واقع درست نمی آید پس حقیر در این مختصر در جواب انها  
میگوید که خبرها و شنیدن انها مختلف است و بعضی از انها

بی اساس و کذب میثوق و بعضی دیگر صدق و با واقع درست میگرد  
 و شخص عاقل و مردمان با شعور نباید همه را صدق و یا جمیع اظهار  
 دروغ خیال نماید و بلکه باید بمقام تحقیق و تدقیق برآید و  
 راست را از دروغ و کذب را از صدق امتیاز بدهد و هر خبر را  
 بدروغ حل نکند و در شنیدنینها همه را کذب نداند و بمقام  
 تکذیب نیاید و اگر چنین اعتقاد نماید از اهل فساد و عناد میثوق  
 و بلکه این رفتار و این نحو کردار دلیل سفاهت و برهان جهالت و بلاد  
 و حماقت او است و مردمان عاقل و راجاهل و دانایان او را  
 نادان و غیر عاقل میدانند و او را از حیوانات حساب میکنند و  
 او را انسان عاقل و مرد کامل نمیدانند و این عذر را که میگوید  
 من این خبر شده ها را ندیدم و این شنیدینها را مشاهده نکردم  
 از آنکس قبول نمیکند زیرا که اگر کسی بگوید که من بوجو شهر لندن  
 و برلن و پاریس در بلاد غرب اعتقاد ندارم و بر بودن مکه و  
 مدینه و منی عرفات باور و اذعان نمیکم بعلت اینکه آن بلاد را  
 ندیده ام و با چشم خود مشاهده نکرده ام پس همه مردمان او را  
 سفیه و غیر عاقل و محض جاهل و نادان محض و یا او را از عناد و فساد  
 کنندگان میدانند و او را عاقل و با شعور و خالی از عناد و بدون

## در طریق اثبات معجزات انبیاء

فساد نمیدانند و همه غافلان و جمیع دانیان با او میگویند که ای  
 احمق و ای نادان و ای عناد کننده و ای فساد افکننده ندیدند  
 مشاهده نکردن تو آن بلاد را و آن شهرها را دلیل نمیشود بر عدم  
 وجود آنها و بر نبودن آن شهرهای معروف و مشهور که اکثر مردمان  
 از بودن آنها خبرها داده اند و آنها را دیده اند و همچنین اگر کسی  
 بگوید که من اعتقاد بر معجزات انبیاء ندارم و معجزه از کسی و از پیغمبران  
 صادر نشده و از ایشان معجزات واقع نگردید زیرا که من آن معجزات را  
 ندیده ام و با چشم خود آنها را مشاهده نکرده ام پس با نکس میگویند  
 که ندیدن تو دلیل نمیشود بر عدم وجود معجزات انبیاء و مشاهده نکردن  
 تو آن معجزات و از ایشان علت نیست که پیغام او را آن معجزه نداشته  
 و اگر تو آن معجزات ندیدی باشی اکثر مردمان آنها را از ایشان دیده  
 و با تو آنرا معجزات را از انبیاء روایت کرده اند و معجزات زیادتر  
 از ایشان مشاهده نموده اند و بفرمایش ایشان اعتقاد و انقیاد  
 نموده و پیغمبر بودن ایشان را تصدیق کرده و بدین وقتون پیغام او را  
 داخل شده اند در آن زمان و اینها در هر زمان شیوع داشته و  
 متواتر بوده و چنانکه حضرات انبیاء از حضرت نوح و ابراهیم و موسی  
 و عیسی و هود و صالح و غیر از ایشان در هر زمان معروف مشهور ندیدند

و همچنین معجزات ایشان و خوارق عادات آن بزرگواران مثل خود  
 معروف و مشهور است در هر زمان و هر مردمان در هر وقت حضرت  
 نوح را با معجزه طوفان و حضرت ابراهیم را با گلستان شدن آتش  
 برای او و حضرت موسی را با یابو بیضا و ازدها شدن عصا و حضرت  
 عیسی را با زنده کردن او مردگان را شناخته اند و اگر آن معجزات از  
 ایشان صادر نمیشد و طوفان و گلستان شدن آتش و ازدها شدن  
 عصا و زنده شدن اموات در دست ایشان نبوده پس مردمان آن  
 پیغام او را نداشتند و ابداً هیچکس نه نوح را می شناخت  
 و نه ابراهیم و نه موسی و نه عیسی را میدانست زیرا که در دنیا و در هر زمان  
 اشخاص نوح و ابراهیم و موسی و عیسی نامان بسیار بودند و هر کس  
 نام صاحب طوفان نشد و هر شخص ابراهیم نام گلبستان شد آتش نگرید  
 و هر موسی و عیسی نام صاحب عصا و زنده کردن مرده ها نشد است  
 مردمان هر زمان همه پیغام او را نداشتند و شناخته اند  
 و حضرت صالح را از حته بیرون آوردن و ناقة را از سنک دانسته اند  
 و اگر آن ناقة او از سنک بیرون نمیشد مردمان صالح را نمیشناخته اند  
 و همچنین بنام دیگر پس شناختن مردمان پیغام او را در هر زمان  
 از حته معجزات ایشان بوده است و بدون معجزه بر کسی بنام ننگفته اند

## در اثبات معجزات

و نام آن بزرگواران بسبب ظاهراً شدن معجزات بدست ایشان شده و  
 مشهور و معروف بود ایشان در میان مردمان در هر زمان از برای  
 ظهور معجزات از ایشان گردید و در هر عصر مشهور و معروف شد که الله  
 و گلستان شدن آتش نمود یا آن تصادف نبوده و از دها شد عصا  
 موسی از عادیات بتو و زنده شدن مرده باد عای عیسی از آفتابان بود  
 و همه اینها معجزات بود و کما و بشر و فعل استادان نبوده است و اگر کار  
 بشر و صنعت استاد بوده چرا از آن زمانها تا ما روزها از دست کسی نماند  
 و هیچکس در آنها نشد با وجود دانایان و صنعت کاران در هر زمان  
 و با بودن اشخاص ماهر و استاد کامل و حکماء عاقل و دکترا ن حاذق بعد از  
 پیام او و آن و بعد از آن بزرگواران چقدر اختراعات غریبه صنعتهای  
 عجیبه در بلاد غریبه و شرقیه واقع شده و هیچکس از آنها را حاذق  
 و آن استادان یک مرده را زنده و یک چوب خشک را از دها و یک آتش  
 گلستان کرده و بچه ناقه را از سنک بیرون ننوده و هر چه کرده اند از اختراعات  
 و صناعات در سایه و نتیجه زحمت و مشقت زیاد بعل آوردند و چه  
 زحمت و مشقت در آن اختراعات مقبول شده اند و چه بسیار جانها و عمرها  
 و جوینها در آن صنعتکاری تلف گردید و چه بسا اشخاص بعد از  
 زحمت بسیار در آن صنایع و اختراعات فایده نبرده اند و نفع آنها را

دیگران اخذ کرده اند و اما معجزات پیغام اوران پس این طور نیست  
 و در معجزه ظاهر کردن زحمت بر پیغمبران نیست و بلکه بحجرت گفتن ای  
 سر و سلامت باش برای براهیم فوراً تمام اتس ان اشکده گلستان  
 و بعض گفتن ای زنده بشو باذن خداوند مرده پوسیده شده زنده  
 میگردد و باندختن چوب خشک از دست خرداژدهای بزرگ میشو  
 و اسباب جادوها انجاعتی بلعد و میخور و فوراً چوب است و عصای  
 سابق میگردد و بحجرت گفتن ای کوه از تو نایقه با بجهت میخواهم نایقه با ان  
 بزرگ با بجهت اش از سنک بیرون میاید و محض اشاره بر تنور کهنه اب  
 بسیار از ان تنور فوران و جریان مینماید و ان قوم را در بالا کوهها  
 بلند غرق میکند و بحجرت اشاره نمودن بر عکس شیر در مسند افکس  
 در مجلس پراز جمعیت مأمون در خصوص انجاعت زیاد ان عکس و ان  
 رنگ در مسند بر خیزد و اشخص بدر و بخورد و خوش را ببلسد  
 باز برگردد و همان عکس در مسند میشو و بعض انداختن دست بدر  
 قلعه خیبر ان در سنک را و یا پوشیده شده باهن را از جایش قلع نماید  
 چندین قدم دور تر اندازد و حال اینکه کندن دری که با ان بزرگی و  
 سنگینی باشد و انداختن ان بایک دست بجای دور تر با قوه شرمکن  
 نیست و از انجمله از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از کندن ان

## طریق اثبات معجزات

9

دری با این سنگینی سؤال کردند در جواب فرمود که من آن در را بقوه  
 رحمانی قلع کردم نه با قوه جسمانی و از اینجهت ابن ابی الحدید معتزلی در  
 خودش گفته است که **یا قانع الباب الذی عن هیزه عجزت الکف  
 الأربعون وأربع** یعنی ای امیر المؤمنین وای قلع کننده در بیکه عجز  
 بود از حرکت دادن آن چهل چهار دست با قوه و همچنین است معجزات سایر  
 انبیاء و اوصیاء ایشان که بقدرت خداوند بوده است نه از جهت  
 قوه جسمانی و نه بسبب ذات اتفاقیات و نه از جهت یاد گرفتن از استادان  
 و صنعتکاران زیرا که صنعتکاری استاد می زحمت دارد و بعد از زحمت  
 باید بیج بعل میاید نه اینکه فوری با اشاره کردن میشود و صنعتکاران  
 آلات و ادوات و مقدمات لازم دارد و معجزات اراده خداوند و در خواست  
 پیغمبر است و محتاج اسباب ظاهری کار کردن نیست و لازم شدن معجزه  
 بر پیغام او را از جهت اینست که هر کس از جانب خداوند ادعای ریاست  
 سیاست داده و اقامه و پیشوائی نکند و خواهش نفسانی خود را در میان مردمان  
 و در اموال و اعراض ایشان بر خداوند نسبت ندهد و از خودش احکام  
 جعل نماید و بدون قوه رحمانی و تأیید خداوندی بجزئی اقدام نکند  
 و نگوید زیرا که همه مردمان خیال میکنند ریاست امارت و بزرگواری را  
 و همه در خیال اقامه میشوند و اگر نباشد که هر صاحب هنر و هر عالم با حدیث

و وقت و هر صاحب صنعت غریبه و کارها عجیبه رئیس باشد و ادعا  
 ریاست نماید اختلاف و مخالف و صدیق نزاع و تنازع در بین مردم  
 شیوع پیدا میکند و هر کس بی یک مسلکی اختراع مینماید و یک چیزی  
 میگوید زیرا که حکما و عقلا و فضلا و دانایان و ادعای ریاست  
 کنندگان در هر زمان و بلکه در هر بلدان بسیار میشوند و هر یک از ایشان  
 یک خیال و یک رای و یک گمان و یک نظر و یک تعین دارند و در این صورت  
 اختلال نظام و مختل شدن عیش نوع بنی آدم و هر چه و هر چه و قتال و جدال  
 میشود و نظام عالم بر هم میگردد پس باید آن شخص سخنگو و آن حکم کننده  
 و آن مدعی ریاست و حکومت شرعی آنچه میگوید و حکم میکند از  
 جانب خداوند باشد و محکم و امر و نهی خداوند فتویٰ بدهد و آن شخص  
 نیز یک امتیاز داشته باشد و امتیاز او معجزه است و معجزه یک قوه فوق  
 قوه بشر است و آن معجزه باید چیزی باشد که از قوه بشر خارج شود و مردم  
 از آوردن آن عاجز شوند و با صنعت و استاد و تردستی چشم بندی  
 و با آلات و اسباب و ادوات نباشد زیرا که این ادوات آلات مقدما  
 از قوه طبیعت فوق و بالاتر است و در پیغام او زمان هر زمان و در شرع  
 بیان کنندگان باید قوه فوق طبیعت بود باشد و آن قوه از جانب خداوند  
 میشود نباید گرفتن و استاد را خدمت کردن و بر خمد کشیدن و اگر کسی

## کرامات معجزات

بگوید که معجزه همان نفوذ حلم و نفاذ شدن احراست در میان مردمان  
 پس در جواب او گفته میشود که این سخن و این مخولام از عاقلان و از دانایان  
 صادر نمیشود و این مخولکات و گفتگوها از جاهلان و از نادانان واقع  
 میشود زیرا که اگر نفوذ کلمه و حکم و نفاذ بودن امر و نفی دلیل خوشدست صاحب  
 آن باشد لازم میشود که فرعون و عمرو و شداد و ضحاک و اسکندر و رومی  
 و قسطنطین رومیان و قیصر رومیان و اکاسه ایران باید پیغمبران  
 اولی العزم باشند زیرا که نفوذ امر و حکم و کلمه آنها فوق العاده شده و حکم  
 آنها در اکثر دین مبین و بلکه در تمام کفر خاک نفوذ داشته چنانکه در  
 کتب تواریخ مذکور و در السنه و افواه مشهور است و از نفوذ حکم <sup>قسطنطین</sup>  
 رومیان این بود که بعد از حضرت عیسی دین او در مدت سیصد سال <sup>تقریباً</sup>  
 مخفی بود و شیوع نداشته و مسیحی مذهب در بلاد اروپا بسیار کم بوده  
 و بعد از شاه شدن قسطنطین خود شین عیسی را قبول کرد و بعد از آن  
 حکم نمود که در مملکت او هر کس دین مسیح را قبول نکند او را بکشند  
 هر که در دین عیسی نباشد او را بقتل میرسانند و از این جهت دین <sup>مسیح</sup>  
 در اروپا شیوع یافت و اکثر اهالی فرنگستان با کراهت و یا با رغبت <sup>مسیحی</sup>  
 شدند و از ترس تیغ و نیزه قسطنطین بدین عیسه در آمدند و حال آنکه  
 آنها بر <sup>شخصه</sup> بدون پدرا عققاد نداشتند و نفوذ اسکندر رومی در ایران

۱۱

۲۲

و روم چندین وقت شد و نافع شدن پادشاهان مغول در ایران چند  
 سال گردید و نفوذ حکم پادشاه روس چند سال قبل از این معلوم افتاد  
 است و هکذا نافع بودن حکم سلاطین ایران مشهور تواریخ بوده  
 کیخسرو پادشاه جوشان در زمان سلطنت خودش سیصد نفر پیغمبر را  
 بقتل رسانید و همیشه نفوذ امر فرعونیان و نمرودیان و تورانیان از  
 پیغمبران اولی العزم زیاد تر بوده است پس نفوذ حکم و نافع بودن امر  
 دلیل حقیقت نبوده و بلکه دلیل حق بودن قول و فعل و امر و نهی کبیر  
 از جانب خداوند فقط معجزه است و آن نیز یک چیزی فوق طبیعت و بالاتر  
 از قوه بشر است و برهان صدق ادعای پیغمبر همین است لا غیر از این  
 کسیکه نفوذ امر و حکم و قول کبیری دلیل حق بودن قرار دهد پس آنکس  
 جاهل و نادان و ادعای وهذیان و منکر حسیات و وجدانیات  
 و از تواریخ دُول و ملل غافل و از زمره انسان خارج است و شخص غافل  
 نباید چیزی بگوید که مخالف حسن و جدان نباشد و با عقل و عقلا  
 ضد نشود نه اینکه هر چه بزبان او بیاید بگوید و زبان شخص غافل در  
 پشت قلب او میباشد و قلب جاهل در جلوزبان او میشود چنانکه کیخسرو  
 امیر المؤمنین علیه السلام فرموده پس از آنچه مذکور گردید معلوم شد که  
 نفوذ امر و حکم دلیل حقیقت نیست و برهان حق بودن حکم و امر کبیر

## دلیل اجالی بمعجزه رسول الله

۱۳۰

همان معجزه است که فوق طبیعت است و از قوه بشر خارج است و این  
 امورات فوق طبیعت و معجزات نظار غایت از انبیاء سابقین صادر شد  
 و از هر یکی از ایشان واقع گردید از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و صفا  
 و هود و ارمیا و غیر از ایشان از سابقین علیهم السلام و اما معجزات حضرت  
 خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله صلوات الله علیه و اله پس زیاد تر از همه  
 ایشان است دلیل اجالی برهان واقعی بر وقوع معجزات صدر خوارق  
 عادات از آنحضرت اینست که آن بزرگوار در قرآن خود و در کتاب  
 اسمائے خودش معجزات انبیاء سابقین ذکر کرده و بمرده مان بیان کرده که  
 حضرت نوح معجزه طوفان داشته و حضرت ابراهیم اثن را گلستان نمود  
 و موسی عصا را اژدها کرده و عیسی مرده را زنده گردانید و فلان  
 پیغمبر چنان کرد و بلکه از بعضی ایشان چند معجزه بیان و از موسی نه  
 معجزه ذکر کرده که تسع آیات بینات است و بعد از ذکر کردن معجزات  
 ایشان و تصدیق نبوت و خوارق عادات آن بزرگواران خودش را  
 پیغمبر معرفی نمود و بلکه خود را از ایشان افضل قرار داد و شریعت خود را  
 ناسخ بر شرع ایشان بیان کرده و خودش را مبعوث بر تمام روی  
 زمین نشان داده و هر یکی از انبیاء سابقین را فقط بقوم او پیغمبر بیان  
 کرد نه بر تمام کره زمین چنانکه این مطلب حقیر در رساله سنیف فاصل

در رد قاصر جاهل با تفصیل و با آیات و احادیث صحیحہ بیان فرمود  
 و در نجات بران طبع و نشر شد و در سوره شعراء فرموده کَذَّبَ قَوْمُ  
 نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ یعنی قوم نوح پیغمبر  
 مرسلین را تکذیب کردند زمانیکه برادر ایشان که نوح باشد بانها  
 فرمود که چرا پر هیز کاری نمیکنید پس در این آیه حضرت نوح را بر  
 برادران خود ش پیغمبر قرار داده نه بر جمیع مردمان و موسی و عیسی را  
 در قرآن پیغمبران بنی اسرائیل معرفی کرده چنانکه در قرآن بیان شده و  
 در آن رساله ذکر گردیده پس با وجود اینها آیا بر خیال یک نفر عاقل و  
 گمان یک کسی در ناخورد میبکند که خود آنحضرت معجزه نداشته باشد  
 او معجزه صادر نشود و آیا کسیکه اندک شعور دارد و فی الجمله فهم داشته  
 باشد احتمال میدهد که آنحضرت معجزه اظهار نکند و از او معجزه  
 درخواست نمایند و او بگوید که من نمیتوانم معجزه بیاورم و من معجزات  
 و کار فوق طبیعت ندارم و آیا ممکن است که شخصی عاقل پهلوان بودن  
 رستم و اسفندیار را تصدیق بکند و بعد از آن خود را از آنها زیاده تر  
 بدهد در پهلوان بودن و با وجود این بگوید که من زور بازو و قوت  
 حرکت دادن یک پوط سنگ را ندارم و من نمیتوانم شمشیر بزنم و غیر  
 اندازم و میدان یک پهلوان بروم و اگر او چنین بگوید و خجالت نکشد

همه مردمان بر او سفیه و دیوانه و جاهل و نادان میگویند و او نمیتواند  
 در میان مردمان بماند و زندگی نماید و از خجالت نمیتواند بمردمان  
 چیزی بگوید پس حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله با وجود  
 تصدیق پیغام او در آن سابق و بیان معجزات ایشان چطور میشود که  
 خودش یاد ترازی ایشان معجزات نداشته باشد و کدام عاقل اینخیال را  
 در حق او مینماید و حال اینکه با اتفاق جمیع حکماء و عاقلان و با اجماع  
 همه فضلاء و دانایان آنحضرت عاقل بوده و دانایان تراز کلیه مردمان بود  
 و آن کسانیکه او را پیغمبر نمیدانند عاقل تراز همه میدانند پس کیسکه با  
 این عقل و کمال باشد و با این شعور و فراست و سیاست بوده چطور  
 ادعای نبوت میکند و معجزه نیاورده باشد و بمردمان میگوید  
 من از همه انبیاء افضل و شریعت من بر شرایع ایشان ناسخ است و لکن  
 معجزه ندارم و آنچه ایشان آورده اند من نمیتوانم بیاورم پس هر که این  
 نسبت را بر آنحضرت بدهد و بگوید که آن بزرگوار معجزه نداشته آن  
 کس احق و سفیه و مجنون و دیوانه است و اولایق سؤال و جواب نیست  
 و از زمره انسان خارج است و گفتگو با او جایز نخواهد شد و گوش دادن  
 بر سخنان او تضييع عمر است و اگر کسی بگوید که خود آنحضرت در سوره  
 بنی اسرائیل از معجزه آوردن عذر خواسته چنانکه گفته قُلْ سُبْحَانَ

رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا <sup>۱</sup> یعنی بگو منزه است خداوند من از  
 شریک قرار و از عجز و من نیستم مگر بشر و فرستاده شد خداوند و  
 این کلام آنحضرت است در جواب انجاعت که از او معجزه خواستند  
 پس در جواب انکس گفته میشود که انجاعت مقام عناد و بنای اقامت  
 بودند و در واقع معجزه را برای هدایت ارشاد خود ساختند  
 و بلکه در مقام حاجت و جهالت بودند، و اعتقاد بر معجزات نمیکردند  
 و بر آنحضرت استهزاء میکردند و آنها چند نفر معاندین بودند از  
 رئیسان قریش از بنجله و لید بن مغیره و ابوالبحتری و ابو جهل بن هشام  
 و عاص بن وائل و عبدالله بن ابی امیه و غیر از آنها از اهل عناد بان  
 حضرت و آنها گفتند لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَنْجِرَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَبُوعًا  
 یعنی ما بتو ایمان نیاوریم تا اینکه تو در زمین مکه از برای ما چشمه پر  
 آب جاری کنی که آب آن هرگز کم نشود اَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ مَّجَلٍ  
 وَعَيْنٍ فَتَقْفِرَ الْأَنْهَارُ خِلَافَ تَقْوِيمٍ <sup>۲</sup> یعنی یا اینکه بوده باشد ترا  
 بوستانه و باغی از درخت خرما و انگور و در زیر آنها نهرها جاری شود  
 اَوْ تَسْقِطَ السَّمَاءُ كَازِعْمَتٍ عَلَيْنَا كَيْفَا <sup>۳</sup> یعنی یا اینکه آسمان از پاره پاره  
 بر سر ما ساقط بگردد چنانکه گمان کردی اَوْ تَأْتِيَنَا بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ  
 قَبِيلًا <sup>۴</sup> یعنی یا اینکه بیاورید خداوند را و ملائکه را در مقابل ما

که باما سخن گویند، اَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُرْعَةٍ يَعْنِي يَا اَيْنَكه بُوَد ه  
 باشد ترا يك خانه از طلا که دران نشسته باشی اَوْ تَرْتَفِي فِي السَّمَاءِ وَ  
 لَنْ نُؤْمِنَ بِرُقِيَّتِكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُه يَعْنِي يَا اَيْنَكه تُوْبِرُ اسْمَان  
 بروی و بعد از رفتن تو بر اسمان باز ما هر گز بتو ايمان نیاوریم تا اينکه  
 نازل بکني تو از اسمان يك کتابيکه انرا ما بخوانيم و دران کتاب نوشته  
 باشد که ای فلان و فلان محمد رسول من است و بر او ايمان بیاورید پس  
 خداوند در جواب انها فرمود قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيْ هَلْ كُنْتُ اِلَّا بَشَرًا مِّثْلَ  
 بِنِي بگو ای پیام آور ما در جواب ان چند نفر از معاندین مثل ابو جهل و  
 امثال او که خداوند منزّه است از دادن معجزه که شما از جهت عناد و نسا  
 و مجاحث انرا میخواهید و بعد از اظهار ان معجزات نیز ايمان نیاورید و  
 نيستم من مگر بشر و فرستاده خداوند و شخص فرستاده شده از خود  
 نمیتواند چيزی بگويد و کاری بعمل آورد و چونکه شما عناد و نسا داريد  
 از اين جهت خداوند انچه میخواهيد نخواهد داد و ترجمه و تفسير ايه اين  
 است نه انچه ان شخص رسالت گفته و زمانیکه معجزه را از جهت عناد و  
 مجاحث خواستند در انوقت اظهار معجزه لازم نمیشود چنانکه چند  
 نفر از قوم موسی گفتند که اِرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً يَعْنِي خداوند را اشکارا  
 بمانشان بده تا ما خداوند را دیده باشيم پس خداوند صاعقه فرستاد

و آنها را سوزانید و حضرت ابراهیم زنده شدن مرده را خواست از  
 جهت اطمینان قلب قوم خود پس خداوند همان معجزه را بایشان داد  
 و درخواست معجزه باید از جهت هدایت و اطمینان باشد نه از برای  
 مجاجت و عناد و استهزاء شود و در فرض عناد نمودن نشان دادن  
 معجزه لازم نیست و در این ایام معجزه طلب کردن ابوجهل و امثال او  
 از جهت مجاجت و عناد بوده و جواب آنها آن بوده که خداوند بر پیغام  
 آورش فرمود که من رسول و فرستاده خداوندم و از خودم معجزه اطمینان  
 نمیکنم و معجزه را خداوند میدهد هر گاه شما در مقام طلب هدایت و  
 اطاعت بوده باشید نه در مقام ضدیت و مجاجت بشوید و علاوه بر این  
 آنچه آنها خواسته بودند بعضی از آنها معجزه نبود و بعضی دیگر ضرر بود  
 و بعضیها محال و آنچه معجزه نبوده است مثل چشمه آب از زمین بیرون نمودن  
 و اظهار کردن بستان و باغ که چشمه از زیر آنها جاری شود زیرا که آن  
 کسان در ولایت طائف چشمه بیرون کرده بودند و بسا تین و باغات  
 داشتند چنانکه خود آنحضرت بانها همین طور بیان فرمود چنانکه در  
 احتجاج و تفسیر امام علیه السلام در تفسیر این ایام روایت کرده اند  
 مثل بودن خانه از طلا از برای آنحضرت که معجزه نیست زیرا که فرعون  
 و شداد و قارون طلاهای بسیار داشتند و پیغمبر نبودند و آنچه ضرر داشت



لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطَلُونَ <sup>بِعَنِي بِإِسْمِ خَدَائِدِهِمْ كَاهِبُونَ</sup>  
 يك معجزه از برای ان معاندان و عناد کنندگان بیاوردی البته آنها خوا  
 هند  
 گفت بر تو و بر مؤمنان که بتو ایمان آورده اند که نیستید شما مگر  
 اشخاص باطل پس با وجود دیدن انها معجزه را وقتیکه باور نکردند  
 و المحضرت را بر باطل است دادند پس معجزه نشان دادن بر انها  
 چه فائده دارد و از برای عناد کنندگان معجزات آوردن بدو  
 فائده خواهد شد و معجزه از برای طالبان هدایت لازم است نه از  
 جهت معاندان و فرعونیان و جواب سیم این آیه است در سوره  
 روم که خداوند فرموده که فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ  
 الدُّعَاءَ إِذَا وَلُوا مَدْبِرِينَ <sup>یعنی ای رسول ما بد رستیکه تو نمیتوانی</sup>  
 دعوت نبوت خود را بشنوائی بر آنکسانیکه مثل اموات است و  
 بران اشخاصیکه گوش آنها کراست و با وجود بودن انها گوش که  
 در صورتیکه پشت بکنند بفرمایشات و معجزات تو زیرا که اگر کسی  
 که گوش او کراست هرگاه روی بروی بیاید باز با اشاره با او میتوان  
 چیزی برانها بنید و اگر پشت بکند بسخن کسی دیگر فهماندن چیزی  
 برای او محال است پس مثل کفار قریش از ابو جهل و ابن ابوامیه مثل  
 اموات و مانند گوش کرهاست که ابدا معجزه آوردن بر انها فائده

دلیل معجزات رسول الله

نخواهد کرد و بر معجزات اعتقاد نخواهند نمود و جواب ابلهان <sup>خاسته</sup> است  
 است ندانیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله معجزه نداشته  
 و یا اینکه نتوانست آنچه آنها خواستند بیاورد و معجزات آنحضرت  
 زیاد تر از آنست که بحد و حصر بیاید چنانکه در سوره قمر فرموده  
 وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا اسِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ یعنی هرگاه جماعت کفار  
 قریش در هر وقت یک معجزه دیدند اعراض میکنند از آن معجزه و آنرا  
 برهان نبوت و رسالت تو قرار نمیدهند و میگویند که آن معجزه نیست  
 و آن سحر همیشه است و همه اوقات از او این نحو سحر ظاهر میشود پس از  
 این آیه واضح میشود که از آنحضرت انقدر معجزات ظاهر گردید که  
 آنرا همیشهگی و دوامی گهند و لکن نام آن معجزات را سحر گذاشتند و  
 مستمر نامیدند و اگر معجزات آنحضرت زیاد تر از حد و حصر نبود  
 پس چرا معاندین بعد از نازل شدن این آیه نگفتند که معجزات تو مستمر  
 نیست و بلکه در بعض اوقات سن و نتوانستند از این آیه جواب بد  
 دهند و لکن جوابیکه دادند گفتند که اینها سحر همیشهگی و سحر علی الدوام  
 است و دلیل واضح تر بر رسالت و معجزات آنحضرت شاهد آوردن  
 آنحضرت است خداوند را بر تصدیق رسالت خود شر در چندین  
 آیات شریفه چنانکه در سوره انعام فرموده قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ

بَيْنَكُمْ وَدَرَسُورُهُ اَحْقَافَ كَفَى بِوَشَهِيدِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَدَرَسُورُهُ  
نَسَاءُ وَفَتَحَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا وَدَرَسُورُهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ قُلْ كَفَى بِاللَّهِ  
شَهِيدًا وَدَرَسُورُهُ يُونُسَ نَكْفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا اَبَيْنَا وَبَيْنَكُمْ وَدَر  
سُورُهُ عَنكَوْثَ قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا وَحَاصِلُ مَضْمُونِ  
اين آيات شريفه اينست كه آنحضرت بمردهاى مان ميفرمايد كه هيچ  
واضع و برهان لا محتمل بر رسالت من خداوند تعالى است كه من رسالت  
رسالتى بجمع مردهاى مان ميكنم و خداوند رسالت مرا بر همه بشر تصديق  
ميكند و بر من معجزات ميدهد و در دست من هر چه معجزه میخواهد  
اظهار ميفرمايد و اگر آنحضرت معجزات نداشته و هر چه میخواهند از  
معجزه اظهار نميكرد پس در اين آيات چطور خداوند را شاهد آورده  
است و اگر خداوند معجزه با آنحضرت نميآورد چگونه مردهاى مان رسالت  
ميشدند و بر آنحضرت نميگفتند كه امام است شهادت خداوند بر  
رسالت خودت و در سورة رعد فرموده وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا  
لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ  
الْكِتَابِ يعنى جماعت كفار قرآن ميگويند تو كه تو فرستاده خداوند  
نيستی و در هر وقت كه اين را گفتند و رسالت تو انكار كردند در  
جواب آنها بگو كه كفايت ميكند در تصديق نبوت و رسالت من

درین من و شما خداوند که هر وقت از من معجزه میخواهید نما  
 در دست من معجزه ظاهر میفرماید و خداوند شاهد میشود بر آن  
 من و بر ادعای رسالت من و شاهد دیگر من بعد از خداوندان  
 کس است که در نزد او است علم تمام قرآن و علوم جمیع کتاب خداوند  
 که حکم جمیع اشیاء از رطب و یابس در آن کتاب است که فرموده ما  
 فَرَقْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ يَعْنِي نَكس نیز بر رسالت من شاهد است و  
 مرا تصدیق میکنند در رسالت و اظهار نبوت و شهادت آن عالم  
 بکتاب خداوند بر پیغمبر بودن من کفایت مینماید در صادق و راستگو  
 شدن من در نبوت زیرا که کسیکه جمیع علوم را بداند و علم بر همه  
 اشیاء داشته باشد البته اوصاف را از کاذب و راستگورا  
 از دروغگو میشناسد و هر که را تصدیق بکند حق میشود و هر  
 کبی را تکذیب نماید ناحق میگردد و این خوب واضح است و در  
 این شک نمیشود پس بنابراین باید آنکسیکه علم الکتاب در نزد  
 او است دانسته شود و معلوم گردد که او کدام شخص است که پیغمبر  
 ما انکس را با خداوند شاهد آورده رسالت خودش و او را بعد از  
 خداوند محل امانت و شهادت قرار داده و شاهد شدن او را با  
 شاهد بودن خداوند در رسالت خود کافی و واقعی دانسته و تمام

حجة بر همه مردمان کرده و مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب مناقب  
 بسند صحیح خود در حدیث صحیح از ابو حمزه ثمالی و از جابر بن یزید  
 از حضرت باقر روایت کرده که مراد از آن کسی که در نزد او علم الکتاب  
 است علی بن ابیطالب امیر المؤمنین بوده و ایضا از علی بن فضال و  
 از فضل بن یسار و از ابی بصیر از حضرت صادق روایت نموده که  
 مراد از این آیه حضرت علی است و ایضا از احمد بن محمد الکلبی و از  
 محمد بن فضیل از حضرت رضا روایت کرده که آنکس در این آیه حضرت  
 امیر المؤمنین است و ایضا از حضرت موسی بن جعفر و از زید بن  
 علی و از محمد بن حنفیه و از سلمان فارسی و از ابی سعید حدادی و از  
 اسمعیل سدی روایت نموده که همه ایشان فرموده اند که مراد از این  
 آیه شریفه حضرت علی است لا غیر و ایضا از ثعلبی نقل کرده که در  
 تفسیر خودش بسند صحیح خود از معویه از اعمش از ابی صالح از ابن عباس  
 روایت کرده که مراد علی بن ابیطالب است و ایضا ثعلبی از عبدالله  
 بن عطاء از ابی جعفر روایت کرده که با او گفتند که بعضی از مردمان  
 میگویند که مراد از آن کسی که در نزد او علم الکتاب است عبدالله بن  
 سلام است فرمود چنین نیست بلکه مراد امیر المؤمنین است و  
 ایضا روایت کرده که از سعید بن جبیر سؤال کردند که مراد از آن

کسبکه که در نزد او علم کتاب است عبد الله بن سلام است فرمود چنین  
 نیست و چطور چنین میشود و حال اینکه آن سوره که این ابی در آن  
 است در مکه نازل شده یعنی عبد الله بن سلام در مکه مسلمان  
 نبوده و ایضا از ابن عباس روایت کرده که او گفت سو کند بخداوند  
 که مراد از آنکس حضرت علی است که عالم بود بر تفسیر و تاویل و  
 ناسخ و منسوخ و حلال و حرام قرآن و ایضا از ابن حنفیه روایت  
 کرده و باز از شیخ نظیری در کتاب خصایص نقل نموده که مراد علی بن  
 ابیطالب است و ابن مغازله شافعی در تفسیر خود بسند خود از علی  
 بن عباس روایت کرده که او گفت که من با ابو مرتیم بمنزل علی بن عبد الله  
 بن عطاء داخل شدیم و علی بن عبد الله بر ابو مرتیم گفت که ای ابو مرتیم  
 نقل بکن آن حدیث را که از ابو جعفر شنیدی ابو مرتیم گفت که من در  
 نزد ابو جعفر بودم که در آنوقت پس عبد الله بن سلام از آنجا عبور کرد  
 پس من گفتم که این شخص ایابا پس آنکس است که در نزد او علم کتاب بود  
 فرمود چنین نیست و لکن آنکس که در نزد او علم کتاب است علی بن ابی  
 طالب است که در شان او چند آیه نازل شده و از جمله آیه و  
 مَنْ عِنْدُ عِلْمِ الْكِتَابِ وَ آيَةُ اَمْنٍ كَانَتْ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ سَيَلُوهُ  
 شَاهِدُ مِنْهُ وَ آيَةُ اِيْمَانٍ وَ لِيَكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا تَا

اخر است و از آنچه ذکر شد معلوم گردید که از علماء اعلام اهل سنت چهار نفر روایت کرده اند که مراد از آن کسی که علم الکتاب در نزد او است حضرت امیر المؤمنین است و آنها شیخ اسمعیل صد و نظیری و ثعلبی و ابن مغازله شافعی باشند و ایضاً مثل این احادیث را از علما و محدثین شیعه مرحوم کلینی در کافی با چند طریق صحیح و علی بن ابراهیم قمی بسند صحیح و محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات با چندین سند صحیح و صدوق بسند صحیح خودش و عیاشی با چندین طریق صحیح خود و صاحب روضة الواعظین بسند صحیح خود و طبرسی در احتجاج خود بسند صحیح و ابن شهر آشوب با چند سند صحیح روایت کرده اند از حضرات ائمه که مراد از این ائمه فقط حضرت امیر المؤمنین است و یا آنحضرت با سایر امامان از اولاد خودش است و چنانکه خداوند در هشت آیه فرموده که اطعوا الله و اطعوا الرسول و یا رسوله و اطاعت رسول الله را بر اطاعت خودش قرین و با هم ذکر کرده و پیغمبر را با خودش واجب اطاعت فرموده همچنین در آیه و من عند علم الکتاب را خداوند با خودش هدایت بر مسألت پیغمبرش قرار داده و این قرار داد خداوند یک فضیلت بزرگ است که بالاتر از این فضیله تصور نمیشود و زیاد تر از این منقبت

یک منقبتی نخواهد شد و اگر از برای حضرت امیرالمؤمنین هیچ فضیله  
 نباشد و ابداً یک معجزه نداشته باشد این آیه در فضل و کمال و بزرگی  
 و اقامتی او کافی است و از اینجهت ابن ابی الحدید در قصیده عینیه  
 خودش در شان آنحضرت گفته که **وَاللّٰهُ لَوْلَا حَيْدَرُ مَا كَانَتْ  
 الدُّنْيَا وَلَا جَمْعُ الْبَرِيَّةِ جَمْعٌ** یعنی سوگند بخداوند اگر امیرالمؤمنین  
 حیدر نبود خداوند دنیا را خلق نمیکرد و مخلوقات را در دنیا جمع  
 نمیزمود و ایضاً امام شافعی در قصیده خودش فرموده است  
**وَمَاتَ الشَّافِعِيُّ وَلَيْسَ يَدْرِي عَلَى رَبِّهِ أَمْ رَبُّهُ اللهُ** یعنی شافعی  
 مرد و لکن ندانست که آیا خداوند او علی است و یا خداوند او الله  
 تعالی است و در کتاب ثاقب المناقب از ابن عمر و اقای روایت کرده  
 که هر دو عبا بنی در روز عرفه نشسته بود و شافعی و محمد بن حسن  
 ابو یوسف قاضی حاضر بودند و آن مجلس پر شده بود از علما و من  
 وارد شدم و مرا هر دو در نزد خود جای داد و بشافعی گفت که  
 چقدر حدیث در فضائل علی روایت میکنی گفت چهار صد  
 فضیله و بلکه زیاد تر هر دو گفت بگو و تترس شافعی گفت بنام  
 زیاد تر هر دو بر محمد بن حسن گفت ای کوی تو چقدر روایت کردی  
 در فضائل علی گفت یک هزار و زیاد تر و بر ابو یوسف گفت تو چقدر

روایت میکنی ابو یوسف گفت اگر خوف در فضائل علی زیاد تر از  
 آنست که شمرده شود هر روز گفت من پس بگو با بدانم که چه قدر در  
 فضائل علی روایت داری گفت پانزده هزار حدیث باشند و پانزده  
 هزار حدیث مرسل دارم و اقدسی گفت هر روز من گفت که تو چه قدر  
 داری من گفتم مثل آنچه ابو یوسف دارد که سی هزار باشد هر روز  
 گفت من یک فضیله از برای علی با چشم خود دیدم و بگوشت خود  
 شنیدم و آن بزرگتر است از تمام فضائل او تا آخر حدیث که طولاً  
 است و در آن ساق شدن خطیب مشق است با فضائل بسیار  
 از برای امیرالمؤمنین و اولاد و شیعیان خودش و امام احمد بن حنبل  
 در کتاب مسند خود از عایشه روایت کرده که حضرت رسول الله  
 فرمود که جماعت خوارج بدترین مخلوقات است و آنها را بهترین  
 بندگان خداوند میکشد و نزدیکترین بندگان بخداوند آنها را  
 بقتل میرساند و از واضحات است که خوارج را در نهروان حضرت  
 امیرالمؤمنین بقتل رسانید و رئیس آنها جدا امام حنبلی بود و  
 از این حدیث واضح میشود با اعتقاد امام احمد و عایشه که آنحضرت  
 بهترین و مقربترین اولین و آخرین بوده بعد از پیغمبر و در کتاب  
 انوار بهیته که از یک نفر از علمای اهل سنت است روایت کرده که به

امام شافعی گفتند در حق علی بن ابیطالب چه میگوئید فرمود چه  
 بگویم در حق او که دوستان او فضائل او را محفی کردند از ترس دشمنان  
 او و دشمنان او محفی نمودند فضائل او را از جهت حسد بر او  
 و با وجود اینها فضائل او میان مغرب و مشرق را پر کرده و در  
 منابع الموده شیخ سلیمان خنقی از محمد بن منصور نقل کرده که گفت  
 از امام احمد بن حنبل شنیدم میگفت که از برای هیچکدام از اصحاب  
 پیغمبر انقدر فضائل ذکر نشده که از برای علی ذکر گردید و یک نفر  
 شخص بر ابن عباس گفت که چه بسیار است فضائل علی و من خیال  
 کرده ام که سه هزار بوده باشد ابن عباس گفت چرا نمیگوئید که بری  
 نزدیک است و حقیر فی الجمله و اندکی و مختصری از فضائل مناقب  
 حضرت امیرالمؤمنین را در کتاب طریق حق از علما و محدثین اهل  
 سنت و صاحبان صحاح ایشان ذکر کرده و چونکه حضرت علی در  
 این مقام و مرتبه بوده و صاحب اینهمه فضائل و مناقب بود از این جهت  
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله او را بعد از خداوند تعالی  
 برسالت خود شایسته و آورده در آیه سوره رعد و تصدیق آنحضرت  
 رسالت ان بزرگوار را بهترین براهین است و بزرگترین دلائل است  
 برسالت پیغمبر زیرا که کسیکه با اینهمه فضائل و مناقب شود و دست

و دشمن اقرار بر فضل او نماید و از او دشمنان فضايل ذکر نمايند  
 و بر بهتر و بر افضل شدن او از جمیع خلق اقرار داشته باشند <sup>البته</sup>  
 تصديق او بر رسالت پيغمبری حليل حق بودن و برهان صدق شدن  
 رسالت خواهد بود و در واقع بهترين براهين بر رسالت حضرت رسول  
 الله همان اقرار امير المؤمنين و اولاد او است بر رسالت رسول الله  
 چنانکه در رساله عقايد الاسلام ذکر کرده ام و اطاعتك انقياد و  
 اعتقاد حضرت بر رسول الله از همه اصحاب و زياده بوده چنانکه در  
 کتاب مناقب احمد بن محمد و غيره روايت کرده از ابو ذر که گفت چند نفر  
 بحضور حضرت رسول الله وارد شدیم و عرض کردیم که کدام یکی از  
 اصحاب تو بر تو محبوبتر و خوبتر و بهتر است که اگر تو وفات نمایی پس  
 ماها با او بوده باشیم و اگر چیزی بدی واقع شود در خدمت او بشویم  
 فرمود اين علی اقدم شما است در تسليم شدن و اطاعت کردن من  
 و اول شما است در اسلام و تصديق من و در خطبه سي و هفتم <sup>نظرة</sup>  
 البلاغه خودش فرموده که من اول الشخص بودم که حضرت رسول الله را  
 تصديق کردم و در خطبه پنجاه و ششم فرموده که متوالا شدم در <sup>نظرة</sup>  
 اسلام و سبقت کردم بر ايمان و مهاجرت کردن تا آخر و از آنچه تا  
 بحال ذکر شد معلوم گردید و واضح شد و اشکار گشت که همه

## در معجزات انبیاء

پیغمبران و رسولان خداوند معجزه داشته اند با دلائل عقلی و برهان  
 نقلی وثابت شد که انکار معجزه از فرستادگان خداوند مخالف حس و  
 دند و وجدان است و خصوصاً گفتن اینکه حضرت محمد بن عبد الله  
 معجزه بغیر از قرآن نداشته و جواب این گفتار و انکار معجزه از آنحضرت  
 اشکار و معلوم و واضح شد و بر طریق اجمال و بر سبیل اختصار معجزات  
 انبیاء سابق و معجزات حضرت رسول الله واضح گردید و یقین شد  
 و اما در تفصیل معجزه پیغمبران و در مختصری از معجزات حضرت رسول  
 الله پس میگوئیم که مرحوم طبرسی با اسناد صحیح در حدیث صحیح در  
 کتاب احتجاج و ایضاً مرحوم مجلسی در کتاب بحار الانوار روایت کرده اند  
 از حضرت امام کاظم از پدرانش از حضرت امام حسین که روزی جمعی  
 از اصحاب حضرت رسول الله بعد از وفات آنحضرت در مسجد مدینه در حدیث  
 حضرت امیر المؤمنین نشسته بودند و آنجمله ابو جعفر و ابی بن عباس  
 بود پس یکفر یهودی از علماء و دانایان اهل شام که توریته و تحیل  
 و زبور و صحف انبیاء سابق را خوانده و معجزات ایشان را دانسته و  
 فهمیده بود وارد آن مجلس شد و گفت ای امّت محمد از برای هیچ پیغمبر  
 درجه و فضیلتی نبوده است مگر اینکه شما بر پیغمبر خودتان ادعا  
 میکنید آیا جواب میگوئید مرا از آنچه سؤال بکنم از شما پس صحابه

۳۱

ساز

ساکت شدند و حضرت امیرالمؤمنین فرمود آری ای یهودی که خدا  
 بر هر پیغمبری درجه و فضیلتی که داده همه را برای پیغمبر جامع کرده  
 پیغمبر را از یاده از ایشان داده یهودی گفت من سوال میکنم بمن جواب  
 دهید حضرت فرمود بگو یهودی گفت خداوند بر ملائکه فرمود که  
 بحضرت آدم سجده نمایند آیا بر پیغمبر شما چنین کرده یا نه حضرت فرمود  
 سجده ملائکه بادم عبادت بر آدم نبوده بلکه اعتراف بر فضیلت او  
 بود و خداوند بر محمد بهتر از این را داد و خداوند و ملائکه بر آنحضرت  
 صلوات میفرستند و زیاده بر آن بر مؤمنین واجب کرده صلوات  
 فرستادن بر آنحضرت را تا بروز قیامت یهودی گفت خداوند توبه  
 آدم را قبول نمود حضرت فرمود خداوند بر پیغمبرها بزرگتر از این فرستاد  
 بدون اینکه از او نگاه صادر شود فرمود لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ  
 ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ چون پیغمبرها بقیامت میآید برای او هیچ نگاه و خطا  
 نمیشود یهودی گفت خداوند در پس این مکان بلندی بالا برد و از  
 میوه های جنت بعد از مردن باو عطا کرد حضرت فرمود بر پیغمبرها  
 بهتر از این عطا فرمود زیرا که خطاب نمود باو که وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ  
 و این بس است از برای رفع شأن او و اگر در پس از آنحضرت جنت  
 بعد از وفات او طعام داد پیغمبرها را که یتیم از پدر و مادر بوده در

دنیا طعام داد و روزی جبرئیل از جنت جا می برای آنحضرت آورد  
 که در آن تخمها بود چون بدست آنحضرت داد همان جام و تخمه در  
 دست او سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر و لا اله الا الله گفتند  
 بدست من و فاطمه و حسن و حسین داد و بدست هر کس که داد آن جام  
 تخمه بر سخن آمدند و تهلیل و تسبیح و تحمید و تکبیر گفتند پس یکی از  
 صحابه خواست که آنها را بگیرد و بخورد جبرئیل جام را گرفت و بدست  
 آنحضرت داد و گفت تو بخور و اهل بیت تو بخورند که این تخمه است که  
 خداوند برای تو و اهل بیت تو فرستاده و طعام جنت در دنیا سر از آن  
 نیست مگر برای پیغمبر و یا وصی او پس آنحضرت و ما تناول نمودیم و من  
 الان لذت آن طعام را در کام خود مییابم بیهود گفت که نوح صبر کرد  
 بر مشقتها که از قوم او باورسید و هر چند او را تکذیب کردند باز تبلیغ  
 رساله نمود حضرت فرمود بل چنین بود و حضرت رسول الله صبر کرد در  
 مکه از آزارهای قریش و هر چند او را تکذیب کردند تبلیغ را زیادتر  
 نمود تا اینکه او را بسنگ ریزه خسته میکردند و ابولهب بچه دان  
 شتر را با کافه های آن بس آنحضرت انداخت پس خداوند وحی فرمود  
 بجا بیل ملک موکل بکوهها که کوهها را بشکان و هر چه پیغمبر ما میگوید  
 درباره قوم خود شطاعت بکن و آن ملک بمحدث آنحضرت آمد

و اظهار اطاعت نمود که گوه را بردارد و بسراطلا افکند آنحضرت  
 راضی نشد فرمود که من برای رحمت مبعوث شدم خداوند قوم مرا  
 هدایت فرما زیرا که اینها نمیدانند و ای یهودی چون نوح قوم خود را  
 دید که غرق شدند رقت کرد بر سر خود و گفت خداوند! پس من از  
 اهل منست پس خداوند برای تسلی او فرمود که او از اهل توبت است  
 و او صاحب عمل ناشایسته است و حضرت رسول الله چون دانست  
 که قوم او دشمنان خداوندند پس تیغ انتقام بر آنها کشید و رقت  
 بر خویشان خودش نکرد چونکه آنها را دشمن خداوند دید یهود  
 گفت که نوح نفرین کرد بر قوم خود و ابی انداز از آسمان فرود نیفت  
 و قوم او غرق شدند حضرت فرمود بلی چنین بود و لکن دعای نوح  
 غضب بود و رسول الله برای رحمت بقوم خود شرح غاکرد و اب  
 بی اندازه از آسمان از برای رحمت بر قوم خود نازل شد و آن قصه  
 چنان بود که آنحضرت بمدینه تشریف بردند و اهل مدینه روز  
 جمعه بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند که باران از ما قطع شده  
 درختها زرد شده و برك آنها ریخته آنحضرت دستها خود را بطرف  
 آسمان برداشت انقدریکه زیر بغل او ظاهر شد و عرض کرد خداوند  
 باران رحمت نازل فرما و در آنوقت در آسمان ابری نبود و هنوز از جا

خود حرکت نکرده بود که باران زیاد آمد که مردمان خود را با رحمت  
 بخانه های خودشان رساندند و هفت روز باران میامد و در جمعه  
 دویم عرض کردند که از خانه ها میترسیم خراب شد و راه قافله  
 شد انحضرت تبسم نمود و فرمود پس آن آدم زود از نعمت ملول میشو  
 پس خداوند براطراف مدینه باران بیاید و بر چراگاه حیوانات باشد  
 و در آن ساعت از مدینه قطع شد و براطراف مبارک و بمدینه یک  
 قطره نیامد برای کرامت انحضرت در نزد خداوند یهودی گفت  
 خداوند برای هود بباد انتقام کشید از دشمنان او حضرت فرمود پس  
 بود و لکن از برای رسول الله از آن بهتر عطا فرمود و در روز خندق  
 باد فرستاد که سنک ریزه در آن بود و در آن روز لشکری از ملائکه  
 فرستاد که آنها را نمیدیدند و معجزه حضرت رسول الله در زیادتی بر  
 معجزه هود داشت اول آنکه هشت هزار ملائکه با انحضرت همراه بود  
 دویم آنکه باد هود غضب بود بر قوم عاد و بادان بزرگوار باد رحمت  
 بود که مسلمانان نجات یافتند و بکافران ضرر نرسید چنانکه خداوند  
 در قرآن فرموده یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ جاء  
 هود فآرسلنا عامهم ریحاً وجود الهمم وها یهود گفت خداوند برای  
 حضرت صالح شتر از سنک بیرون آورد برای عبرت قوم او حضرت فرمود

چنین بود و از برای حضرت رسول الله بهتر از آن داد ناقه صالح با  
 صالح سخن نگفت و شهادت بر پیغمبر بودن او نداد و ما جمعی در بعض  
 غزوات در خدمت آنحضرت بودیم ناگاه شتری بنزد آنحضرت آمد  
 و فریاد کرد و خداوندان شتر را بر سخن آورد گفت یا رسول الله فلان  
 مرد مرا بکار کردن واداشت تا من پیر شدم و حالا میخواهد مرا منحرف  
 نماید و بتبویناه آورده ام و حضرت رسول الله کسی بنزد صاحب آن  
 فرستاد و آن شتر را از او بقیمت خرید و آنکس از ابا آنحضرت دان  
 حضرت انرا رها کرد روز دیگر در خدمت آنحضرت بودیم ناگاه یک  
 اعرابی آمد و ناقه را میکشید و دیگری بر آن ناقه ادعا میکرد و  
 شاهد آورده بود که بدروغ شهادت میکردند پس با مراد او نداد  
 آن ناقه بسخن آمد و گفت یا رسول الله فلان مرد زاد من حق نیست  
 و من از اعرابیم و فلان یهودی مرا دزدیده بود پس یهودی گفت  
 خداوند ابراهیم را در سن طفولیت بعبرت گرفتن از عجب خلقت  
 آسمان و زمین آگاه گردانید و در معرفت خداوند کامل شد و دلایل  
 حق شناسی بیان کرد حضرت فرمود چنین بود اما ابراهیم بعد از  
 پانزده سال چنین آگاه شد و اما حضرت رسول هفت سال از عمرش  
 گذشته بود که گروهی از تجار نزاری بمکه آمدند و در بین صفای و روه

فرود آمدند و بعضی از آنها نظر کردند باحضرت و او را شناختند بان  
 صفتها و نعمتها که از آنحضرت در کتابها خوانده بودند گفتند ای طفل چه نام  
 داری فرمود محمد نام دارم گفتند پدر تو کیست فرمود عبد الله پس  
 اشاره بر زمین کردند و گفتند که این چه نام دارد فرمود زمین و اشاره  
 بر آسمان نمودند گفتند آن چیست فرمود آسمان است گفتند خالق  
 اینها کیست فرمود خداوند عالمیان است و بانکه زد بانها که میخواستند  
 مراد دین خودم بر شک اندازید و من هرگز در دین حق خودم شک نکردم  
 ای یهودی آنحضرت در وقتی عبرت گرفت و آگاه شد که در میان جماعته  
 بود که بت می پرستیدند و قمار بازی میکردند و بخداوند شریک قرار  
 میدادند و او تنها لا اله الا الله میگفتند یهودی گفت ابراهیم از  
 فرود بسه حجاب مستور و مخفی شد حضرت فرمود بی چنین بود حضرت  
 رسول الله از آنکسیکه اراده قتل او داشت با پنج حجاب پنهان شد  
 حجاب زیاده از حجابهای ابراهیم چنانکه خداوند فرموده در وصف  
 امر آنحضرت و جعلنا من بین ایدیم سدا و من خلفهم سدا فاغشيناهم  
 فاهم لا یبصرون و گردانیدیم از پیش روی آنها سدای را این حجاب اول  
 و من خلفهم سدا و از پس آنها سدای را این حجاب دوم و فاغشيناهم فاهم  
 لا یبصرون پس پوشیدیم چشم آنها را پس آنها نمی بینند این حجاب سوم است

ودرایه دیگر فرموده وَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ  
 يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا وهرگاه بخوانی قرآن را میگردانیم در میان  
 تو و میان آنکسانیکه ایمان نیاورده اند بروز قیامت پرده پوشیده  
 و این حجاب چهارم است و ایضا فرموده اِنَّا جَعَلْنَا فِيْ اَعْنَاقِهِمْ اَغْلَالًا  
 فَمِیْ اِلَى الْاَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ بد رستیکه ما کردیم در گردن آنها غلظت  
 پس آن غلظت پیوسته شده بر نخدانهای آنها پس آنها سرد هوا و چشمها  
 نهادگانند این حجاب پنجم یهودی گفت ابراهیم حجت تمام کرد بکار تو  
 با او مجادله میکرد حضرت فرمود بلی و حضرت رسول روزی نشسته  
 بود و ابی بن خلف بنزد آنحضرت آمد و انکار میکرد زنده شدن اموات را  
 در قیامت و استخوان پوسیده در دست داشت و آنها را ریزه ریزه کرد و گفت  
 کدام شخص زنده میکند استخوانهای پوسیده را پس خداوند آنحضرت را  
 بوحی گویا فرمود و در جواب او فرمود که زنده نماید آنها را انخداوند بیکه  
 مردمان را آفرید در مرتبه اول و بر هر مخلوقی علم دارد و انکس مغلوب  
 شد و رفت یهودی گفت ابراهیم بتهای قوم خود را شکست از روی  
 غضب از برای خداوند حضرت فرمود که حضرت رسول سپیدر  
 بُت از خانه کعبه سرنگون کرد و شکست و علاوه از جزیره عرب بتها  
 بر طرف کرد و بت پرستان را با تیغ خود ذلیل گردانید یهودی گفت

ابراهیم پس خود را خرابانید از برای قربان کردن حضرت فرمود بر  
 ابراهیم بعد از خوا بانیدن پسرش نداء آمد و بچ نکرده او را و بخصر  
 رسول در د بزرگتر از این بر قلب او رسید در وقتیکه در جنگ  
 اُحد بسر جنازه عم خود حمزه آمد که شیر انحضرت و یاوردین او بود  
 و او را گشته و پاره پاره کرده بودند و او را در آن حال دید بان محبتی  
 که باو داشت پس برای رضا بقضاء خداوند و تسلیم امر و اطهار جرح  
 نکرد و اهی نکشید و اب از دیده جاری نگردانید و فرمود اگر نه این  
 بود که صفتی خواهر حمزه مخزون میشد و بعد از من طریقه میگردد  
 هر اینه جنازه حمزه را چنین میگذاشتم که درندگان و مرغان او را  
 بخورند و در روز قیامت از شکم آنها مشهور شود یهودی گفت که  
 ابراهیم را قوم او با تش انداختند و خداوند تش را باو سرد گردانید  
 حضرت فرمود چنین است و حضرت رسول چون بر خیبر رفت ز خیمه  
 باحضرت زهر را داد و خداوند تش ان زهر را در جوف او سرد و سلا  
 گردانید تا دعوت خود را باخر رسانید و در اخر عمرش بسبب ان زهر  
 از دنیا رحلت کرد تا تو اب را بیاید یهودی گفت خداوند بهره  
 یعقوب را در خیبر بزرگ گردانید که اسباط را از نسل او قرار داد و  
 مریم از فرزندان او بود حضرت فرمود که بهره حضرت رسول را در

خیر زیاد تر از او خداوند قرار داد که فاطمه بهترین زنان عالمین  
 است دختر او بود و حسن و حسین و نه نفر امامان از نسل حسین  
 خواهد شد از فرزندان اویند یهود گفت که یعقوب صبر کرد بر مفارقت  
 پسر خود تا اینکه نزدیک برهلاکت رسید حضرت فرمود اندوه یعقوب  
 در آخرش بر رسیدن پسرش رسید و حضرت رسول با اختیار خود را  
 شد بمردهن پسر خود ابراهیم و صبر کرد بر آن و فرمود که نفس اندوه دارد  
 و قلب من جزع نمیکند و ای فرزند ما برای تو محزونیم و نمیگوئیم ما  
 چیزی را که باعث شود برنا خوشنودی خداوند و آنحضرت در جمیع  
 امورات راضی بقضاء خداوند بود و در همه افعال بر امر خداوند  
 انقیاد داشت یهودی گفت یوسف تلخی مفارقت پدرش را کشید و  
 از برای ترک معصیت اختیار مشقت زندان کرد و او را در چاه  
 انداختند حضرت فرمود که حضرت رسول از حرم خداوند که مکه بود  
 هجرت کرد بمدینه و مکه محل انش و منشا و وطن او بود و تلخی غریب  
 چشید و مفارقت اهل و فرزندان را اختیار نمود و چون خداوند  
 میدانست اندوه او را بر مفارقت خانه خودش مکه با و خواب نمود  
 مانند خواب یوسف و بر عالمیان راستی آن خواب را ظاهر کرد چنانکه  
 خداوند فرموده لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ نَأْخِرُواكَ

یوسف در زندان محبوس شد رسول الله خود را سه سال برای  
 خداوند در شعب ابطالب محبوس گردانید و خوشیان و دوستان  
 از آنحضرت دور شدند و در همه امور با آنحضرت تنگ گرفتند تا آنکه  
 خداوند مکرهای آنها را باضعیفترین حیوانات باطل کرد و اراضه را  
 که کرم ضعیف است فرستاد که نامه آنها را که برای قطع خویشی  
 آنحضرت نوشته بودند و در خانه کعبه ضبط کرده بودند خورد  
 و پاره کرد و باین سبب پیمان آنها باطل گردید و حقانیت آنحضرت واضح  
 شد و از آن دره بیرون آمد یهودی گفت که خداوند توریته را بپوست  
 داد که مشتمل بود بر احکام و حکم خداوند حضرت فرمود که خداوند  
 بر پیغمبر خود طسها و طه و نصف سوره های مفصل را که از سوره  
 محمد است تا آخر قرآن و حمها را بعوض توریته داد و سوره بقره و سوره  
 مائده را بعوض انجیل داد و نصف سوره های مفصل را با مسیح  
 بعوض زبور داد و سوره بنی اسرائیل و سوره برائت را بعوض صحف  
 ابراهیم و صحف موسی داد و زیاده بر کتابهای پیغمبران با آنحضرت داد  
 هفت سوره طولانی و سوره حمد را که سبع مثانی است و سایر کتاب و  
 حکمتهای بحساب را یهودی گفت خداوند با موسی مناجات گفت  
 در طور سینا حضرت فرمود که خداوند با پیغمبرها مناجات کرد نزد

سدره المنتهی پس بین تفاوت ره از کجا است تا بجا و مقام آنحضرت  
 آسمانها مشهور و در نزد عرش خداوند مذکور است یهودی گفت که  
 خداوند محبتی از خود بر موسی افکند بود که هر که او را میدید در محبت  
 او بدون اختیار میشد حضرت فرمود که برای پیغمبر درجه و محبتی  
 بزرگ خداوند قرار داده و از آنجمله آنست که شهادت بوجدانیت خود را  
 مقرون بشهادت بر سالت آنحضرت گردانید که در هیچ محل صد ابر  
 اشهد ان لا اله الا الله بلند نمیشود مگر اینکه شهادت بر اشهد  
 ان محمدا رسول الله بلند میگردد یهودی گفت برای مثلت موسی <sup>خداوند</sup>  
 نما دارا وحی کرد حضرت فرمود که بما در رسول الله نیز ندای ملائکه  
 رسید و شهادت دادند که او رسول خداوند است و در جمیع کتابهای  
 خداوند نام آنحضرت نوشته شده و ما در او خوابیدیم که با او گفتند که  
 این فرزند که در شکم تو است سید اولین و آخرین و او را محمد نام کن و  
 خداوند از نامهای بزرگوار خود نامی برای او مشتق کرده و خداوند  
 محمود است و او محمد است یهودی گفت که خداوند موسی را بر فرعون  
 مبعوث کرد و معجزه بزرگ با و داد حضرت فرمود که خداوند پیغمبر را  
 بر فرعونهای بسیار فرستاد مانند ابوجهل و عتب و شیبه و ابوجحش  
 و نضر بن حوث و امیه بن خلف و سبوح بن نفیر که با آنحضرت استهزا میکردند

که آنها و لید بن مغیره محزومی و عاصم وائل سبهمی و اسود بن عید یغوث  
 زهری و اسود بن مطلب و حارث بن طلائطه و خداوندایان و معجزان  
 ظاهر گردانید بانها در افاق جهان و در نفسها آنها که انحضرت حق است  
 یهود گفت که خداوند از برای موسی از فرعون انتقام کشید <sup>خضر فرمود</sup>  
 که خداوند از برای پیغمبر ما از فرعون نیز انتقام کشید اما ان منجقریکه بان  
 حضرت استهزاء میکردند پس خداوند این آیه را فرستاد <sup>بن</sup> اِنَّا كُنْهِنَا كَالْاَسْمٰهِن  
 یعنی بدرستی که ما از تو شرق شرارت استهزاء کنندگان را دفع کردیم و ان  
 پنج نفر را در یک روز خداوند هلاک کرد و هر یک را بنوع خاص آقا و لید را  
 پس او گذشت بموضعی که مردی از خزاعه تیری تراشیده بود و ریزه از  
 تراشهای تیر او بر پای ولید فرود رفت و از پای او خون آمد و هر چند سعی کرد  
 که آن خون بند شود ممکن نشده و فریاد میکرد که مرا خداوند محذ گشت تا  
 بدو رخ رفت و عاصم بن وائل از جهت کاری بیرون رفت بکوه و در  
 اثنا راه سنگی از زیر پای او رد شد و از کوه افتاد و فریاد کرد که خداوند  
 محذ مرا کشت و پاره پاره شد و بدو رخ و اصل گردید و اسود بن عبد  
 یغوث با استقبال زعه پسر خود رفت و در سایه درختی ترا گرفت و در  
 آن حال جبرئیل آمد و سرا او بران درخت میزد و او بجلام گفت که ننگ  
 این مرد سر مرا بدرخت بزند و غلامش گفت که خودت سرت را بدرخت

میریزد و کسی در اینجا نیست پس فریاد میکند که خداوند محمد مرا کشت تا بدو  
 رسید و اسود بن مطلب را آنحضرت نفرین کرد که خداوند او را نابینا نما<sup>د</sup>  
 و بمرگ فرزندش مبتلا بکند پس در آن روز از جهت کاری رفت و  
 جبرئیل یک بوی سبزی بر صورت او زد و نابینا شد و عانده تا حرکت فرزند<sup>ش</sup>  
 دید و بعد از آن بدرگ اسفل رسید و اسود بن حارث ماهی شور خورد  
 و تشنه شد و آنقدر آب خورد تا آنکه شکم او پاره گردید و فریاد میکند که  
 خداوند محمد مرا کشت تا بدو رخ رفت و همه آن پنج نفر در یک ساعه  
 بعد از گرفتار شدند و بدو رخ رفتند و سبب آن این بود که یک روز  
 بعد از آن حضرت رسول الله آمدند و گفتند ای محمد ما ترا تا بطهر  
 حملت دادیم که اگر از کشته های خودت برنگردی ترا خواهیم کشت  
 پس آنحضرت بخیمین شد و در خانه خود نشست و جبرئیل در آن ساعه آمد  
 و این آیه را آورد **فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ** یعنی اظهار  
 بکن رسالت خود را و مردم مان را بسوی ایمان دعوت بکن و از مشرکان  
 اعراض نما آنحضرت فرمود ای جبرئیل چکنم با استهزاء کنندگان که  
 مرا وعید میکنند بکشتن پس جبرئیل این آیه را تلاوت کرد **اِنَّا كُنَّا نَاكَ**  
**الْمُسْتَهْزِئِينَ** آنحضرت فرمود که انهایک ساعه قبل از این در نزد من  
 بودند جبرئیل گفت که همه را دفع کردم پس آنحضرت بیرون آمد و امر رسان<sup>د</sup>

اظهار کرد و باقی فراعنه زاد روز بد رخداوند بشمشیر ملائکه و قوفا  
 هلاک نمود و باقی مشرکان نیز گریختند یهودی گفت که خداوند بموسی  
 عصا داد که هرگاه میانداخت ازدها میشد حضرت فرمود که خداوند  
 بر پیغمبرها معجزه نیکوتر از آن داد زیرا که مردی از ابو جهل قیمت شتری  
 طلب داشت و آن مرد با و راه نمی یافت و یکی از آنها که با من حضرت استهزاء  
 میکردند بان مرد گفت که بکدام کاری داری گفت بعروین هاشم که  
 ابو جهل باشد و از او قیمت شتر طلب دارم آن استهزاء کننده گفت میخوای  
 من ترا دلاکت بکنم بکسی که حق ترا از عمرو بن هاشم بگیرد چنانکه حقوق  
 دیگران را میگیرد و بصاحبان حقوق رد میکند آن مرد گفت اری  
 پس آن مرد را بسوی حضرت رسول دلاکت کرد و حال آنکه همیشه ابو جهل  
 میگفت که از روز دارم که محمد را بمن کاری بیفتد و من به او سخریه بکنم و  
 حاجت او را بر نیارم پس آن مرد بنزد آنحضرت آمد و گفت که شنیده ام  
 که میان تو و عمرو بن هاشم اشنائی هست و میخوایم که برای من شفاعت  
 بکنی نزد او که حق مرا بدهد آنحضرت برخاست و بدر خانه ابو جهل آمد  
 و فرمود که برخیز ای ابو جهل و حق این مرد را بده و در آن روز آنحضرت  
 او را بکنیت ابو جهل یاد کرد و او را قبل از این ابو جهل نمیکفتند پس  
 بسرعت برخاست و حق آن مرد را داد و بجای خود برگشت و یکی از

رفقای او گفت که از ترس محمد قیمت شتر را دادی بوجهل گفت مرا معذرت  
 دارید که چون محمد پیدا شد از جانب راست او چند نفر مردان دیدم که  
 حربه‌ها در دست داشتند و آن حربه‌ها میدرخشید و از جانب چپ  
 او دوازده‌ها دیدم که دندانها برهم میزدند و آنش از چشمهای آنها  
 شعله میکشید که اگر امتناع میکردم خاطر جمع نبودم که آن مردان با  
 حربه‌ها شکم مرا بدرند و آن اردوها مرا در هم بشکنند پس يك اردوها  
 برابر اردهای موسی است و خداوند يك اردهای دیگر را با هشت ملك  
 حربه‌ها در دست داشتند زیاده از آن با آنحضرت داد و کفار قریش آن  
 حضرت بسیار آزار میکردند در دعوت کردن او آنها را بر دین حق و  
 روزی در میان آنها ایستاد و عقل آنها را بسفاهت نسبت داد و بر دین  
 آنها عیب گرفت و بر پتهای آنها بدگفت و پدران آنها را بر گمراهی نسبت داد  
 و آنها بسیار غمگین شدند و بوجهل گفت و الله که مرگ ما را بهتر است از  
 این زندگانی یا در میان شما ای گروه قریش کسی نیست که کشته شدن  
 بخود قرار دهد و محمد را بکشد گفتند نه بوجهل گفت من و شما میکشم اگر  
 فرزندان عبدالمطلب بخوانند مرا میکشند و اگر بخواهند مرا بکشند  
 کفار قریش گفتند اگر چنین بکنی يك احسانه بجمع اهل مکه خواهی کرد که  
 همیشه ترا با آن یاد خواهند نمود بوجهل گفت او سجده بسیار میکند در

اطراف کعبه اگر بر اطراف کعبه بیاید و سجده بکند من سنگی بر سر او میندازد  
 و چون آنحضرت نزد کعبه آمد و هفت شوط طواف کرد و بعد از آن مشغول  
 نماز شد و بر سجده طولانی رفت ابو جهمل سنگی گرانه برداشت و از جانب سران  
 حضرت آمد و چون بنزدیک آنحضرت رسید دید شتری مستی دهان گشوده  
 و از جانب آنحضرت با وحله کرد چون ابو جهمل آن صورت شتر را دید بلرزید  
 و سنک از دست او افتاد بر پای او و پایش مجروح شد و خون الوده و  
 با خال پریشان بر گشت و عرق از او بر میخت رفقای او گفتند که ما  
 هرگز در تو چنین حالی ندیده بودیم گفت مرا معذور دارید که  
 چنین خالتی مشاهده کردم که هرگز ندیده بودم یهودی گفت  
 خداوند موسی دست نورا به داده بود آنحضرت فرمودند و ما  
 بر پیغمبر ما از آن بهتر داده بود و در هر مجلس که آن بزرگوار  
 بی نشست از جانب راست و چپ او نوری ساطع میشد که  
 همه مردمان آنرا میدیدند یهودی گفت که در دنیا راهی بزرگ  
 موسی پیدا شد حضرت فرمود که برای پیغمبر ما بهتر از این شد  
 در آن وقتیکه در خدمت آن بجنک حنین میرسیم برود خانه رسید  
 که عمق آن چهارده قامت بود و صحابه گفتند یا رسول الله چگونه  
 خواهد شد حال ما دریا در پیش ما و دشمنان در عقب ما چنانکه

اصحاب موسی گفتند که اِنَّا لَمُدُّرُكُونَ یعنی دشمنان ما را خواهند یافت پس آنحضرت از ناقة فرود آمد و گفت که خداوند از برای هر پیغمبر مرسل معجزه دادی پس قدرت خود را بمن اشکار فرما و سوار ناقة شد و بروی آب روان گردید و صحابه نیز از عقب او روان شدند و از آب گذشتند در حالیکه سم اسبان آنها تر نشده بود و از جنک برگشتیم و خداوند بما فتح و ظفر عطا فرمود یهودی گفت که خداوند موسی سنگی داد که از آن دوازده چشمه جاری میشود حضرت فرمود که پیغمبر ما وقتی که بحدیقه وارد شد و اهل مکه او را محاصره کردند اصحاب او از تشنگی شکایت نمودند و چهار پایان ایشان نزدیک بود که از تشنگی هلاک بشوند پس فرمود که ظرفی آوردند و دست مبارک خود را در میان آن ظرف گذاشت و انقدر آب از میان انگشتان آنحضرت جاری شد که همه سیراب شدیم و چهار پایان نیز سیراب شدند و مشکهای خود را پر کردیم و ایضا در حدیقه اب نایاب شد و در اینجا چاهی بود که خشک شده پس آنحضرت تیری از جعبه خود بیرون آورد و آنرا بدست برآورد و عازب داد و فرمود باین تیر را در میان آن چاه نصب بکن و چون نصب کرد چشمه از آنچاه جاری شد از زیر آن تیر و همه سیراب

شدیم و در روز میضاه عجزت و علامتی مانند سنگ موسی ظاهر شد  
 برای منکران آنحضرت که آب نداشتند و تشنه بودند و بوضوء  
 محتاج بوده اند پس ظرف وضوء را طلبید و دست معجزات را خود را  
 در میان آن گذاشت و آب جاری و بلند شد تا آنکه هشت هزار  
 نفر وضوء ساختند و سیراب شدند و چهار پایان را آب دادند و  
 آنچه توانستند برداشتند یهودی گفت که خداوند بموسی من  
 وسلوی داد حضرت فرمود که خداوند با آنحضرت و امت او  
 غنیمت کفّار را حلال فرمود و برای حدی از پیغمبران سابق جلال  
 نکرده بود و این بهتر بود از ترنجبین و مرغ بریان که بموسی داده بود  
 و زیاده از آن با آنحضرت و امت او عطا کرده که بجز عمل صالح  
 ثواب بر آنها عطا فرماید و در امتهای دیگر مقرر نفرموده بود  
 پس اگر یکی از امت او قصد حسنه نماید و بعل نیل آورد یک ثواب  
 برای او نوشته میشود و اگر بجای آورد برای او ده ثواب ده ثواب  
 نوشته میشود یهودی گفت که خداوند ابر را سایبان موسی و  
 لشکر او گردانید حضرت فرمود که آنرا خداوند در آن وقتی گردانید  
 که ایشان را در تیه حیران کرده بود و بر پیغمبرها بهتر از آن داد که  
 ابر بر او سایه میافکند از روزیکه از مادر متولد شد تا روزیکه

از دنیا رحلت فرمود در حضور سفر یهودی گفت اهن را برای داود  
 نرم کرد که از آن زرها بگذرد خود ساخت حضرت فرمود که خداوند  
 برای پیغمبر ما سنگ سخت را در روز خندق نرم کرد و صخره بیت المقدس  
 در زیر پای او نرم شد مانند خمیر و مکر را مثال این معجزه را در غزوات  
 آنحضرت دیدیم یهودی گفت که داود بسبب خطای خود افتد  
 گریست که کوهها با او براه افتادند و ناله کردند حضرت فرمود که پیغمبر ما  
 از شدت خوف خداوند چون نماز می ایستاد از سینه معرفت دینی  
 او صدای شنبیده میشد مانند جوشیدن دیکی که بروی آتش نهاده  
 باشند از بسیاری گریه او با آنکه خداوند او را از عذاب خود خاطر جمع  
 کرده بود و میخواست که خضوع نماید بر خداوند خود شکر دیگران  
 تابع او شوند در تضرع و خضوع در عبادت و آنحضرت ده سال در  
 نماز بر سر انگشتان خود ایستاد تا آنکه قدمهای مبارکش درم کرد  
 و رنگ گلگونش زرد شد و تمام شب را بر نماز ایستاده میبود  
 تا آنکه خداوند با او خطاب فرمود در اول سوره طه که ما نقرتیم  
 قران را تو که خود را بر تعجب و مشقت اندازی و انقدر میگریست  
 که ضعف میکرد پس مردمان میگفتند یا رسول الله ای خداوند  
 گناه گذشته و آینده ترا بخشیده است در سوره انا فتحنا میفرمود

بلی ایابنده شکرکننده نباشم و اگر کوهها با داود بمرکت آمدند  
 و تسبیح گفتند روزی با آنحضرت در کوه حرا بودم ناگاه کوه  
 بمرکت در آمد حضرت فرمود که ای کوه برقرار باش که نیت در  
 نیت تو مگر بکنفر پیغمبر و بکنفر صدیق که شنیده خواهد شد و  
 آنکوه اطاعت کرد و ساکن شد و روزی با آنحضرت بکوهی گذشتیم  
 که مانند اشک چشم ابراهیم آنحضرت خطاب بان کوه فرمود  
 که ای کوه چرا گریه میکنی آنکوه بقدرت خداوند بسخن آمد و گفت  
 یا رسول الله روزی حضرت عیسی بر من گذشت و مرد ما زامیتر سانسند  
 با اشی که فرزندان مردمان و سنک خواهد شد پس من از آن روز تا اینجا  
 گریه میکنم از ترس اینکه مبادا من آن سنک باشم آنحضرت فرمود که  
 تو مترس که آن سنک کبریا ست پس آنکوه در آنساعت ساکن شد  
 و گریه نکرد یهودی گفت که خداوند بسلیمان پادشاهی داد که بر  
 احدی بعد از او سزاوار نیست حضرت فرمود بر پیغمبر ما بهتر از  
 این عطا فرمود که روزی ملکی را خداوند با آنحضرت فرستاد که هرگز  
 قبل از آن بر زمین نیامده بود و گفت یا رسول الله اگر خواهی همیشه زنده  
 باشی یا نعمت و پادشاهی روی زمین و اینها کلیدهای خزینها  
 روی زمین است و برای تو آورده ام و کوهها هم طلا و نقره شوند

در معجزات حضرت سلیمان و حضرت رسول الله

و با توحرت نمایند بر هر جا که بروی و از آنجبه برای تو در آخرت قهر  
شده از درجات عالییه هیچ که نشود پس جبرئیل که خلیل آنحضرت است  
ملائکه بود مثل خود آنحضرت مصلحت ندانستند و آنحضرت اختیار  
تواضع کرد و فرمود ای جبرئیل میخواهم پیغمبر باشم و بنده ذلیل خداوند  
شوم و یگره زبیا بم بخورم و در روز نیایم و مخورم و علاوه ملحق  
باشم بر برادرانم از پیغمبران که قبل از من بودند پس خداوند بدرجات  
آنحضرت زیاده فرمود حوض کوثر و شفاعت را و این بزرگتر است از  
پادشاهی دنیا از اول تا با آخرش هفتاد مرتبه و خداوند وعده داد  
اورا مقام محمود را که در قیامت او را در عرش خود بنشاند و فرما  
در آنروز مخصوص او گرداند که هر که زاید و زخ حکم کند و یا بجهت بر  
یهود گفت خداوند باد را برای سلیمان مستخر گردانید که تخت او را  
در بامداد یکجا راه و در وقت عصر یکجا راه میبرد حضرت فرمود  
خداوند در کمتر از ثلث شب آنحضرت را از مکه بر مسجد اقصی که  
یکجا راه است و از آنجا بملکوت سموات که پنجاه هزار سال راه است  
و در قرب و منزلت او را بمرتبه تاب قوسین و نزد بیکتر رسانید و  
ساق عرش انوار جمال حضرت ذوالجلال را بدیده دل خود دید  
خداوند با آنحضرت مهر بانگیا فرمود و تکالیف دشوار امتان دیگر را

از امت او برداشت و همه تکالیف را بر امت او اسان فرمود چنانکه  
 سابقاً مذکور شد یهود گفت که خداوند شیاطین را بر سلیمان مستخر فرمود  
 حضرت فرمود که شیاطین با وجود کفر آنها مستخر سلیمان شدند و  
 خداوند شیاطین و جنیان را برای امت حضرت مستخر گردانید که با او ایمن  
 آورند پس نه نفر از اکابر و اشراف جنیان نصیبین و یمن از فرزندان  
 عمرو بن عامر که نامهای آنها شصاه و مصاه و الهمکان و مرزبان  
 و مازمان و تضا و صاحب و حاصب و عمرو بود و بخدمت آنحضرت  
 آمدند در وقتیکه آنحضرت در بطن النخل بوده و همه آنها ایمان آوردند  
 چنانکه خداوند قصه آنها را در قرآن بیان فرمود **وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ  
 نَفْرًا مِّنَ الْجِبْرِائِلَ يُسَبِّحُونَ الْقُرْآنَ** و مراد این نه نفرند و بعد از آن هفتاد و یک  
 هزار نفر از جن آمدند و با آنحضرت بیعت کردند که روزه باشند و نماز  
 بگذارند و زکوة بدهند و حج و جهاد بجا آورند و خیر مسلمانان باشند و  
 توبه کردند و عذرخواستند از کفر و بت پرستی خود و با اختیار خود ایمن  
 آوردند و ترک تمرد نمودند و آنحضرت مبعوث شده بود بر همه جنیان  
 و آدمیان **یهود** گفت که خداوند یحیی را در طفولیت علم و حکمت داد  
 و گریه میکرد بدون آنکه گناه داشته باشد حضرت فرمود که یحیی در  
 عصری بود که بت پرستی و جاهلیت نبوده و خداوند سید انبیاء را

در طفولیت حکمت و علم و فهم داد در میان کرد هیچکس هم بت پرستان  
 و لشکر شیطان بودند و آنحضرت هرگز بربت پرستی رغبتی نکرد و در  
 عیدها آنها حاضر نشد و هرگز کسی از او دروغ نشنید و همیشه  
 امین و راستگو و برد بار با او میگفتند و روزه يك هفته و زیاده  
 و کم را بسیکد بیکر متصل میکرد که در بین آن روزها طعام و آب و دل  
 نمیفرمود و میگفت من مانند یکی از شما نیستم و شب در نزد خدا  
 خودم بسر میاورم و مرا طعام و آب میدهند و آنقدر میگیرم  
 خوف خداوند که جای نمازش تر میشد یهودی گفت که میگویند  
 که عیسی در گهواره سخن گفت حضرت فرمود پیغمبر ما و قتیکه از شکم  
 مادرش بر زمین آمد دست چپش بر زمین گذاشت و دست راستش به  
 آسمان برداشت و لب بکلمه شهادت بر وحی انبیا خداوند حرکت  
 داد و از دهان نور بیان او نور ساطع شد که اهل مکه قصرهای  
 شام و اطراف آن را دیدند و قصرها سرخ بینی و قصرهای سفید  
 اصطرخ فارس و نواحی آنها را دیدند و تمام دنیا در شب ولادت  
 با سعادت آنحضرت نورانی شد و جن و انس و شیاطین رسیدند  
 و گفتند امر غریبی در دنیا حادث شد که این آثار غریبه بظهور  
 آمد و اجته و ملائکه را میدیدند در آنشب نورانی که فرود میآیند

از آسمان و بالا میروند و صدای تسبیح و تقدیس ایشانرا میشنیدند و  
 نیزه‌های شهاب را از همه طرف میدیدند و شیطان از مشاهده این غیب  
 اضطراب کرده و خواست که برای خبردار شدن از این علامات با آسمان  
 رود زیرا که او را تا با آسمان سیم راه بود و شیاطین نیز گوش میدادند در  
 آسمان و سخنان ملائکه را میشنیدند تا آنروز و چون خواستند که به  
 آسمان بالا روند راه خود را بسته دیدند و ملائکه تیرهای شهاب را  
 برای دفع آنها در کمان گذاشتند و اینها همه از دلالات و علامات غیبیه  
 بودن آنحضرت بود. یهودی گفت میگویند که عیسی تا بینا و برص دار را  
 شفا میداد با اذن خداوند حضرت فرمود که رسول الله بسیاری از صحابا  
 خود را از آفات و بلا یا برصت رسانید از آنجمله آنحضرت روزی از  
 حال یکی از صحابه را پرسید گفتند یا رسول الله او از شدت بلاها بمنزله  
 جوجه مرغ شده که پرهای آن ریخته باشد پس آنحضرت بیادت رفت  
 و پرسید که آیا در ایام صحت دعا می کردی گفت بلی میگفتم خداوند  
 هر عقوبت که مرا در آخرت خواهی کرد آن را بزودی در دنیا بمن نهد  
 آنحضرت فرمود که چرا نگفتی رَبَّنَا إِنَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ  
 وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ . یعنی ای خداوند ما عطا بکن بما در دنیا نعمت و رحمت  
 بکن و در آخرت نعمت و رحمت بکن و نگاه دار ما را از عذاب دوزخ

و چون آنکس این دعا را خواند صحت یافت و گویا از بندگی رها شد و برخواست  
 و با ما بیرون آمد و ایضا شخصی از قبیله جهینه که بمرض خوره مبتلا شده  
 بود و اعضایش میرنجت بخدمت آنحضرت آمد و از مرض خودش شکایت  
 کرد آنحضرت ظرفی از آب گرفت و آب همان معجزه نشان خود را بر آن انداخت  
 و فرمود این آب را بر بدن خود بمال و چون آنکس چنین کرد شفا یافت  
 و گویا که هرگز بلا نداشته است و ایضا اعرابه بخدمت آنحضرت آمد  
 که بمرض مبتلا شده بود و آنحضرت آب دهان مبارک خود را باو افکند  
 و هنوز از نزد آنحضرت برنخاسته بود که شفا یافت و اگر میگویند که عیسی  
 دیوانگان و جن یافتگان را نجات داد پس بدان که پیغمبر ما روزی با  
 بعضی از اصحاب خود نشسته بود ناگهان زنی آمد و گفت یا رسول الله  
 پسر من نزدیک بمردن شده هر چند طعام بنزد او میآورم خمیازه میکشد  
 و نمیتواند طعام بخورد پس آنحضرت برخاست متوجه خانه او شد و مواد  
 خدمت آنحضرت بودیم و چون بان بیمار رسیدیم آنحضرت فرمود که  
 دور بشوای دشمن خداوند از دوست خداوند و منم رسول خداوند  
 پس آن شیطان از آنکس دور شد و برخاست و الا ان او در لشکر ما است  
 و اگر میگویند که عیسی کوران را بینا گردانید پس بدان که پیغمبر ما زیاده از  
 این کرد زیرا که قتاده پسر ربیع مرد خوش روی بود و در جنگ احد نیزه

بر چشم او خورد و حدقه چشم او بیرون آمد پس او را نزد دست خود  
 گرفت و بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله بعد از این زن  
 مراد شمن خواهد داشت پس آن بزرگوار حدقه او را از دست او گرفت  
 و بجای آن گذاشت و فی الفور صحت یافت و نمیتوانست از چشم دیگر  
 فرق گذاشت مگر بآنکه آن چشم صحت یافته از آن چشم دیگرش نیکوتر  
 و روشنتر بود و در جنک ابن ابی الحقیق دست عبدالله بن عقیق جدا  
 شد و او دست خود را برداشت و بخدمت آنحضرت آورد آن بزرگوار  
 دست او را بجای خود گذاشت و دست خود را بر آن مالید و چنان  
 صحت یافت که از دست دیگرش فرق نداشت و در جنک کعب بن  
 اشرف بر محمد بن مسلمه چنین بلائی بدست و چشم او رسید و آنحضرت  
 دست خود را بدست و چشم او مالید و هر دو صحت یافت و همچنین  
 عبدالله پسر انیس را چنین بلائی بر چشم او رسید و آنحضرت دست خود را  
 بر چشم او کشید و چنان شد که از چشم دیگرش نمیتوانست تمیز کرد اینها  
 همه دلائل تهای رسالت آنحضرت بود یهودی گفت میکونید که  
 عیسی مرده را زنده کرد با اذن خداوند حضرت فرمود پیغمبر ما  
 نه سنک ریزه در دست معجز نمایش گرفت و آنها تسبیح گفتند با وجود  
 اینکه آنها حجاد بودند و مردمان صدای تسبیح میشنیدند بدون

اینکه در آنها روح باشد و ایضا مردمان بعد از مردن با آنحضرت سخن  
گفتند و با آنحضرت ستغاثه کردند از آنچه دیدند از عذاب خداوند و  
آنحضرت روزی با اصحاب خود بر میتی که شهید شده بود نماز کرد و  
چون فارغ شد فرمود که از بی نیما کسی هست در اینجا این میت ایشانرا  
در جنت نگاه داشتند از برای سه درهم که از فلان یهودی در زحمه  
او بوده و نداده است تا آنکه آنها را بدهند و او را خلاص نمایند و اگر  
میگویند که عیسی با مردگان سخن گفته پیغمبر ما از آن عجمیته کاری کرد  
چون در قلعه طائف فرود آمدیم و اهل آنرا محاصره نمودیم گو سفند  
بریان کرده برای آنحضرت فرستادند که در زهر بچخته بودند پس ذراع  
آن گو سفند بسختی آمد و گفت یا رسول الله از من بخور که مرا زهر الهوده کرده  
اگر حیوان زنده سخن گوید از بزرگترین معجزات است پس هرگاه حیوان  
کشته بریان شده سخن گوید بزرگتر خواهد شد و آنحضرت چنان بود  
که درخت را میطیلسید و آن درخت آنحضرت اجابت میکرد و میآمد  
و بهایم و حیوانات و درندگان در موارد بسیار با آنحضرت سخن گفتند  
و شهادت بر سائلان او دادند و مردمان را از مخالفت آنحضرت حذر  
کردند و اینها زایده از معجزات عیسی است یهودی گفت میگویند  
عیسی خبر میداد قوم خود را از آنچه در خانه های خودشان خورده بود<sup>ند</sup>

و از آنچه در آنها ذخیره کرده اند حضرت فرمود که عیسیٰ خیر میداد  
 قوم خود را از آنچه در پس دیوار پنهان بود و حضرت رسول الله خبر  
 داد قوم خود را از جنک موته و کیفیت جنک ایشانرا نقل فرمود و هر  
 که شهید میشد میفرمود که الان فلانکس شهید شد و میان آن  
 حضرت و ایشان یکجا راه بوده و مکرر مردی میآمد که از چیزی سؤال  
 کند آنحضرت میفرمود که تو میگوئی حاجت خود را و یا من بگویم آن را  
 میگفت تو بگو یا رسول الله آنحضرت میفرمود که برای فلان حاجت  
 و فلان مطلب آمده و آنچه در خاطر او بود بیان میکرد و خبر میداد  
 اهل مکه را بر ازهای پنهان آنها و از آنجمله وقتی عمیر بن وهب از مکه  
 بمدینه آمد و با آنحضرت گفت که برای خلاص کردن پسر خود آمده  
 آنحضرت با او فرمود دروغ گفتی بلکه با صفوان بن امیه در حطیم  
 برخوردی و یاد کردید کشتگان بدر را و گفتید والله مرگ از برای  
 ما بهتر است از زندگانی بعد از آنچه محمد بما کرده و آیا زندگانی  
 میتوان بعد از آن کشتگان که در چاه بدر دیدیم تو گفتی اگر نه  
 این بود که من صاحب عیال و قرض دارم هر ایندای صفوان ترا از محمد  
 راحت میکردم صفوان گفت که من ضامن میشوم که قرض ترا بدهم  
 و دختران ترا با دختران خودم جای بدهم و هر که بر سر دختران من

میاید بسرد ختران تو بیاید از نیک و بد تو گفتی که پوشان بر من و  
 بکسی اظهار نکن و تهیۀ سفر من بکن تا بروم و او را بکشم و تو از برای  
 این کار آمدی گفت راست گفتی یا رسول الله و اکنون من شهادت  
 میدهم بوحدا ینت خداوند و برسالت تو و براینکه تو فرستاده  
 خداوندی و از امثال اینگونه خبرهای انحضرت بسیار است که شمار  
 نمیتوان کرد یهودی گفت میگویند که عیسی از گل تهیۀ مرغ میساخت  
 و در آن میدمید پس مرغی میشد و پرواز میکرد حضرت فرمود که  
 بیغیر ما نیز شبید این را کرد و در روز حین سنگی را بکف مبارک خود گرفت  
 و ما از آن سنگ صدای تسبیح و تقدیس شنیدیم پس بر سنگ خطاب کرد  
 که شکافه شو و آن سنگ سه پارچه شد و از هر پارچه آن صدای  
 تسبیح میشنیدیم بغیر از آنچه از دیگرے میشنیدیم و در وقت دیگر  
 درختی را طلبید و آن درخت اجابت انحضرت نمود و زمین را  
 آن درخت شکافت و بر نزد انحضرت آمد و از هر شاخ آن درخت  
 صدای تسبیح و تهلیل و تقدیس بلند شد پس امر فرمود آن درخت را که  
 بدو نیم شو و آن درخت دو نیم شد پس فرمود باز بیکدیگر بچسبیدند  
 پس فرمود شهادت بده برسالت من چون درخت شهادت داد  
 فرمود برگرد بجای خود تسبیح و تهلیل و تقدیس گویان و آن درخت

چنین کرد و این واقعه در مکه در نزد قصاصخانه واقع شد و مردمان  
 همه دیدند یهودی گفت میگویند که عیسی جهانگردی و در زمین  
 سیاحت مینمود حضرت فرمود که پیغمبر ما چندین سال جهاد کرد و سفرها  
 مینمود برای جهاد با کافران عرب و عدد زیاد تر از آنها با تیغ ابدار  
 غرق دریای تیار و روانه درك اسفل نار گردانید که هر یکی از آنها  
 بشجاعت و شمشیر مشهور هر دیار و همیشه مشغول کارزار بودند و آنحضرت  
 سفر نکرد مگر بقصد جهاد دشمنان دین خداوند یهودی گفت میگویند  
 که عیسی زاهد بوده حضرت فرمود پیغمبر ما زاهدترین جمیع پیغمبران  
 بود و او چند نفر زن داشت و علاوه بر کنیزان او و با وجود اینها هرگز  
 خوانه از پیش آنحضرت برنداشتند که طعام در آن مانده باشد و نان  
 گندم نخورد و از نان جو سه شب پیاپی سیر نشد و چون از دنیا رحلت  
 فرمود زره آنحضرت در نزد یهودی در عوض چهار درهم رهن بود و  
 زر سُرخ و نقره سفید را آنحضرت باقی نماند با آن شهرها که فتح نمود و آن  
 غنیمتها که از کافران گرفت و بسیار بود که در روزی سیصد هزار درهم  
 و چهار صد هزار درهم بردمان میکرد و چون شب میشد و سایلی  
 نزد آنحضرت میآمد و سؤال میکرد آن بزرگوار میفرمود سو کنید یا دمی  
 کنیم یا نمیدانید بیکه محمد را بر راستی فرستاده است که در خانه آل محمد

تیار موج

امشب نه بکصاع جو و نه بکصاع گندم و نه یک درهم و نه یک دینار  
 است یهود گفت پس من نیز شهادت میدهم بروحانیت خداوند  
 و شهادت مینمایم که محمد رسول خداوند بوده و شهادت میدهم که  
 خداوند هیچ پیغمبری و هیچ رسولی را درجه و فضیلتی عطا نکرده مگر  
 اینکه همه آنها را در حضرت رسول الله جمع کرده و چند برابر آنچه بر همه  
 داده با آنحضرت مرحمت فرموده و آن یهود مسلمان شد و بعد از آن  
 ابن عباس با امیرالمؤمنین گفت که من گواهی میدهم که تو از راستان علم  
 هستی آنحضرت فرمود که چون بتوانم گفت این فضیلتها را در حق کسی  
 خداوند با آن عظمت و جلال خودش خلاق آن بزرگوار را عظیم و بزرگ  
 شمرده و فرموده که **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ** و این حدیث از مشهورترین  
 و معروفترین احادیث است در کتب علماء شیعه و مثل اینست آنچه  
 در تفسیر امام حسن عسکری و در بحار الانوار روایت کرده اند که آنحضرت  
 امیرالمؤمنین گفتند که آیا محمد بن عبدالله را معجزه بود ما شد معجزه <sup>بود</sup>  
 در بلند کردن کوه بر سر آنها که قبول توراته نکردند حضرت فرمود که بپل  
 محق آن خداوند یکبار او را بر آستی مبعوث گردانید که هیچ معجزه خداوند  
 بر هیچ پیغمبری نداده است از آدم تا آخرین ایشان مگر آنکه مثل آن را  
 و یا بهتر از آن را بر پیغمبرها داده است و بد رستیکه نظیر این معجزه را

پرسیدی خداوند با و داده با معجزات پیشمارد یگر و اینچنان بود که  
 چون حضرت رسول الله در مکه اظهار دین حق نمود تمام عرب برای او  
 تیرهای عداوت خود را بجان گذاشتند و بهر حیده در دفع انحضرت  
 تدبیر کردند و من اول کسی بودم که با او ایمان داشتم و او در روز دوشنبه  
 مبعوث شد و من در روز سه شنبه با او نماز گذاردم و هفت سال  
 من تنها با او نماز میکردم تا آنکه چند نفر بدین اسلام داخل شدند  
 و خداوند بعد از آن دین خود را قوت داد و روزی بنزد انحضرت رفتم  
 قبل از آنکه کسی با او ایمان آورد ناگاه گروهی از مشرکان نزد او آمدند  
 و گفتند یا محمد تو ادعا میکنی که رسول خداوندی و باین نیز راضی  
 شوی بلکه ادعا داری که تو سید و افضل جمیع پیغمبران هستی اگر تورا  
 میگویم معجزه مانند معجزه انبیاء گذشته که از تو سوال میکنیم بیاور  
 انجاعت چهار فرقه شدند فرقه اول گفتند که ما مانند معجزه نوح  
 از تو میخواهیم که قوم خود را غرق کرد و خودش با مؤمنان در کشتی  
 نجات یافت و فرقه دوم گفتند برای ما معجزه ظاهر کردن ما مانند معجزه  
 موسی که کوه را بر سر اصحاب خود بلند کرد تا با او اطاعت کردند فرقه  
 سیم گفتند که بما معجزه مثل معجزه ابراهیم بنما که او را در آتش انداختند  
 و آتش برای او سرد شد و فرقه چهارم گفتند برای ما معجزه مثل

معجزه عیسی ظاهر نما که بر در فغان خبر میداد از آنچه خورده و از آنچه  
 در خانه های خود ذخیره کرده بودند پس حضرت رسول با آنها فرمود  
 که من از برای شما پیغمبر ترساننده و معجزه نماینده هشتم و معجزه ظاهره  
 مانند قرآن برای شما آوردم که شما و جمیع عرب و سایر امتها عاجز  
 از آوردن مثل آن و آن قرآن مشتمل بر معجزات زیاد است و آن حجت  
 خداوند و حجت من است بر شما و من جرأت نمیکنم بخداوند که آنچه  
 دلخواه شما است از خداوند سوال نمایم و برای من لازم بود <sup>تبلیغ</sup>  
 رسالت و بعد از تمام شدن حجت و ظاهر شدن حقیقت دین خداوند  
 بسا باشد که من معجزه از خداوند بیاورم و شما ایمان نیاورید بنا  
 نازل شدن عذاب گردد بر شما پس در این وقت جبرئیل نازل شد  
 و گفت یا محمد خداوند بتو سلام میرساند و میفرماید که من بزودی  
 ظاهر میکنم از برای این معجزات را که از تو طلب کردند و آنها  
 بعد از دیدن این معجزات بر کفر خودشان خواهند ماند مگر آن  
 کسی را که من او را نگاهدارم و لکن ظاهر میکنم برای آنها از جهت  
 اتمام حجت آنچه را که از تو خواستند از برای زیادتی حجت بر آنها پس  
 بگو با آنها که معجزه نوح را طلب کردند که بروید بسوی کوه اقبیس  
 و چون بدان کوه رسیدید معجزه نوح خواهید دید و چون نزدیک

بغرق شدید تو مسل بکنید، برد و فرزند او که بعد از این بدتیا خواهد  
 تا انجات یابید و بگو با آنها که معجزه ابراهیم را طلبیدند که بروید بر  
 هر جا که خواهید از صحراء مکه که آتش ابراهیم را دیده باشید و چون  
 آتش بشما احاطه نماید در هوا صورت زنی را خواهید دید که دو  
 طرف مقعنه او او بچته شده پس با و متوسل شوید تا انجات یابید و  
 آتش از شما دور گرداند و بگو با آنها سیکه معجزه موسی را خواستند  
 بروند بر نزدیک کعبه تا معجزه موسی با آنها ظاهر شود و عموی تو  
 حمزه بر آنها انجات خواهد داد و بگو بگروه چهارم که رئیس آنها ابو جحله  
 است که در نزد من باشید تا خبر معجزه آن سه طایفه را بشنوید  
 و بعد از آن انچه طلبید باشید در حضور خودتان بشما بنمایم  
 و چون حضرت رسول فرمایشات خداوند را با آنها رسانید ابو جحله  
 بان سه فرقه گفت که پراکنده شوید بسوی آن جاها که که بخدا بشما  
 گفت تا بطلان گفته او ظاهر شود پس فرقه اول بدامنه کوه اقبیس  
 رفتند ناگاه از زیر پای آنها چشمه ها جوشید و از بالای سر آنها  
 بدون ابر باران ریخت و در آنک زمانه اب بدنهان آنها رسید  
 و بسوی کوه گمرختند و هر چند بکوه بالا رفتند آب نیز بلند شد  
 تا بقله کوه رسیدند و آب نیز نبرد دهان آنها رسید و دیدند که

غرق میشوند تا گاه علی را دیدند که در روی آب ایستاده و صورت  
 دو طفل را دیدند که در جانب راست و چپ او ایستاده اند پس علی  
 ندا کرد آنها را که بگریید دست مرا و یاد است یکی از این دو طفل را  
 تا نجات یابید پس بعضی از آنها دست علی را و بعضی دیگر دست یکی  
 از آن دو طفل را گرفتند پس از کوه پائین آمدند و آب نیز کم شد و  
 قدری بر زمین و بعضی با آسمان رفت و چون بپای کوه رسیدند  
 آب تمام شده بود و آنجا عث بخدمت رسول الله آمدند و آنها  
 میگریستند و میگفتند که شهادت میدهیم که توئی سید پیغمبران  
 و ما دیدیم مانند طوفان نوح را و ما را خلاص داد علی و در <sup>دو</sup> طفل  
 که با او بودند که حالا ایشان را در نزد <sup>تو</sup> نمی بینیم آنحضرت فرمود که  
 ایشان بعد از این بدنی خواهند آمد از برادر من علی و نام ایشان  
 حسن و حسین است و بهترین جوانان اهل بهشتند و پدر ایشان  
 افضل است از ایشان تا اینکه حضرت رسول فرمود ای ابو جهل آیا  
 شنیدی آنچه را که اینها گفتند گفت بلی تا بینم فرقه های دیگر چه  
 میگویند پس فرقه دویم آمدند و گریه کان گفتند شهادت میدهیم  
 که توئی رسول خداوند و بهتر از جمیع مخلوقات ما رفیق بر صحراء هموار  
 و خبریکه دادی یاد کردیم تا گاه دیدیم که آسمان شکافته شد

ص ۷

ویاره های آتش فروردین و زمین شکافه شد و زبان های آتش  
از آن بلند شد و چنان زیاد شد تا تمام زمین را گرفت و آتش به  
تزدیک ما رسید و یقین کردیم ما که خواهیم سوخت تا ناد صورت  
زنی را دیدیم که اطراف مقنعه او را میخند بود بسوی ماها که دستها  
به آن میرسید و منادی را آسمان ندا کرد که اگر نجات میخواهید پس  
چک برنید بر ریشه از ریشه های این مقنعه پس هر کدام از ما بر ریشه از  
ریشه ها مان چسبیدیم و ما را در هوا بلند کرد و ما امید دیدیم زبانها  
آتش را و ضرر گری و شر آن بمان رسید و آن ریشه باریک گسسته  
از سنگین بودن ما پس ما را از آن آتش نجات داد و هر یکی از ما را به  
خانه خود مان رسانید بسلا متی و از خانه های خود مان بخدمت تو  
آمدیم و دانستیم که ما را چاره نیست مگر اینکه دین حق ترا اختیار  
نماییم و تو بهترین کسیکه با و ملتجی شوند و بعد از خداوند بر او اعتماد نما  
و تو راست میگوئی در گفتار خود پس حضرت رسول به ابوجهل فرمود  
که این فرقه دویم است که خداوند با آنها معجزه ابراهیم ظاهر گردانید  
چه میگوئی ابوجهل گفت تا ببینم فرقه سیم را که آنها چه میگویند و  
سخنان آنها را بشنوم آنحضرت بفرقه دویم فرمود که خداوند شما را  
بسبب آن زن نجات داد و آن زن دختر من فاطمه است و بهترین زنان

عالمیان است تا اینکه فرمود پس فرقه ستم آمدند گریان و گفتند  
 شهادت میدهیم یا رسول الله تو بی پیغمبر خداوند و بهترین آدمیان  
 و وصی تو بهتر است از جمیع اوصیای پیغمبران و اولاد تو افضلند از  
 اولاد جمیع انبیاء و صحابه خوبان تو بهترند از صحابه ایشان و امت تو  
 بهترند از امتان ایشان و ما از معجزه تو دیدیم انقدر یکباره نداری  
 بغیر از ادغان کردن بر سالت تو آنحضرت فرمود آنچه دیدید بگوئید  
 گفتند در پناه کعبه بودیم و بر فرمایشات شما استهزاء میکردیم و  
 باورم نمیکردیم تا گاه دیدیم که کعبه از جای خودش بلند شد و در  
 بالای سرها ایستاد و ما در جای خود مان مثل چوب خشک شدیم از  
 ترس و قدرت حرکت نداشتیم پس عم تو حرم چنانکه فرموده بودید آمد  
 و نیزه خود را در زیر کعبه محکم کرد و کعبه بان بزرگی را با نیزه خود نگا  
 داشت و گفت بیرون روید و دور شوید و ما از زیر کعبه بیرون آمدیم  
 و کعبه بجای خود آمد پس ما مسلمان شدیم و بخدمت تو آمدیم پس  
 آنحضرت با بوجهل فرمود که اینها فرقه ستم است و ترا جز دادند بر  
 آنچه دیده اند ابو جهل گفت نمیدانم راست میگویند یا دروغ و نمیدانم  
 که درست تحقیق کرده اند یا خیال در نظر ایشان آمده اگر بمن آنچه  
 طلبیدم بنمائی لازم است که ایمان بیاورم و اگر نه لازم نیست مرا تصد

این جماعت را کردن آنحضرت فرمود که هرگاه این جماعت را با این کثرت  
 و با آن اعتقاد بیکه با آنها داشتی قبول کنی و تصدیق نمائی پس چرا تو  
 تصدیق میکنی گفته های پدران خود ترا و بد بودن دشمنان پدران  
 خودت که پدران خود را یاد مینمائی و افتخار با آنها میکنی و چگونه تصدیق  
 خواهی کرد ولایت عراق و شام را و حال آنکه تو آنها را ندیدی و به  
 خبرهای مردمان آن ولایتها را تصدیق کردی و بد رستی که محبت  
 خداوند با آنها تمام شد با آنچه ایشان دیدند و بر تو اتمام محبت شد  
 با آنچه شنیدی از این همه جماعت پس حضرت فرمود که دیگر چه چاره  
 میخواهی ای ابو جهل گفت آن معجزه را میخواهم که تو میگوئی که عیسی <sup>نست</sup> را  
 و خبر میداد مردم مان از آنچه خورده اند و از آنچه ذخیره کرده اند پس  
 تو مرا خبر بده که من چه خورده ام و بعد از خوردن چه کرده ام حضرت  
 فرمود که خبر میدهم بتو بر آنچه خوردی و آنچه ذخیره کردی و بر آنچه  
 در انشای خوردن کردی که باعث رسوائی تو باشد بسبب آن حاجت  
 که با رسول خداوند دارم در طلبیدن معجزه و اگر ایمان بیاوری آن  
 رسوائی ترا ضرر ندارد و اگر ایمان نیاوری بار رسوائی دنیا بعد از آخره  
 ابدی گرفتار خواهی شد ای ابو جهل در خانه خود نشسته بودی و از  
 برای تو مرغی بریان کرده بودند و چون یک لقمه خوردی ابو البختری

برادر تو از در خانه رخصت طلبید که داخل شود و تو ترسیدی  
 که مباد او در آن مرغ با تو شریک باشد و بجل کردی و از او در زیر  
 خود پنهان کردی و او را رخصت دادی ابو جهل گفت دروغ گفتی  
 اینها هیچکدام نبوده و من امروز مرغ نخوردم و چیزی از آنرا ذخیره نکردم  
 اکنون خبر خود را تمام بکن که دیگر چه کرده ام آنحضرت فرمود که  
 سیصد اشرفی از مال خودت بوده هزار اشرفی در نزد تو امانت مرد  
 بود از یکصد اشرفی و از دیگری دو سیست و از دیگری پانصد و از  
 یکی هفتصد و از دیگری هزار اشرفی و مال هر یکی در کیسه بوده و تو  
 قصد کرده بودی که خیانت بکنی در اموال مردمان و مالهای آنها را  
 ندهی برصاحبان آنها و چون برادرش رفت سینه مرغ را خوردی و  
 باقی آنرا ذخیره کردی و اموال مردمان را دزدی نمودی که ندهی و تبت  
 خداوند در این باب غیر از تدبیر تو است ابو جهل گفت این را نیز دروغ  
 گفتی و من چیزی را دزدی نکرده ام و آن ده هزار اشرفی مردمان را دزد  
 برده حضرت رسول فرمود ای ابو جهل من اینها را خودم نمیگویم که تو را  
 بدروغ نسبت میدهم و بلکه جبرئیل حاضر است و از جانب خداوند  
 میگوید پس آنحضرت فرمود ای جبرئیل بیا و باقی مانده آن مرغ را که  
 از آن ابو جهل خورده پس ناگاه باقی مانده آن مرغ در نزد ایشان

حاضر شد آنحضرت فرمود ای ابو جهل این باقی مانده مرغ خاکبک را همیشه  
گفت نمی شناسم و من از این مرغ نخورده ام و مرغ نپخورده در دنیا بسیار  
است آنحضرت فرمود ای مرغ ابو جهل بر من و بر جبرئیل و جذاوند نسبت  
دروغ میدهد پس گواهی بده بر تصدیق من و شهادت بکن بدروغ  
گفتی و کذب ابو جهل پس ناگاه با مر خداوند آن مرغ بسخن درآمد و گفت  
گواهی میدهم ای محمد که تو بے رسول خداوندی بر اینکے تو بے بهترین خلایق  
درد نیاید و راحرت و شهادت میدهم که ابو جهل دشمن خداوند است  
و دانسته و فهمیده با حق عناد میکند از من خورده و باقی مرا ذخیره کرد  
بود پس بر او باد لعنت خداوند و لعنت لمن کندگان و این ملعون  
با وجود کفر و عنادش بخیل است و برادرش خصم طلب کرد که ببرد  
او بیاید و او مراد در زیر دامن خود پنهان کرد از ترس اینکه مبادا برادرش  
از من بخورد پس تو یا رسول الله راستگو تر از جمیع راستگویان هستی  
و ابو جهل دروغ و افتراء کننده و معاند و ملعون است آنحضرت فرمود  
ای ابو جهل آیا بس نیست ترا آنچه دیدی و شنیدی از این معجزه ها پس  
ایمان بیاور تا خاطر جمع باشی از عذاب خداوند ابو جهل گفت من  
گمان میکنم که اینها چیزی چند است که بخیاال مردمان میگویند و بر  
و هم ایشان میان دازی و اصل ندارد آنحضرت فرمود ای ابو جهل آیا هیچ

فرقی میباشد میان دیدن تو این مرغ را و شنیدن تو سخن آنرا و می  
 دیدن تو خود را و سائر قریش را که در اینجا جمع شده اند و شنیدن تو  
 سخنان آنها را ابو جهل گفت نه فرق ندارد حضرت رسول فرمود پس  
 چرا احتمال نمیدی که دیدن تو این جماعت را و شنیدن تو سخنان  
 ایشان را همه خیال و وهم باشد ابو جهل گفت نه اینها را میدانم که خیا  
 لیست آنحضرت فرمود که هر گاه فرقی میان این و آنها نبیاید پس  
 بدان این خبر دادن مرغ محض خیال نیست و این معجزات و وهم و خیال  
 نخواهد شد پس آنحضرت دست خود را بر آن مرغ نیمخورد و کشید  
 گوشت خورده شده آن مرغ بمجال اول آن برگردید و جمیع اعضا آن  
 درست شد و بعد از آن آنحضرت فرمود ای ابو جهل این معجزه را دیدی  
 که این مرغ نیمخورده تو بمجال اول آن برگردید و زنده شد گفت خیال  
 چیزی نمیتوانم و یقین نمیدانم حضرت فرمود ای جبرئیل بنزد ما بیا و در  
 آن ما لها را که این عناد کننده در خانه خودش دفن کرده شاید این  
 معاند ایمان بیاورد پس ناگاه آن کیسه های اشرفی در نزد آنحضرت  
 حاضر شد و کیسه ها همه موافق بوده با آنچه آنحضرت در اول فرمود  
 بود پس آنحضرت یک کیسه را گرفت و فرمود که طلب بکنید فلان  
 مرد را که او صاحب این کیسه است و چون حاضر شد آنرا با و داد

و فرمود این مال است که ابو جهل حیانت کرده بود و همچنین یک بیک  
 آن صاحبان آن کیسه ها را طلبیدند و مال آنها را بخودشان دادند  
 تا تمام شد و ابو جهل متحیر و رسوا ماند و سیصد اسیر <sup>هین</sup> ابو جهل در  
 ماند پس آنحضرت فرمود ای ابو جهل که ایمان بیاور تا سیصد دینار  
 خود را اخذ کن و خداوند برکت دهد برای تو در این مال تا دینار  
 مالدار باشی از جمیع قریش و بر آنها امیر شوی گفت که ایمان نمیآورم  
 و لکن مال خود را بر میدارم و دست دراز کرد که کیسه را بردارد  
 آنحضرت صد از دبران مرغ که بگیر او را و مگذار که دست خود را  
 بکیسه برساند پس آن مرغ بقدرت خداوند برجست و ابو جهل را  
 با چنگال خورد گرفت و بر هوا بلند کرد و برد او را و بر نام خانه او گذاشت  
 و آنحضرت آنها را بفقراء قسمت کرد و فرمود ای گروه اصحاب من  
 این معجزه بود که خداوند ما برای ابو جهل ظاهر کرد و او عناد نمود  
 و این مرغ که زنده شد از مرغهای جنت خواهد شد و از برای شما  
 مؤمنان در بهشت پرواز خواهد کرد از برای مؤمنان در <sup>بهشت</sup>  
 انواع مرغان است هر یک بقدر شتر و در فضای جنت پرواز خواهد  
 کرد پس هرگاه مؤمن از روی خوردن یکی از آنها را نماید آن مرغ  
 بیاین میآید و در نزد آن مؤمن بالهای آن ریخته میشود و <sup>سخته</sup>

میکرد برای او بدون آتش و یک طرف آن کباب و طرف دیگرش بریا  
 میشو و چون آنچه آن مؤمنان داشته‌ها دارد میخورد میگوید الحمد لله رب  
 العالمین باز آن مرغ زنده میشو و در هوا پرواز میکند و در میان  
 مرغان جنت فخر مینماید که دوست خداوند با مرا و از من خورده است  
 و در اقول این روایت صحیحه معتبره حضرت رسول بر آنجماعت شهادت  
 برای ثبوت رسالت خودش آوردن آنحضرت قرآن را از جانب خداوند  
 و فرموده معجزه ظاهره مانند قرآن برای شما آورده ام که جمیع عرب  
 سائر مردمان از آوردن مثل آن عاجزند و آن حجت خداوند است  
 بر مردمان و قرآن را در مقابل همه معجزات خودش قرار داد و علت  
 آن اینست که قرآن معجزه باقیه است در هر زمانا قیامت زیرا که در  
 اول فرمود اگر در رسالت من شک دارید و مرا در نبوت تصدیق  
 نمیکنید من مثل قرآن معجزه دارم پس مثل قرآن را شماها از فصحاء و  
 بلغاء و حکماء و ادباء و خطباء و شعراء و علماء بیاورید چنانکه در  
 سوره طور فرمود فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ یعنی پس اگر آنجماعت  
 در رسالت تو شک دارند و ترا تصدیق نمیکند مثل این قرآن را  
 بیاورند و در سوره بنی اسرائیل فرموده قُلْ لَنْ أَجْتَمِعَ الْأَنْسَ وَ  
 الْجِنَّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ

بَعْضُ ظَهْرًا یعنی بگوای پیغمبر ما که اگر جمع بشوند انس و جن بر اینکه بیاورند  
 مثل این قرآن را هر اینکه نمیتوانند مثل این قرآن را بیاورند هر چند بکنند  
 بعضی از آنها یا در بعضی دیگر باشند و زمانیکه انجاعت در مکه  
 نتوانستند که مثل قرآن یک کتاب بیاورند آنحضرت تزل کرده از  
 طلب مثل قرآن از اول تا با خورش و اکفای فرموده باوردن آنها  
 ده سوره را مثل سوره های قرآن چنانکه در سوره هود فرموده  
 أَمْ يَقُولُونَ افترأه قُلْ فَأْتُوا بِسُورٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاذْعُوا مِن  
 اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یعنی ایا انجاعت میگویند  
 که این قرآن از نزد خداوند نازل شده و خود محمد آنرا جمع کرده و  
 بخداوند نسبت دروغ و افتراء میدهد که این از جانب خداوند  
 نازل شد پس در جواب آنها بگو که شما مثل ده سوره این قرآن افتراء  
 بکنید و از خودتان جمع نمائید و هر که را بخواهید از مردمان ببرد  
 خودتان دعوت بکنید تا همه جمع شوید و مثل ده سوره این را بیاورید  
 اگر راستگو هستید فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ  
 یعنی پس اگر انجاعت مثل ده سوره این قرآن را نتوانستند بیاورند  
 پس شما مؤمنان بدانید که بد رستیکه این قرآن با علم خداوند از  
 برای معجزه رسول خودش از جهت هدایت مردمان نازل شده

و پیغمبرها افتراء بمانکرده و نسبت دروغ بمانداشته و این قرآن کلام  
 خداوند است و انجاعت نیز از آوردن ده سوره مثل سوره های ان  
 عاجز ماندند پس آنحضرت باز تنزل کرد و فرمود که یک سوره مثل یک  
 از سوره های ان بیاورید چنانکه در سوره یونس خداوند فرموده  
 وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي  
 بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَارِيبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی این قرآن  
 افتراء شده و کلام مخلوق نیست و از غیر خداوند نازل نشده و بلکه  
 این قرآن تصدیق کرده انبیاء گذشته گان را و بشما بیان کرده <sup>انجمن</sup>  
 که شما نوشته شده از امر و نفی خداوند و شک نیست در اینکه  
 این قرآن از جانب خداوند عالمیان است اَمْ يُولَوْنَ اَفْتَرِيَةً قُلْ فَاَتُوا  
 بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَاَدْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ  
 یعنی یا اینکه انجاعت میگویند که این قرآن را خود محمد از خود سخن  
 کرده و بخداوند افتراء بسته پس در جواب انها بگو که شما هاهمه و هر  
 که را میتوانید برای خودتان مدد و اعانت کنید جمع نمائید و مثل  
 یک سوره این قرآن را جعل بکنید اگر در گفته خودتان راستگو  
 هستید و در این آیه آنحضرت اکتفاء کرده با آوردن جمیع مردمان  
 مثل یکسوره قرآن را و ایضا در مدینه در سوره بقره خداوند فرموده

وَأَنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا  
 شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یعنی ای گروه مردمان  
 اگر شماها در شک بوده باشید از آنچه ما خداوند برینده خودمان  
 نازل کردیم که قرآن است پس همه شماها مثل یکسوره قرآن را بیاورید  
 و دعوت بکنید شاهدان و رفقای خودتان را در آوردن مثل این  
 سوره قرآن اگر راستگو هستید در شک کردن خودتان در بودن  
 قرآن از جانب خداوند فَإِنْ كَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ  
 وَكُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ یعنی پس اگر نتوانستید که  
 مثل یکسوره قرآن را بیاورید و ابتدا و بعد از این تا بروزی قیامت نمیتوانید  
 که مثل یک سوره قرآن را آورده باشید پس شماها بترسید از آتش دوزخ  
 که آتش فرزندان دوزخ مردمان و سنگ است که از برای کافران این  
 پیغمبر و قرآن آماده شده است پس خداوند در آیه سوره یونس در مکه  
 و در این آیه در مدینه از جمیع شک کنندگان در رسالت محمد بن عبد  
 الله صلی الله علیه و آله و در حق بودن قرآن یک سوره مثل سوره قرآن  
 خواسته و تا بحال نظیر یک سوره آنرا نیاورده اند و بنحو اهند آورد  
 چنانکه در این آیه فرموده پس واضح شد از این آیات مذکوره در چند  
 سوره قرآن که انکار کنندگان رسالت آنحضرت و منکران قرآن

عناد و لجاجت و عداوت داشته اند نه اینکه از برای آنها شکی و شبهه در حق بودن رسالت آنحضرت و ثبوت قرآن از جانب خداوند بوده و نه اینکه از برای معاندین و عداوت کنندگان را حق بودن آنحضرت قرآن او ثابت و آشکار نشده بود و از اینجهت آنحضرت در روایت صحیحیه تفسیر امام حسن عسکری قرآن را معجزه خودش قرار داد و علت اینکه خداوند قرآن را از معجزات بزرگتر آن بزرگوار گردانید و از معجزه باقیه نموده اینست که در آنزمان فصحاء و بلغاء بسیار بود و اعتبار هر کس با سخنان فصیح و کلام بلیغ بوده و با کلمات فصیحیه و قصاید و اشعار بلیغیه میزان هر کس معلوم میشد و دیگر سخن گفتن و ادای مقصود و مرام آسان بوده و چیزی معلوم بود پس از این سبب خداوند تعالی معجزه باقیه و عمده معجزه آنحضرت را از جنس سخن و از قسم کلام قرار داد که بر همه ممکن است سخن گفتن و ادای مقصود با الفاظ و حروف و آسانترین چیزیهاست و با وجود آسان بودن آن کلمات و سهل بودن آوردن مقاصد بزبان و بیان خداوند از جنس کلام و از قسم سخن گفتن با آنحضرت یکنوع کلام داد و یکقسم بیان عطا فرمود که همه مردمان و سخن گویان و خطیبان و بلیغان در این چیزی سهل و آسان عاجز شدند و نتوانستند مثل آنزبیا و رند تا اینکه بر همه معلوم شود که این قرآن از جانب خداوند است و مثل اینکه یک نفر میگوید من

پیغمبر و معجزه من اینست که من یک برك گاه را بر زمین میگذارم که هیچ  
 کس نتواند آنرا بردارد و حرکت بدهد و این معجزه بزرگتر است از آنکه برداشتن  
 کوه را معجزه برای خود قرار دهد زیرا که کوه را هیچکس نمیتواند بردارد و برك  
 گاه را همه کس بر میدارد پس وقتیکه آن برك گاه را هیچکس نتوانست بردارد  
 آنوقت معلوم شود معجزه بزرگتر بودن آن برای آنکسیکه ادعای آنرا  
 کرده است و قرآن اینطور است زیرا که آن از جنس کلام و از جمله سخنان و  
 بیان مطالب و مقاصد است و قتیکه هیچکس نتوانست مثل آن بیاورد  
 پس واضح میشود معجزه بودن آن و معلوم میگردد که آنحضرت یک برك  
 گاه بر زمین انداخته که جمیع مردمان نمیتوانند آنرا بردارند و این معجزه  
 بزرگ خواهد شد و یک جهت معجزه بودن قرآن این بود و جهت دوم معجزه  
 شدن قرآن آنست که فصاحت و بلاغت و حلاوت قرآن بدرجه رسیده  
 که در اثناء کلمات فصحاء و بلغاء که آیات آن ذکر میشود واضح میگردد  
 از آنها و بعضی آیات آن در اثناء کلمات حضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین  
 که واقع میشود با وجود نهایت فصاحت کلمات آن بزرگواران باز آیات  
 قرآن از آنها امتیاز دارد و این را علما و اهل لسان میدانند و چیزی  
 عوام فهم نیست و جهت سیم اینست که اسلوب قرآن غیر از سایر کلمات  
 است زیرا که نه شعراست و نه نظم و نه خطبه و نه قصیده و نه غزل و نه

نثر و مثل هیچکدام از اینها نیست و بر هیچ یکی از اینها شباهت ندارد  
 و هر کسیکه زیاد تر علم و فصاحت و بلاغت داشته باشد پس آنکس  
 معجزه بودن قرآن را زیاد تر و زود تر میفهمد و از برای عوام بهره<sup>ندارد</sup>  
 در این جهت چنانکه در روایات معتبره وارد شده که جماعت قریش  
 بنزد ولید بن مغیره عم ابوجهل آمدند زیرا که از اسلوب قرآن بسیار  
 تعجب کردند و آن ولید از حکماء و فصحاء و بلغاء عرب بود و باو گفتند  
 برو بنزد محمد و کلام او را بشنو و چاره بکن برای ما که سخن او را بر چه  
 نسبت دهیم پس او نزد آنحضرت آمد و گفت یا محمد شعر خود را بخوان  
 آنحضرت فرمود که آن شعر نیست و بلکه کلام خداوند است و بعد از آن  
 سوره حم سجده قرائت نمود و چون باین آید رسید **فَإِنْ أَعْرَضُوا**  
**فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ تَمُودُ** بدن ولید بلرزید  
 و موهایش راست شد و برخاست و بجان خود برگشت و قریش بسیار  
 ترسیدند که مبادا او مسلمان شود و ابوجهل باو گفت چه شنیدی از  
 او گفت از محمد سخن صعب شنیدم که بدنها از آن میلرزد ابوجهل گفت  
 آیا شعراست گفت نه گفت آیا خطیب است گفت نه زیرا که خطبه کلام  
 متصل است و این کلام پراکنده است و بعضی بعضی نمیآند و آن را  
 حسن و جلاوتی هست که وصف آن نتوان کرد گفت کفایت است گفت نه

گفت پس چه بگوئیم گفت بگذار تا فکری بکنم جهت چهارم عدم اختلاف است در قرآن چنانکه خداوند فرموده وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی اگر از نزد خداوند نبوده این قرآن هر آینه در آن بسیار اختلاف پیدا میکردند و از علومات است که در کلام بشر در یک کتاب چند مخالف است و چندین ضدیت پیدا میشود و چقدر سهو و نسیان ظاهر میگردد و در قرآن از اول تا آخر هیچگونه از اینها پیدا نیست و همه احکام موافق و در جمیع آیات توافق است و اگر بگویند که در بعضی آیات عدّه زن شوهر مرده یکسال و حدّ زن زنا کار حبس است و در آیه دیگر عدّه آنها چهار ماه و در روز و مدّ آنها صد تا زبانه شده در جواب گفته میشود که آیات سابقه منسوخ شده و آیات بعد از آنها ناسخ است این را نسخ است یعنی از جهت شامل بودن قرآن مجبوع معارف خداوندی از تفسیر، نبوت و معاد و جزاء اعمال سیئه و ثواب فعال حسنه با و بود اینکه از زمان در میان عرب علم و معرفت و دیانت و کتاب و اخلاق وارد آن نبوده و آنحضرت از هیچ کسهی تحصیل علوم نکرده بود و در سر و خط یاد نگرفته بود و بدون پدر و مادر بوده است و در کفالت عمومی خودش حضرت ابوطالب بود و با همه اینها یک کتاب آورد که شامل آداب و اخلاق و حکمتها و معرفتهاست که دانایان و علماء هر زمان

در چندین سالها آنها را نداشتند و يك چیزی در آن قرآن پیدا  
 نشد که خلاف عقول سلیمه و ضد افهام مستقیمه بوده باشد و بلکه  
 بعد از فکر زیاد و دقت بسیار میدانند که آنچه در آن فرموده حق و صدق  
 است و در انتظام عالم و در زندگی بنی آدم بغیر از آن چاره نیست از  
 حدود و قصاص دنیا و احکام حلال و حرام که بدون آنها زندگانی  
 در دنیا مشکل است و باعث هرچ و حرج است و رفتن دیانت امانت  
 است از میان مردمان و شیوع فسق و فجور است در بین ایشان و  
 شتم از جهنم اشمال قرآن است بر قصه های انبیاء سابقه و ذکر  
 حال ایشان و اتمهای گذشته موافق آنچه واقع شده بدون زیاد  
 و نقصان و حال آنکه در همه اینها در میان اهل کتاب از یهود و  
 نصاری اختلاف بسیار بوده و بعض چیزها را بدین موسی و توریه  
 نسبت میدادند و قرآن آنها را تکذیب کرد و فرمود **قُلْ فَاتُوا بِالْتَّوْرَةِ**  
**فَاتْلُوْهَا اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ** یعنی ای پیغمبر ما بگو بمجاعت یهود که آنچه  
 میگوئید در توریه چنین و چنانست دروغ است پس اگر شما را استگو  
 هستید پس توریه را بیاورید و بخوانید تا کذب شما معلوم شود و  
 در اغلب اوقات جماعت اهل کتاب احکام توریه و انجیل را مخفی  
 میکردند و ضد آنرا اظهار مینمودند و آنحضرت میفرمود که شما اخفاء

میکنید و واقع را نمیگوئید چنانکه خداوند فرموده یا اهل الکتاب تد  
 جانکم رسولنا یبیین لکم کثیرا مما کنتم تحفون من الکتاب و یعفو عن کثیر یعنی  
 ای پیغمبر ما بگو بر اهل کتاب که خداوند میفرماید که هر اینکه آمد بشما پیغمبر ما  
 و بیان میکند برای شما بسیار مطالب توریة و انجیل را که شما آنها را مخفی  
 میکردید از آن کتاب و باز اکثر آن مطالب آنها را که مخفی کردید عفو میکند  
 و همه رسوائے شما را نمیگوید از جهت مصلحت و حال آنکه آنحضرت توریة  
 و انجیل ندیده بود و نمخوانده بود و با وجود اینها از آنها خبر داد و از  
 تغییر دادن آنها و از اخفا کردن آنها خبر داده و جماعت یهود و  
 نصاری نتوانستند که با آنحضرت جواب بدهند که ما تغییر ندادیم  
 و اخفاء نکرده ایم پس اینها از معجزات قرآن است که بغیر از خداوند کسی  
 باینها عالم نمیشود هفتم از جهت خبر دادن قرآن است بر امورات  
 غائبانه از آنچه واقع شده از کفار و منافقان و آنچه واقع خواهد شد  
 بعد از نازل شدن قرآن و بعد از زمان آنحضرت و از قسم اول در قرآن  
 بسیار است که خبر داده از آنچه اهل نفاق و عناد میکردند و میگفتند  
 و بعمل میآوردند و این از واضحات است مثل فرمایش خداوند در  
 ترجمی از یهود قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِمْنَا بِالَّذِي اُنزِلَ عَلَی  
 الَّذِینَ اٰمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَاکْفُرُوا الْاِخْرَةَ لَعَلَّكُمْ یَرْجِعُونَ یعنی یک طایفه از

یهودان خیر گفتند که بروید بنزد محمد و در اول روز ایمان بیاورید  
 و آخر روز با و کافر شوید شاید مسلمانان بسبب این کار شما از بین  
 خودشان برگردند و در حق جمعی دیگر از یهود فرموده **وَإِذَا خَلَوْا  
 عَضُّوا عَلَيْكُمْ الْأُئَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ** یعنی مانیکه خلوت میکنند میکنند  
 بر شما مسلمانان انگشتان خودشان را از غیظ و خشم کردن آنها بشمار  
 و در حق بعضی منافقان فرموده از اصحاب آنحضرت که **وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ  
 فَإِذَا بَرَأُوا مِنْ عُنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ** یعنی ای  
 پیغمبر ما منافقان اصحاب تو در نزد تو میگویند که ما مطیع و فرمانبرداریم  
 پس زمانی که از نزد تو بیرون میروند و در شب با همدیگر چیزی دیگر  
 میگویند در مخالفت و ضدیت تو و ایضاً در حق جمعی از منافقین فرموده  
**سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا الْكُفْرَ وَكَفَرُوا بِعَدِاسِلَامِهِمْ  
 وَهُمْ يُبَالِغُونَ أَلَّا يُبَالِغُوا** یعنی ای پیغمبر ما که اینجاعت از منافقان بر روی قسم  
 یاد میکنند که ما چیزی بدی درباره تو نگفته ایم و هر اینکه آنها کلمه  
 کفر گفته اند و بعد از مسلمان شدن کافر شدند و باز قصد کردند  
 بکشتن تو در عقبه و نرسیدند بکشتن تو از جهت حفظ خداوند ترا  
 و ایضاً در حق جمعی از منافقان فرموده **قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ  
 قَدْ نَبَأَ اللَّهُ مِنْ آخِبَارِكُمْ** یعنی یا محمد بگو ای منافقان عذر نیاورد

از آنچه گفته و کرده اید و ما هرگز شما را تصدیق نخواهیم نمود و هر آینه  
خداوند بما خبر داده است از سخنان و کردار شما در بارهٔ مسلمانان  
و در حق منافقان دیگر نیز فرموده **وَلَيَحْلِفْنَ** **إِنْ أَرَادْنَا إِلَّا الْاِحْسَى**  
**اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ** یعنی یا محمد هر آینه از منافقان سوگند  
یاد میکنند بر اینکه آنها در کردار و گفتار اراده نکرده اند مگر نیکو کاری  
و خیر خواهی برای تو و خداوند شهادت میدهد بر اینکه آنها دروغگو  
و کاذبند و از این آیات در حق یهودیان و منافقان در قرآن بسیار  
و کفایت میکند در باره منافقان و خبر دادن از ضمایر و بواطن ایشان  
و آنچه آنها در خلوت میکردند و میگفتند سوره منافقین که از اصحاب  
المنضرب بودند و از قسم دوم است آنچه خبر داده بر ایمان نیاوردند  
ابو لهب و جمعی دیگر از کفار قریش در سوره لهب و در این آیه **سَوَاءٌ**  
**أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ وَلَهُمْ فِتْنَةٌ أَلَمْ يَأْمُرُوا بِالْاِحْسَى** یعنی ای پیغمبر ما مساوی است  
بر کفار قریش از ابو جهل و امثال او که چند نفر بودند و نامهای آنها در  
سابق ذکر شد چه بر آنها نصیحت فرماید و یا نفرماید پس آنها ایمان  
نمایا و رند و ترا تصدیق نخواهند نمود و انجما عبت ابدا و هر چند بیکه  
با دروغ باشد اظهار ایمان نکردند و مثل منافقان نشدند که  
ایمان آنها با دروغ پس چنانکه قرآن فرموده بود همین طور شد و آیه <sup>باشد</sup>

عَلَيْهِمْ

قرآن بعد از نازل شدن صدق و موافق واقع شد و ایضا خبر داده  
 که اگر همه مردمان جمع شوند و بخوانند که مثل این قرآن را بیاورند  
 نمیتوانند چنانکه فرموده **فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا** یعنی پس اگر  
 نیاورید و بخوانید او را در مثل این قرآن را و تا بحال نیاورده اند و ایضا  
 خبر داده از ذلّت یهودان که از آنها پادشاه بخواند شد و صاحب  
 سلطنت نمیشوند چونکه آنها با آنحضرت بسیار از بیت و عناد کردند  
 چنانکه فرموده **ضُرِبَ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْمَانُ تَقْوُوا إِلَّا مَجْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ**  
**حَيْلٍ مِنَ النَّاسِ بَأْوٍ بِغَضِبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ** یعنی زده  
 شد بر یهودیان مدلت و خواری در هر جاییکه بافته شوند و بود  
 باشند مگر بجهت از خداوند و عهد از مؤمنان که قبول جزیه و مالیات  
 نمایند و باین سبب از گشته شدن نجات یابند و باز گشته یهودیان  
 بغضب خداوند زده شده بر آنها مسکنت و پریشانی و احتیاج که اگر  
 مالدار باشند باز اظهار پریشانی میکنند زیرا که پادشاه ندارند  
 تا بحال اینطور شده و همیشه در ولایات پادشاهان ذلیل و خواریند  
 و مثل اینست آیات دیگر در ذلّت یهودیان و ایضا خبر داده از  
 مغلوب شدن یهودیان و فرموده **لَنْ يَصُرُوا إِلَّا أِذَىٰ إِنَّ**  
**يَقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكمُ إِلَّا دَارًا مِّنْكُمْ لَا يُصِرُونَ** یعنی هرگز یهودان مسلمانان

ضرر نمی توانست رسانیدن مگر اندک آزاری بزبان شوم خودشان  
 و اگر با شما جنگ بکند پشیمان است میکند و میگذرد و بعد از گنجین  
 یاری کرده نمی شوند و مغلوب میشوند و آنها در اطراف مدینه  
 صاحب قدرت و ثروت بودند مثل بنی نضیر و بنی مسطلق و بنی سحر  
 و اهل فدک و خیبر و همه آنها مغلوب شدند و ذایل ماندند و احوالات  
 آنها در تواریخ معلوم است و وعده قرآن صدق شد و ایضا  
 خبر داده از مغلوب شدن مشرکان مکه و کفار قریش چنانکه فرمود  
 قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ وَلَٰكِن سَأْتِلُونَهُمْ وَتَحْسَبُونَهُمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَعِيسَىٰ الْمَسِيحُ بَعْنُ  
 مَرْيَمَ ابْنِ مَرْيَمَ ابْنِ كَاتِبٍ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ تَوَكَّلْ عَلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ عِنْدَ رَبِّكَ  
 لَكَبِيرٌ مَّعْبُودٌ که بزودی مغلوب میشوید در جنگ کردن شما با من و در جنگها کشته  
 میشوید و بعد از کشته شدن بدو زخ میروید و در جای بد در زمین  
 محسور میشوید و چنانکه وعده مغلوب شدن آنها را داده بود <sup>خبر</sup> شد  
 که آنها در جنگ بدر و حنین و اُحُد و خندق و غیر از آنها مغلوب شدند  
 و بدو زخ رفتند و حال اینکه بحسب عادت ممکن نبود غلبه آنحضرت  
 و مغلوب شدن آنها در وقت نازل شدن این آیه زیرا که آنها در  
 آن وقت صاحبان قدرت و قووت و ثروت و جماعت و سلاح بودند  
 و آنحضرت هیچ چیزی نداشت و چند نفر از ضعفاء مسلمانان با او بودند

وایضا فرموده **فَسَيَأْتِيهِمْ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ** یعنی شاید که خداوند  
 بیاورد فتح و ظفر را برای آنحضرت و بعد از مدتی چنین شد و مکه  
 فتح شد برای آنحضرت و ایضا در باره صاحب ثروت های مکه فرموده  
**فَسَيَفْقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً** یعنی بزودی آن ثروتها و زرش  
 نقره خودشان را در جنگها خرج میکنند و بمقصودشان نمیرسند  
 و برای آنها حسرت و ندامت میشود و چنین شد و ایضا فرموده در  
 چندایه **يُرِيدُونَ لِيُظْفَرُوا نُورًا لِلَّهِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا أَنزَلْنَا  
 نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ** یعنی از آنجا که کفار و مشرکان  
 که خاموش بکنند نور و دین روشن خداوند را با دهاان و سخنان  
 بهتان و لغو و بدون اساس خودشان و خداوند منع میکند از آنرا  
 آنها و دین خود را تمام مینماید اگر کافران مکره میدانند تمام شد  
 دین خداوند را و چنانکه خداوند فرموده بود چنین شد و خداوند  
 دین خود را تمام کرد و در روز غدیر خم آنحضرت وصی خود را تعیین  
 نموده و فرمود **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي** یعنی  
 در غدیر خم کامل کردم دین شما را و تمام کردم نعمت خود را بر شما  
 مسلمانان پس در اول اسلام خداوند وعده داد که دین حق تمام فرماید  
 و بعد از چندین سال دین را با تمام رسانید بقره دادن وصی و خلیفه

در معنی غلبه کردن بنی اسلام بر سایر ادیان

رسائید  
19

برای آنحضرت که فرمود بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَأَنْحَضْتُ سُلْمَانَ  
 وَايَةُ سَابِقَةٍ نَازِلٌ شَدَّ وَابْنَ قَضِيَّةٍ رَاجِعٌ عِلْمَاءُ أَهْلِ سُنَّتٍ بِأَسْنَادٍ  
 مَعْتَبَرَةٍ  
 زیاد روایت کرده اند مثل علماء شیعه و این شک ندارد که تمام شدن  
 دین در آن روز شد پس عده چندین سال قرآن که إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ  
 باشد راست شد و ایضاً فرموده هُوَ الَّذِي رَسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى  
 وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی اوست آن  
 خداوندی که فرستاده پیغمبر خود را با هدایت و دین حق برای مردمان  
 تا اینکه غالب گرداند دین خود را بر همه دینها و اگر چه کراهت دارند  
 از غلبه دین او بر همه ادیان جماعت مشرکان و اثر این خبر غیبی بعد از  
 آنحضرت ظاهر گردید و دین آنحضرت در تمام روی زمین نشر شد  
 بر همه جا رسید و در چین و هند وستان و در فرنگستان اروپا و  
 آسیا شهرت پیدا کرده و در میان سایر ادیان ظاهر شد و بر آنها  
 غلبه نمود تا اینکه در ادیان دیگران از مجوس و یهود و نصاری  
 حکم جمیع جزئیات و احکام همه وقایع نیست از اول نطفه شدن  
 انسان تا با خوردن شدن او بلکه تا با خردن شدن او در قیامت  
 و گرفتار شدن او بر جزاء اعمال بد و ثواب افعال خوب او در هیچ  
 دین این تفصیل و بیان جزئیات و ذکر جمیع حالات از اول تا آخر

نیست از معاملات و معاشرات و سیاستات و حدود و قصاص  
 و دیات و تعزیرات و احکام نکاح و طلاق و وفات و غیر از اینها  
 و در همه دینها مردمان محتاجند بدین اسلام و اخذ احکام از این  
 دین سیدانام و غلبه کردن این دین مبین باین است که خداوند در  
 اول بعثت آنحضرت با و وعده داده بود و بعد از زمانه آن وعده  
 لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ و واقع شد و صاحبان دیان دیگر در نهایت  
 نقصان است و در نقص خودشان یا بر احکام دین اسلام رجوع  
 میکنند و یا اینکه در هر چند وقت قانون جعل میکنند و چه قدر  
 خطاها و ضررها در آن قوانین واقع میشود و اما قانون اسلام  
 و بیان حلال و حرام در شریعت حضرت سید الانبیاء پس در هیچ حکم  
 از احکام و در هیچ کدام از قوانین آن ضرر و خطای پیدا نشده و در  
 عمل بانها استقامت عالم و بقای عیش و آسایش و آرامش و رفاه  
 و فساد برداشته میشود و در دین اسلام اخلاق و آداب معاشرت  
 مردمان و معاملات در میان ایشان و جمیع حلال و حرام موجود  
 است و معنی غلبه کردن آن بر جمیع ادیان اینست و وعده خداوند  
 بآنحضرت همین است و ایضا در قرآن فرموده سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ  
 الَّذِي رَزَقَنَا هَذَا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا یعنی زود باشد که جماعت قریش مغلوب میشوند و پشت

بشما مسلمانان میکنند و میگیرند و چنان شد که فرموده بود زیرا که  
 در جنگ خندق از تمام قبائل اعراب جمع شده بود و قریب سیزده هزار  
 از مردمان شجاع و جنگجویان بدفع انحضرت اجتماع کرده بودند و  
 اصحاب انحضرت با حالت شکسته و در نهایت فقر و فاقه قریب  
 ششصد نفر بودند و با وجود اینها جماعت کفار شکسته شدند و  
 عمرو بن عبدود کشته شد و همه آنها گریختند و اصحاب انحضرت  
 غالب شدند و وعده قرآن صدق شد و ایضا فرموده <sup>و</sup> غَلَبَتِ الرُّومُ  
 فِي اَدْنَى الْاَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي ضَيْعِ سِنِينَ يَعْنِي  
 مغلوب شدند در میان که جماعت نصاری بودند و مجوسان و <sup>بگن</sup>  
 بر آنها غالب گردیدند در زمین نزدیک تر بایران که ثامان باشد  
 و آن مجوسیان و کبریا بعد از این غالب شدن در چند سال بعد از  
 این مغلوب خواهند شد و رومیان و نصاری بر آنها غالب خواهند  
 گشت و این وعده با آن قدرت و قوت و شوکت و عظمت و اقتدار  
 ساسانیان و مجوسان بعد از چند سال بوقوع رسید و رومیان بر  
 مجوسان غالب شدند و بعد از چند سال دیگر نیز پادشاه مجوسان  
 و کبریا مغلوب لشکر اسلام شد و مجوسیهما از مسلمانان گریختند و چنانکه  
 خداوند از مغلوب شدن آنها خبر داده بود و در باره مجوسان

سینعلیون فرموده بود و ابداً از غلبه آنها خبر نداده بود و هر چند بیکه  
 بعد از این نباشد پس آن وعده راست شد و سلطنت از مجوس از کبریها  
 رفع شد و از آن روز در بلاد ایران چندین سلطنت پیدا شده از خود  
 ایرانیان از بنی امیه که ایرانی بودند و از بنی عباس و دیلم و سلجوقیان  
 و غزنویان و اولاد شیخ صفی و افشاریان و زندیان و قاجاریان که همه  
 ایشان ایرانی بودند مثل خود پیغمبر که از ابناء واجدان امام حضرت ابراهیم  
 ایرانی بودند چنانکه در رساله برهان ذکر کردم پس از آنوقت در  
 ایران یک نفر از مجوسان سلطنت نکرده و ریاست ایرانیان بگبران  
 نرسیده و با وجود اینکه همیشه دو ایران سلطنت بوده و پادشاه  
 چه از عرب ایران و چه از ترک زبانان و چه از فارسلسان با از خانواد  
 مجوسان و از طایفه گبران پادشاه نشاء و علت آن اینست که  
 پادشاه گبریهاناً امامت حضرت زاپاره کرد و بر فرستاده آن بزرگوار  
 توهین نمود و آنحضرت نیز درباره پادشاه مجوسی نفرین کرد و هر که  
 بر او پیغمبر در افتد برافتد و ایضاً خداوند در قرآن وعده داده از  
 کثرت نسل آنحضرت و نابود شدن اولاد دشمنان آن بزرگوار در  
 سوره کوثر در مکه از یک دخترش چنانکه بتواتر روایت شده که عاص  
 بن وائل و عمرو بن عاص و جمعی از بنی امیه گفتند که محمد ابرو بدون

X

در خردارین قرآن از نسل آنحضرت

۹۳

اولاد و بی نسل خواهد شد و از یک دختر چه میشود و چیزی نخواهد  
 شد پس خداوند سوره کوثر را فرستاد و بدشمنان آنحضرت این خطا  
 کرده و فرمود **إِنَّا أَنْعَمْنَاكَ الْكُوثُرَ وَإِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ** یعنی ای  
 پیغمبر ما بدرستی که ما بتو عطا کردیم نسل کثیر را و بدرستی که دشمنان  
 تو ابر و قطع نسل خواهند شد و این وعده خداوندی بعد از آنحضرت  
 واقع شد و دختر آنحضرت در مکه در وقت نازل شدن این سوره  
 بمحد بلوغ نرسیده بود و دو و یاسه ساله بوده و احتمال تلف و فوت  
 از چندین جهات داشته و با امراض گوناگون وفات او محتمل بود و  
 او نیز بدست دشمنان آنحضرت احتمال داشته چنانکه در سن هجده  
 ساله او را کشتند چنانکه در حدیث صحیح امام جعفر صادق فرموده  
 و با وجود رسیدن او بمحد بلوغ احتمال عدم اولاد از او داشت با فرض  
 وجود اولاد از او احتمال تلف و فوت و موث اولادش بود و با احتمال  
 کشتن اولاد او نیز بوده چنانکه اکثر اولاد او را در کربلا کشتند و بغیر از  
 یک پسر علیل و در شدت مرض نزدیک بموت نماند و با وجود اینها  
 در آن زمان اولاد دینی امیه زیاد تر از هزارها بودند و سلطنت و  
 ریاست داشتند و صاحب شوکت و قدرت و ثروت و جاهت و اعوان  
 و انصار بودند پس از آنکه زمانه آنها فانی و نسل آنحضرت از آن یک

دختر باقی و نسل دشمنان ضایع و اولاد آن دختر در عالم شایع شد  
 و وعده خداوندی واقع گردید و این سوره کوثر مجزه بزرگ آن  
 سرور است در خبر دادن قرآن از غیب چنانکه در رساله عروه و شیخی  
 ذکر کرده ام و از این قبیل خبرها در قرآن بسیار است و وعده های  
 آن زیادتر است که از این خبر داده و بر مؤمنان وعده نصرت داده  
 و همه صدق شده و واقع گردید و معجزات آنحضرت زیاده از حد  
 و عباد و احصاء است و در اینجا اکتفاء میشود بذكر چندی از آنها  
 مجزه اول جمعی از علماء اهل سنت و شیعه از جابر انصاری و آنحضرت  
 صادق باسندهای معتبره و صحیحه روایت کرده اند که چون حضرت  
 رسول در دره های مکه راه میرفت بر هر سنگ و درخت که میگفت  
 خم میشدند و برای آنحضرت تعظیم میکردند و با صدای بلند می  
 گفتند السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ دومی ایضاً باسندهای صحیحه  
 از عمار بن یاسر روایت کرده اند که گفت در بعضی از سفرها با آن  
 حضرت همراه بودیم و در صحرائی فرود آمدیم که درخت در صحرائم  
 بوده و آنحضرت از آده قضا حاجت کرد و نظر کرد از دور دید که در  
 دوخت را گفت ای عمار برو نزد آن دو درخت بگو رسول خدا  
 امر میکند که بیایید و بهم دیگر متصل شوید تا در عقب شما قضا

حاجت خود نماید عمار گفت چون فرمایش آنحضرت را بانها رساندم بطرف  
 یکدیگر حرکت کردند و متصل شدند مانند یکدیگر رخت و چون آنحضرت  
 از حاجت خودش فارغ شد بانها فرمود که هر کدام بجای خود برگردید  
 و انظار گشتند و بعد از آن بعضی از اصحاب بانجا رفتند و اثری در انجا  
 نیافتند سیم ایضا علماء فریقین باسندهای صحیحه روایت کرده اند  
 که چون آنحضرت بمدینه آمدند و مسجد را بنا کردند و در نزد محراب  
 درخت خرماي خشک کهنه بوده و در وقت قرائت خطبه بان درخت  
 تکیه میکردند پس بیکفر از صحابه گفت یا رسول الله از برای تو منبری  
 درست میکنم که در وقت خطبه خواندن در بالای آن قرار گرفته باشد  
 آنحضرت رخصت فرمود با و او و یک منبری بسه پایه ساخت و در مرتبه  
 اول که آنحضرت بر منبر بر آمدن درخت خشک مانند ناله ناکه کرد  
 از فرزندش مفارقت نماید ناله کرد پس آنحضرت از منبر پائین آمده  
 و آن درخت را در بغل گرفت تا ساکت شد و فرمود اگر من از ادر بر  
 نگرفته بودم همیشه ناله مینمود و آنرا حنانه میگفتند و آن درخت  
 بود تا وقتیکه بنی امیه مسجد را خراب کردند و از نو ساختند و آنرا  
 بریدند چهارم باسندهای صحیحه از حضرت صادق روایت کرده اند  
 که مردی بنزد حضرت رسول الله آمد و گفت که بمن معجزه نشان بدهی

تا ایمان بیاورم و در برابر آنحضرت دو درخت بود که از یکدیگر دور بودند  
 آنحضرت با آنها خطاب فرمود که بر یکجا جمع شوید پس حرکت کردند و بسیدند  
 چسبیدند و بعد از آن اشاره نمود که از یکدیگر دور شوید پس هر کدام  
 بجای خود رفت و آن مرد ایمان آورد پنجم ایضاً با سندهای صحیح<sup>ست</sup> روایت  
 کرده اند که یک نفر یهودی را بر مسلمانان حقیقی بود و بر مسلمانان شرط کرده بود  
 که برای او یک نخلستان بفرستند که الوان خرماها در آن باشد پس حضرت  
 رسول آمد و امر کرد با امیر المؤمنین که هسته خرما حاضر بکن بعد از آن  
 درختان و بعد از آن آنحضرت آنها را بدهان مبارک خود گذاشت  
 بعلی میداد و آنرا بر زمین فرو میکرد و چون بر هسته دیگر میرسید  
 آن اولی میروید تا آنکه در یکساعتان نخلستان از انواع خرماها  
 در آورد از زرد و سرخ و سفید و سیاه و همه بمیوه رسیدند و آن  
 نخلستان را بان یهودی تسلیم کردند و آن مسلمانان از شرط او خلاص  
 شده و این قضیه غیر از قضیه حضرت سلمان است ششم این شهر<sup>اشوب</sup>  
 با سندهای صحیح<sup>ست</sup> روایت کرده که حضرت رسول روزی در حقه  
 در زیر درخت کم سایه فرود آمد و نشست و اصحاب و در اطراف  
 آنحضرت در اقیاب ماندند و این بر آنحضرت گران آمد که خودش  
 در سایه باشد و اصحاب و در اقیاب باشند ناگاه با عرض خداوند آن

درخت بلند و بزرگ شد و جمیع اصحاب او در سایه آن درخت نشستند  
 و این آیه نازل شد **أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا**  
 یعنی ای نبی بینی خداوند خود را که چگونه کشید و پهن کرد سایه درخت را  
 و اگر خواسته باشد آنرا ساکن میکرد داند هفتم راوندی و این شهر است  
 با اسناد صحیح خودشان از ابن عباس روایت کرده اند که یک نفر اعرابی از  
 قبیله بنی عامر بخدمت آنحضرت آمد و گفت که بکدام چیز بدانم که تو  
 رسول خداوندی هستی فرمود اگر این خوشه خرما را از بالای درخت  
 بخوهم و بزمین آید آیا شهادت میدهد بر سالت من ان اعرابی گفت بل  
 آنحضرت آن خوشه خرما را طلبید و آن از درخت جدا شد و بزمین  
 آمد و خود را بزمین کشید تا اینکه بنزد آنحضرت رسید و تعظیم نمود  
 حضرت فرمود بجای خودت برگرد و آن خوشه بجای خود برگشت  
 ان اعرابی مسلمان شد و رفت بر قبیله خود و گفت ای اعراب من  
 صعصعه من هرگز آن بزرگوار را تکذیب نمیکنم هشتم نیز این شهر است  
 با اسنادهای صحیح خود روایت کرده که چون آنحضرت بجنب مقفع ابن  
 هسمع میرفتند بکوه بزرگ رسیدند که اسمها عاجز بودند از بالا رفتن  
 بآن کوه و آنحضرت دعا کرد و آنکوه بزمین فرود رفت و راه ایشان گشاد  
 شد نهم مرحوم صدوق و صفار و قطب راوندی با اسنادهای صحیح

خودشان روایت کرده اند که امیرالمؤمنین فرمود که حضرت رسول مرا  
 طلبید و بر من فرستاد که در میان اهل یمن اصلاح نمایم من عرض کردم  
 یا رسول الله که آنها جماعت بسیارند و من تنها یم که یا علی چون بر عقبه  
 ایقنق بالاروی باواز بلند ندا کن که ای درختان و ای کلوخها و ای  
 نخا که با رسول خداوند بشما سلام میرساند پس من رفتم و چون بر بالای  
 عقبه ایقنق رسیدم دیدم که اهل یمن شمشیرها را برهنه و نیزهها را  
 راست کردند و رو بمن میآیند و چون باواز بلند آنچه از حضرت فرموده  
 بود گفتم پس هر درخت و کلوخ و خاک که در آن عرصه بود همه سبک  
 صدا و از بلند کردند و گفتند بر محمد رسول الله و بر تو باد سلام و چون  
 آن صداها را اهل یمن شنیدند همه بر خود لرزیدند و حرکبهها را  
 انداختند و از روی اطاعت بر نزد من آمدند و تسلیم شدند و در  
 میان ایشان اصلاح کردم دهم ایضا مرحوم صدوق و زاونده  
 بسند صحیح خودشان از حضرت صادق روایت کرده اند که مردی  
 از یهود سبحت نام بخند من حضرت رسول آمد و گفت یا محمد آمدن از  
 تو سؤال کنم از خداوند تو فرمود سؤال بکن گفت خداوند تو کجا است  
 فرمود علم و قدرت او بر همه مکان احاطه کرده و در هیچ مکان نیست  
 گفت چگونه است خداوند تو فرمود چگونه را او خلق کرده و چگونه

اورا بچگونه بودن وصف بکنم و مخلوق خود او وصف نمیشود گفت  
 چه دانم که رسول او هستی پس هر سنک و کلوخ در سر چه در نزد آنحضرت  
 بود همه بزبان عربی فصیح بسخن آمدند و گفتند اینست رسول خداوند  
 سبحت گفت هرگز باین اشکاری چیزی ندیده بودم شهادت میدهم  
 بوجدانیت خداوند و برسالت تو که پیغمبری یازدهم شیخ طبرسی و  
 راوندی و ابن شهر آشوب بسند صحیح خودشان روایت کرده اند که چون  
 حضرت رسول بجنبك اهل طائف میرفت بصحرای رسیدند که در  
 انجا درخت سدر بسیار بود پس رخسدری بر سر راه آنحضرت  
 واقع شد و بعد از آن خداوند بدو حصه کردید و از میان خود راه  
 آنحضرت را گشود و ساقش دو حصه شد و هر حصه در طرفه ایستاد  
 و تا امروز که تاریخ کتاب ایشان قریب ششصد و چیزی از هجرت است  
 آن درخت سدر بران هیئت مانده و مردمان آنرا تعظیم مینمایند  
 آنرا سدر پیغمبر میگویند و آنرا نمی برند و محافظت آن مینمایند و بر  
 آن تبرک میجویند و برك آنرا برای حفظ برکوسفندان و شتران خود  
 میآورند و این معجزه تا امروز اثرش باقی است و از اتمال این معجزات  
 که در نباتات و جمادات واقع شدن زیاده از پنجاه که در بحار الانوار  
 ذکر کرده دوازدهم ایضا ابن شهر آشوب بسند صحیح روایت کرده که

زنی بود از مشرکان که بزبان خود حضرت رسول را بسا و اذیت به رسانید  
 روزی از تن انحضرت گذشت و طفل دو ماهه در دوش آن زن بود  
 و آن طفل گفت السلام علیک یا رسول الله و محمد بن عبدالله پس مادر  
 بسا و تعجب کرد که طفل دو ماهه اینطور سخن بگوید انحضرت ای سر  
 از کجا دانستی که منم رسول خداوند و محمد بن عبدالله گفت مرا اعلام  
 فرمود خداوند من و خداوند عالمیان و روح الامین انحضرت بود  
 که روح الامین کیست گفت جبرئیل است که در بالای سر تو ایستاده  
 است بر تو نظر میکند انحضرت فرمود چه نام داری ای پسر گفت مرا  
 عبدالعزی نام نهاده اند و من اعتقاد و ایمان بر عزی ندارم و تو  
 هر نام که میخواهی بمن بگذار انحضرت فرمود نام ترا عبدالله گذارد  
 گفت یا رسول الله دعا بکن که خداوند مرا در بهشت از خدمتکاران  
 تو قرار دهد پس انحضرت دعا کرد در حق او و آن طفل گفت که سعادت  
 شد انکسیکه بتو ایمان آورده و بد بخت شد انکسیکه بتو ایمان  
 نیاورد سیزدهم مرحوم کلینی و صدوق و راوندی و غیر از ایشان  
 باسند های صحیح خود شان از حضرت صادق روایت کرده اند  
 که در عقب بمن یاری دے هست که انرا برهوت میگویند و در آن  
 وادی بغیر از مار سیاه و بوم جانور نمیباشد و در آن وادی چاه

است که آنرا بلهوت میگویند و در وقت عصر هر روز ارواح کافران  
 و مشرکان را ملائکه بان چاه میبرند و از صدید دوزخ بر آنها  
 میآشامند و در پشت آن گروه چندانست که آنها را آل ذریع میگویند  
 چون حضرت رسول بر سالت جمعوت شد گوساله در میان ایشان آمد  
 خود را بر زمین زد و با او از بلند فریاد کرد و گفت ای آل ذریع شمارا  
 میخوانم بر عمل نیکو که خدای نیست بغیر از خداوند عالمیان و محمد رسول  
 خداوند بهترین پیغمبران است پس آنها بعد از شنیدن این صدا  
 از گوساله گفتند که برای امر بزرگی خداوند این گوساله را بسخی آورده  
 پس بار دیگر چنین در میان ایشان ندا کرد و ایشان کشتی درست کردند  
 و هفت نفر از آنها بکشتی سوار شدند و از دوقه برداشتند و باد بان  
 کشتی را بلند کردند و بدریاها نمودند پس با هر خداوند باد ایشان را  
 بجهت رسانید و چون بخدمت آنحضرت آمدند قبل از اینکه بسخی بگویند  
 آنحضرت فرمود که ای آل ذریع گوساله در میان شما ندا کرد گفتند بل یا  
 یا رسول الله و بمانشان بده دین و کتاب خود را پس آنحضرت دین اسلام را  
 و قرآن و واجبات و شرایع دین را با ایشان تعلیم فرمود و مردی از  
 بنی هاشم را با آنها حاکم قرار داد و با آنها فرستاد و تا حال آنها در دین  
 حقتند و در میان ایشان اختلاف نیست چهاردهم ابن شهر آشوب

باسندهای صحیح خود روایت کرده که عمر بن منتشر بعد از حضرت  
 رسول آمد و گفت که در وادی مایک ماری پیدا شده و ما نمیتوانیم آنرا  
 دفع بکنیم اگر آنرا از ماد دفع کردی و درخت خرمائی که در وادی ما  
 خشک شده آنرا برگردانی و بر بار میرسانی ما بتو ایمان میآوریم و  
 چون آنحضرت بوادی ایشان رسید آنهارا بیرون آمد و مانند  
 شتر مست و گا و فریاد میدکرد و خوردن از زمین میکشید و نظرش به  
 آنحضرت افتاد بر دم خود ایستاد و سلام کرد بر آنحضرت و آن بزرگوار  
 امر فرمود بان مار که از وادی آنها بیرون رود و رفت و بنزد آن  
 درخت خشک آمد و دست خود را بر آن کشید و در همان ساعت  
 آن درخت بلند شد و میوه آورد و چشمه در زیر آن ظاهر شد  
 جاری گردید پانزدهم شیخ طوسی قطب راوندی غیر ایشان  
 از ابو سعید خدری و جابر انصاری باسندهای صحیح خودشان  
 روایت کرده اند که مردی از قبیله اسلم روزی در زمین پیدا گوسفند  
 خود را میچراشید ناگاه گریه از گوسفندان او یکی یاد در بود پس آن  
 مرد بانگ و سنک بران گریه زد و گوسفند خود را از آن گرفت پس  
 گریه در مقابل او نشست و باز بان فصیح گفت که از خداوند نمیترسی که  
 میان من و روزی من خایل میشوی آن مرد گفت هرگز چنین چیزی

ندیده بودم که گفت از چه تعجب میکنی گفت از این گفتن تو که گفت  
 عجبتر از این است که رسول خداوند در مدینه خبر میدهد بر ما  
 از گذشته و آینده و تو در اینجا بگوسفندان خود مشغول هستی و چون  
 سخن کرد را شنید گوسفندان خود را جمع کرد و بر خانه برگردانید  
 و متوجه مدینه شد و از آنحضرت پرسید گفتند در خانه بودند  
 انصار است پس بخدمت آنحضرت آمد و خبر کرد که از آن نقل کرد آن  
 بزرگوار فرمود راست گفتی در وقت نماز ظهر بیای و خبر کرد که از آن  
 مردمان نقل بکن و چون آنحضرت از نماز فارغ شد و مردمان جمع  
 شدند آن مرد آمد و خبر کرد که از آنحضرت فرمود سه مرتبه  
 که راست گفتی این از امور عجیبه است و راوندی گفته که فرزندان  
 آن مرد معرّفند و فخر میکنند که ما فرزندان آنکسیم که کرد با او سخن  
 گفته است شانزدهم در بصرای الدرجات و در غیر آن بسندها  
 صحیحی روایت کرده اند از جابر انصاری که روزی در خدمت حضرت  
 رسول بودیم ناگاه شتر آمد و در نزد آنحضرت خوابید و فریاد میکرد  
 و اب دیده میریخت آنحضرت فرمود که این شتر از صاحبش شکایت  
 میکند و او حاضر شد و گفت چه میگوید فرمود میگوید که تو او را  
 بسیار بکار میداری و از علف سیرش نمیکنی گفت یا رسول الله راست

میگوید ما آب کشتی بغیر از او نداریم و من مرد صاحب عیال و فقیرم حضرت  
فرمود گردن او را سبک بکن و او را سیر بکن و هر خدمتی که میخواهی  
بفرما گفت یا رسول الله خدمت او را سبک میکنم پس شتر بخواست  
با صاحبش رفت هفدهم ایضا در بصائر الدرجات و در غیر آن  
با سند های صحیحه از حضرت صادق روایت کرده اند که در آن شبی که  
جماعت منافقان در عقبه ایستادند که ناقه آنحضرت را دم دهند  
ناقه سر خود را بلند کرد و بازبان فصیح عرض کرد که یا رسول الله بخداوند  
سوگند یاد میکنم اگر مرا پاره پاره بکنند من قدم بغیر از جای پای خودم  
نمیکذارم تو خاطر جمع باش هجدهم راوندی و ابن شهر آشوب  
با سند های صحیحه روایت کرده اند از ابن عباس که گروهی از عبید <sup>قس</sup>  
بخدمت حضرت رسول آمدند و چند گوسفند آوردند و از آنحضرت  
سؤال کردند که علامتی بر آنها بگذارد که بآن علامت آن گوسفند را  
شناهند آنحضرت انگشت مبارک خود را بر پائین گوش آنها فشرد  
پس گوش آنها سفید شد و آن علامت در گوش نسل آنها تا با مرور <sup>مانند</sup>  
است نوزدهم راوندی با سند صحیح از عبد الله بن اوفی و از جابر  
انصاری روایت کرده که در خدمت آنحضرت بودیم ناگاه مردی آمد  
و گفت یا رسول الله شتر آل فلان یا بنی نجار سر کشتی میکنند و هر که بنزد

او می‌رود و او را می‌زند و ما در خدمت آنحضرت بان طرف رفتیم و چون  
 شتر آنحضرت را دید در نزد آنحضرت بر سجده افتاد آنحضرت دست خود را  
 بر سر آن شتر کشید و در میان طلبید و در گردن شتر بست و بدست  
 صاحبش داد و او را سفارش کرد که آنرا رعایت نماید و بعد از آن همان  
 شتر رام شد چنانکه آنحضرت بر آن شتر امر کرده بود بیستم اینصاحب  
 قطب الدین را و ندی بسند صحیح روایت کرده که روزی آنحضرت در  
 راهی می‌گذشت شتری بنزد آنحضرت آمد و بنای تذلل و زاری نمود  
 و روی خود را بر زمین مالید آنحضرت بمردمان فرمود که او را <sup>حلبش</sup> رضا  
 شکایت میکند که صاحب او با او بد سلوک می‌نماید پس صاحب آن را  
 طلبید و فرمود که او را بفروش و او قبول کرد و چون آنحضرت روانه شد  
 باز شتر همراه شد با آنحضرت و هر چند بیکه سعی کردند بر نگشت و فریاد  
 کرد آنحضرت فرمود که این شتر است دعا میکند که من او را بخرم پس آن  
 حضرت خرید آنحضرت علی داد و در نزد امیر المؤمنین بود تا جنک صفین را  
 با آن شتر انجام داد بیست و یکم ایضا را و ندی بسند صحیح روایت کرده  
 از جابر انصاری که حضرت رسولؐ تقرین کرد بر عتبه پسر ابولهب که خداوند  
 درنده از درندگان را بر او مسلط بکن پس روزی آنحضرت با بعضی از  
 اصحاب خود از مکه بیرون رفتند بسوی زمین علفزاری و عتبه قبل از

آنحضرت بیرون رفته بود و در میان علفها پنهان شده بود که شب آنحضرت  
 بکشد و ما خبر نداشتیم و چون شب شد شیری عتبه را گرفته بر کنار  
 منزله گاه ما آورد و فریاد کرد و ما همه متوجه آن شیر شدیم و باز زبان  
 فصیح گفت این عتبه پسر ابولهب است و از مکه تنهای بیرون آمده بود  
 تا رسول الله را بکشد پس عتبه را پاره پاره کرد و انداخت و از گوشت  
 نخورد بدیست دویم ایضا راوندی بسند صحیح از جناب سلمان رواست  
 کرده که روزی در نزد حضرت رسول بودیم ناگاه اعراب آمد و گفت  
 یا محمد مرا خبر ده بر آنچه در شکم ناقه منست تا بدانم که تو بر حقی و ایمان  
 بیاورم بخداوند تو و ترا اطاعت بکنم پس حضرت متوجه حضرت امیر المؤمنین  
 شد و فرمود یا علی تو او را خبر ده از آنچه در شکم ناقه است امیر المؤمنین  
 مهازناقه را گرفت و دست بر سینه اش مالید و بسوی آسمان نظر کرد  
 و عرض کرد خداوند از تو سؤال میکند بحق محمد و اهل بیت او و بر اسماء  
 حسنی و کلمات نامات این ناقه را بسخن او ری تا خبر ده هد ما را با آنچه  
 در شکم است پس ناقه بقدرت خداوند متوجه امیر المؤمنین شد  
 و گفت این اعراب بمن سوار شد و بدیدن پسر عم خود رفت و چون  
 بوادی حسک رسید و از من فرود آمد و مرا خوا بانید و با من جماع  
 کرد اعراب گفت ای گروه مردمان بگوئید کدام یکی از اینها پیغمبرند

گفتند او است پیغمبر و این کسیکه ناقة با و سخن گفت برادر و وصی او است پس اعراب شهادت برو حدایت و رسالت آنحضرت داد و مسلمان شد و از آنحضرت استدعا نمود که حمل ناقة بر طرفه شود و این تنک از او زایل گردد و آنحضرت نیز دعا کرد و چنان شد و اسلام اعراب بیکوشد بیست و بیست و سه روز و شب و او ندی با سند های صحیحی از ابوذر روایت کرده اند که گفت روزی نجات رسول الله رفتم آنحضرت فرمود ای ابوذر گو سفندان تو چون شدند گفتم قصه آنها عجیب است روزی نماز میبردیم ناگاه گرگی به گو سفندان من حمله آورد و بزه از آنها گرفت و من نماز را قطع نکردم ناگاه دیدم که شیری آمد و بزه از آن گرفت و بگو سفندان بر کرد اینید و شیر را نداندا کرد که ای ابوذر دل با نماز خود بدار که خداوند مرا بگو سفندان تو موکل گردانیده است و چون از نماز فارغ شدم شیر گفت ای ابوذر برو بسوی رسول الله و او را خبر بکن که خداوند گرا داشته مصاحب تو و حفظ کننده شریعت ترا و شیر را بر گو سفندان او موکل گردانید پس آنکسانیکه در نزد آنحضرت بودند از شنیدن این خبر بسیار تعجب کردند و از امثال این معجزات که در حیوانات ظاهر شده چنانکه از دوازدهم تا اینجا ذکر شد در کتب علماء اهل سنت

و شیعه بسیار است و در بحار الاثر از زیاده بر چهل معجزه روایت کرده  
 بیست و چهارم شیخ مفید و شیخ طوسی راوندی ابن شهر آشوب  
 جمعی دیگر از علماء اهل سنت و شیعه روایت کرده اند از امیر المؤمنین  
 که فرمود که حضرت رسول اب دهان مبارک خود را بدیده های من  
 مالید در همان ساعت در چشمان من شفا یافت و غممه خود را  
 بر من بست و عرض کرد خداوند اعلی را از سرفا و گرها حفظ بفرما  
 از برکت دعای آنحضرت تا امر از سرفا و گرها اذیت ندیده ام و حضرت  
 امیر المؤمنین در زمستانهای سرد بالناس تابستان میگذرایند  
 بیست و پنجم ابن شهر آشوب و دیگران با سند های صحیح خودشان  
 روایت کرده اند که در ایام طفولیت حضرت رسول در مکه قطب بزک  
 پیدا شد و چاره نیافتند پس ورقه بن نوفل گفت چرا از حق دور افتادید  
 و حال اینکه میان شما بقیه ابراهیم و سلالة اسمعیل است حضرت ابوطالب  
 در طلب باران شفیع خود نمانید پس ابوطالب بیرون آمد و چند  
 در دور او بودند و در میان آنها طفلی بود مانند اقباب تا بان  
 یعنی حضرت رسول پس آنحضرت پشت بکعبه کرد و دست با آسمان  
 بدعا برداشت و در همان ساعت ابر پیدا شد و باران زیاده بارید  
 پس ابوطالب در شان آنحضرت یک قصیده انشاء کرد که معنای یک

بیت ان اینست سفید روئی که از برکت روی مبارکش طلب باران از ابر  
 مینمایند و فیض بخشند میان و ناه بیوه زنان است بیست و ششم در  
 بصائر اللدجات و خراج بسنده های صحیحه از امام زین العابدین <sup>علیه السلام</sup>  
 کرده اند که آنحضرت روزی در میان اصحاب بود و ذکر کرد که چند  
 روز است که او گوشت نخورده پس یکی از انصار بمنزل خود رفت و بر  
 خود گفت که مایک بزغاله داریم خوب است که انرا بریان کرده بمخت  
 آنحضرت تقدیم بکنیم زیرا که آنحضرت چند روز است که گوشت ناول  
 نقرموده پس انرا بریان کرده بمخت آنحضرت آورد پس آنحضرت به  
 اصحاب خود فرمود بخورید و استخوانهای انرا مشکینید و ان طور خورد  
 و تمام کردند و چون ان انصاری بخانه خود برگشت دید که بزغاله خود  
 در خانه اش بازی میکند بیست و هفتم ایضا در خراج بسند صحیح خود  
 روایت کرد که روزی حضرت رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> اهوئی را طلبید و امر کرد انرا ذبح  
 کردند و بریان نمودند و چون اصحاب آنحضرت مشغول خوردن شدند  
 فرمود که استخوانهایش را نشکنید و بعد از خوردن امر کرد که پوست  
 انرا پهن بکنید و استخوان انرا در میان پوست ان بگذارید و چنان  
 نمودند پس آنحضرت دعا کرد و ان اهورزنده شد و مشغول چریدن  
 گردید بیست و هشتم در اعلام الوری و خراج و در مناقب ابن شهر آشوب

باسند های صحیح روایت کردند که طفلی را بخدمت آنحضرت آوردند  
 که برای او دعا نماید و چون سرش را کچل دید و ابداً موی نداشت دست  
 مبارک خود را بر سران طفل کشید در همان ساعت سر او پراز موی شد  
 و شفا یافت و چون این خبر باهل یمن رسید آنها نیز بیک طفل را ببرد  
 مسیله کذاب که ادعای نبوت میکرد بردند که با و شفا بدهد و  
 مسیله دست بر سران طفل کشید و آن طفل کچل شد و موهای  
 سرش ریخت و تا بحال اولاد آن مرد همه ایشان کچلند بدست و ظم  
 راوندی و غیر از او بسند های صحیح روایت کرده اند که جوانی از  
 انصار ما در داشت پیر و کور بود و آن جوان مریض شد و آنحضرت  
 بیادش آورد و چون داخل شد دیدند که آنجوان مرده است و مادر  
 او گفت خداوند اگر میداند که من ترا و پیغمبر ترا اختیار کردم بامید اینکه  
 در هر شدت مرا یاری بکنی پس این مصیبت را بمن روا مدار پس آنحضرت  
 جامه را از روی آنجوان دور کرد و او زنده شد با آنحضرت طعام خورد  
 بی ام ایضا راوندی بسند صحیح خود از بریده روایت کرده که پای  
 عمرو بن معاذ در یکی از جنگها بریده شد و حضرت رسول آید همان  
 مبارک خود را بر آن موضع بریده انداخت و در همان ساعت متصل  
 شد خوب گردید بی و یکم راوندی و غیر از او از ابن عباس روایت کرده اند

که زین پس خود را بخدمت حضرت رسول آورد و گفت این طفل جنون دارد  
 و در هر صبح و شام دیوانه میشود پس آنحضرت دست خود را بر سینه او  
 مالید و دعا کرد ناگاه از دهان آن پسر چیزی مثل فضله شیر بیرون  
 شد و او شفا یافت و جنون او رفع شد سپی دویم ابن شهر آشوب و  
 راوندی و جمعی از علماء سنت و شیعه روایت کرده اند که در جنگ بدر  
 بضرب ابوجهل دست معاذ بن عضر اجداد شد و او دست بریده خود را  
 برداشت و بخدمت حضرت رسول آمد آنحضرت اب دهان معجز نشان  
 خود را در آن موضع افکند و دست بریده را پیوند کرد و آن دست او  
 قوی تر از اول شد سپی و ایضاً راوندی و ابن شهر آشوب دیگر  
 روایت کرده اند از عمر بن الخطاب که حضرت رسول برای وضو آب طلبید  
 من آب آوردم و موی در آن افتاده بود پس من آن موی را از میان آب  
 برداشتم آنحضرت فرمود خداوند با وحسن و جمال بد و ابونهیك  
 از دی گفت که من او را در نود و سه ساله دیدم و یک موی سفید  
 در سر و صورت نداشت سپی چهارم ایضاً راوندی بسند صحیح روایت  
 کرده که یکی از انصار بزرگاله داشت و از اذیج کرد و برن خود گفت که  
 بعضی بپزند و بعضی را بریان کنید که شاید حضرت رسول در امشب در  
 خانه ما اطوار نماید و بسوی مسجد رفت و آن مرد دو طفل خرد داشت

چون دیدند پدرشان بزغاله را ذبح کرد و رفت یکی بد دیگری گفت  
 بیا ترا ذبح بکنم و کاردارا گرفت و او را ذبح کرد مادرشان چون انحال را  
 دید فریاد نمود و آن پسر دیگر از ترس گریخت و از غریزه بزرگ او مرد  
 پس آن زن مؤمنه هر دو طفل خود را پنهان نمود و شام را برای آنحضرت  
 آماده کرد و چون آنحضرت داخل خانه شد جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله  
 بفرما پسرها حاضر شوند آن مرد چون پسرها را طلبید مادرشان  
 گفت پسرها بجای دیگر رفتند آن مرد گفت که آنها جائی رفتند آنحضرت  
 فرمود البتّه باید حاضر شوند باز پدرشان بطلب آنها رفت آخر مادرشان  
 گفت که قضیه چنان است پس آن مرد جنازه آن دو طفل را بخدمت  
 آنحضرت آورد و آنحضرت دعا کرد و هر دو زنده شدند و طعام خوردند  
 و عمر طولانی کردند سپی و پیغمبر ابن شهر آشوب بسند صحیح روایت کرده  
 از جناب سلمان که چون حضرت رسول داخل مدینه شد و در خانه  
 ابویوب منزل نمود ابویوب یک بزغاله و یک صاع گندم داشت و  
 بزغاله را برای آنحضرت بریان کرد و آن گندم را نان پخت و بر نزد آنحضرت  
 آورد آنحضرت فرمود که در میان مردمان ندای بکنند که طعام میخواهد  
 بخانه ابویوب بیاید پس بعد از ندا کردن خانه ابویوب پر شد از مردمان  
 و همه خوردند و سیر شدند و طعام کم نشد و مجال خوردن باقی ماند پس

۲ هر که

حضرت فرمود استخوانها را جمع کردند و در میان پوست بزغاله گذاشتند  
 پس فرمود برخیز باذن خداوند پس بزغاله زنده شد و ایستاد و مردمان  
 همه دیدند و صدا بگفتن شهادتین بلند کردند و مسلمان شدند  
 و از امثال این معجزات در اجابت دعای آنحضرت در بحار الانوار زیادتر  
 از هشتاد و شش معجزه ذکر کرده سعی ششم مرحوم ابن طاووس از کتاب  
 دلائل حمیری بسند صحیح روایت کرده که روزی جمعی از قریش بخدمت  
 حضرت رسول آمدند فرمود که فردا بازاران خواهدامد و چون فردا  
 شد و روز بلند گردید و هوا صافتر از سایر روزها بود پس آنجااعت  
 گفتند بازاران چطور شد پس ناگاه ابری بلند گردید و بازاران بسیار  
 بارید تا اینکه اهل مدینه از زیادتی باران ترسیدند و بخدمت آن  
 حضرت آمدند و از برای قطع باران از آن حضرت استدعا نمودند  
 و آنحضرت نیز دعا کرد که خداوند! باران باطراف مدینه بیارد و از  
 مدینه قطع شود فوراً باران از مدینه رفع شد و بر اطراف مدینه  
 بارید سعی هفتم مرحوم صدوق و زاوندی باسندهای صحیح  
 روایت کرده اند که روزی جماعتی بخدمت حضرت رسول آمدند  
 آنحضرت فرمود که آمده اید از چیزی سؤال کنید اگر میخواهید من  
 بگویم که برای چه کار آمده اید و اگر خواهید خودتان سؤال بکنید

گفتند یا رسول الله تو بفرما فرمود امید سوال کنید که خوبی را بکدام  
 کس باید نمود سزاوار نیست نیکوئی کردن مگر بکسی که صاحب حساب و دین  
 باشد و امید سوال بکنید از جهاد کردن زنان بد رستیکه جهاد زنان  
 خوب رفتار کردن است با شوهران خودشان و امید سوال کنید از  
 روزیها که از کجا میاید خداوند میخواسته که روزی بدهد مؤمنان را  
 مگر از جاییکه ندانند زیرا که چون بنده جهت روزی خود را ندانست  
 بسیار دعا میکند و بخداوند تضرع مینماید بی هشتم صدقه  
 را و ندی با سندهای صحیحیه از حضرت صادق روایت کرده اند که در روز  
 در جنگ از کفار چند نفر اسپر گرفتند و حضرت رسول امر کرد بکشتن آنها  
 مگر یک نفر از آنها را پس آن مرد گفت چرا مرا نکشتی و رفقای مرا میکشی  
 آنحضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که در تو بیخ خصلت خوب است  
 غیرت شدید بزین خودت و سخاوت و خوشخوئی و راستگوئی و شجاعت  
 آن مرد گفت والله راست گفتمی که من اسپهرا دارم و مسلمان شد  
 سهی نتم علماء اهل سنت و شیعه با طریقهای صحیحیه متعدده روایت  
 کرده اند که حضرت رسول با بودر خبر داد از آنچه از عثمان با و خواهد  
 رسید و فرمود چگونه خواهد بود حال تو و قتیکه ترا از مکان تو بیرون  
 بکنند گفت بمکه میروم فرمود اگر ترا از آنجا نیز بیرون بکنند چه خواهی

کرد گفت بشام میروم فرمود از اینجا نیز ترا بیرون نمانند چه میکنی گفت  
 ششپیر میکشتم تا کشته شوم فرمود صبر بدن و تنها زندگی خواهی کرد و  
 تنها خواهی مرد و تنها محسور خواهی شد و گروهی از اهل عراق ترا  
 غسل و کفن و دفن خواهند کرد و چنانکه آنحضرت فرموده بود بعد از  
 قریب بیست سال واقع شد چهلم ایضاً از طریقهای علماء اهل  
 سنت و شیعه باسندهای صحیحیه روایت کرده اند که آنحضرت بدختر  
 خود فاطمه فرمود که اول کسیکه از اهل بیت من بمن ملحق میشود تو خواهی  
 شد و چنان گردید که حضرت فاطمه قبل از همه اهل بیت وفات نمود  
 چهل و یکم ایضاً علماء عامه و خاصه با طریقهای صحیحیه روایت  
 کرده اند که حضرت رسول بزین صوحان فرمود یک عضو تو قبل از  
 تو بر بهشت خواهد رفت و بعد از چندین سال دست او در جنک  
 نهند بریده شد و خود شد در خدمت امیر المؤمنین در جنک جمل  
 شهید شد چهل و دویم ایضاً علماء اهل سنت و شیعه باسندهای  
 صحیحیه روایت کرده اند که حضرت رسول از ولادت محمد بن الحنفیه  
 داد و فرمود که من نام و کنیه خود را با و بخشیدم چهل و سیم ایضاً علماء  
 عامه و خاصه باسندهای صحیحیه بسیار روایت کرده اند که حضرت  
 رسول فرمود که یکی از زنان من بر شتری سوار خواهد شد که چشم روی

ان بسیار باشد و بجنک وصتی من خواهد رفت و چون بمثل خواب  
 میرسد سگهای خواب بر او فریاد خواهند کرد و چون غایب به  
 جنک جل رفت که با امیر المؤمنین جنک بکند بران چنان شتر بر  
 سوار شد و چون به خواب رسید سگهای خواب بر او فریاد کردند  
 و تفصیل این قضیه را در کتاب طریق حق ذکر کردم چهل و چهارم  
 ایضا علماء اهل سنت و شیعه باسندهای صحیحه از ام سلمه و غیره  
 او نیز روایت کرده اند که در وقت بنای مسجد مدینه عمار خشت  
 میآورد و حضرت رسول خاك از سینه او نیاك کرد و فرمود ای عمار ترا  
 خواهند کشت گروهی که بر امام زمان حروج کنند و ستمکار باشند  
 و آخر خوراك تو در دنیا شربتتی از شیر خواهد شد و عمار را در جنک  
 صفین اصحاب معویة کشتند و آخر خوراك او شیر شد چهل و پنجم از  
 فریقین در روایات متواتره روایت کرده اند که حضرت رسول  
 در مجالس متعدده از شهادت امیر المؤمنین خبر داد و فرمود که  
 ریش تو از خون سرت خضاب خواهد شد و از انجمله المختصر خضاب  
 نمیکرد و منتظر عدل ان بزرگوار بوده چهل و هشتم ایضا در روایات  
 فریقین متواتره شد که حضرت رسول با امیر المؤمنین فرمود یا علی  
 تو بعد از من با سه طایفه جنک خواهی کرد اول آنها که با تو بیعت بکنند

و دوباره بیعت ترا می‌شکنند یعنی طلحه و زبیر دو تیم آنها انکسارند  
 که بجزور و ظلم بر تو خروج کنند یعنی معویه و اصحاب و ستم خارجیان  
 که از دین خارج میشوند مثل خارج شدن تیر که از نشانه بدر رود  
 و مکر می‌فرمود یا علی تو بعد از من جنگ خواهی کرد با تاویل قرآن چنانکه  
 من جنگ می‌کنم با تاویل قرآن چهل و هفتم ایضا با سند ها صحیح بسیار  
 فریقین روایت کرده اند که حضرت رسول در مجالس بسیار از شهادت  
 حضرت امام حسین و اصحاب او و از مکان شهادت ایشان و از  
 کشتگان ایشان خبر داد و خاک کربلا را با من سلمه داد و فرمود هر  
 وقتیکه دیدی این خاک خون شده بدان که او را کشته اند چهل و هشتم  
ایضا علماء فریقین با سند ها صحیح روایت کرده اند که حضرت رسول  
 از شهادت امام رضا و دفن او در خراسان خبر داد و بعد از دو بیت  
 چنان شد چهل و نهم ایضا از فریقین با سند ها صحیح روایت کرده اند  
 که حضرت رسول بعم خود عباس فرمود که وای بر فرزندان من از فرزندان  
 تو عباس گفت یا رسول الله اگر نصیب میدهی من خودم را خصمی میکنم  
 که از من اولاد نشود فرمود که این امر مقدر شده و همچنین خبر داد از بنی  
 امیه و از اینکه اولاد امیه هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و هر روز  
 چنان شد و اولاد آنحضرت را بنی امیه و بنی عباس کشتند و هزار ماه

در معجزات خیر امان حضرت از غیب

بنی امیه پادشاهی کردند و از معجزه سی و پنجم تا با نینجا خبر دادن آنحضرت بود از غیب و خبر غیبگوئی آنحضرت بسیار است و در بحار الانوار و در سایر کتب مناقب و فضائل و معجزات زیاد تر از صد معجزه روایت کرده اند و در حیات لقلوب تا پنجاه و پنج نقل کرده و بعد از آن فرموده که اینچه از معجزات آنحضرت در این ابواب مذکور شد از هزار یکی و از بسیار اندکم نیست و جمیع اقوال و اطوار و اخلاق آنحضرت معجزه بود خصوصاً این نوع معجزه که اخبار با مور مغیب است که پیوسته کلام معجز نظام سیدانام بر این نوع مشتمل بوده و منافقان میگفتند که سخن آنحضرت را نگویید که در و دیوار و سنگ ریزه ها همه آنحضرت خبر میدهند از گفته های ما و بسیار از معجزات آنحضرت در ابواب سابقه گذشت و در ابواب امیه بسیاری خواهد آمد و اگر عاقلان تفکر نمایند و عقل خود را احکام سازد هر حدیثی از احادیث آنحضرت و اهل بیت آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین و هر کلمه از کلمات طریقه ایشان و هر حکمی از احکام شریعت آنحضرت معجزه است شایسته و خرق عادت نیست ایا عقل عاقلی تجویز میکند که یک شخص را شخصاً انسان بدون وحی و الهام خداوندی شریعتی احداث تواند نمود که اگر بآن عمل نمایند امور معاش و معاد جمیع خلق منتظم گردد و رخنه ها

فتن و نزاع و فساد بان مسدود گردد و هرفتنه و فساد که ناشی شود  
 از مخالفت قوانین حقه او باشد و در خصوص هر واقعه از بیوع و تجارتات  
 و مضاربات و معاملات و منازعات و موارد و کیفیت معاشرت پدر  
 و فرزند و زن و شوهر و خویشیان و اهل بلد و امراء و رعایا و سایر امور  
 قانونی مقرر فرموده باشد که ازان بهتر تخمیل نتوان کرد و در ادب حسنه  
 و اخلاق کریمه در هر حدیثی و خطبه اضعاف آنچه حکماء در چندین هزار  
 سال بیان کرده اند بیان نماید و در معارف ربانی و غوامض معانی در  
 مدت قلیل رساله آنقدر بیان فرموده که با وجود تضییع و افساد  
 طالبان حطام دنیا آنچه بمردمان رسیده اگر تا روز قیامت فحول  
 علماء در آنها تفکر نمایند بصد هزار یک اسرار آنها نمیتوانند رسید  
 تمام شد کلام انمرحوم اعلی الله تعالی مقامه و آنچه ان بزرگوار در این  
 کلمات خود فرموده موافق واقع است و هر حکم آنحضرت یک و یاد و یاد  
 چند سیاست دارد چنانکه در رساله سیاست الاسلام که مشتمل بر  
 چهل سیاست است و یکی از هزارها نیست بیان کرده ام و چنانکه در احکام  
 واجبات سیاست دارد همچنین در مستحبات احکام آنحضرت سبک  
 است و اقل مستحبات انگشتی از عقیق یمینی و یا از فروزه و یا از ایاقوت  
 بانکش کردن است و در این حکم جزوی چقدر سیاست بوده زیرا که

صاحب این انگشتر در نظر مردمان محترم میشود و فقیر و پریشان نظر ایشان  
 نیاید و شخص فقیر در نزد مردمان بدون قدر میشود و علاوه اگر بیک  
 وقت در سفر و یا در حضر محتاج شد و وجه نقدش کم گردد بید و یا بافتند  
 میتواند همان انگشتر را رهن کند و کمر و بگذارد و یا زود بفرود شود چیزی  
 بدست بیاورد و رفع حاجت خود نماید و بالجملة سیاست دین مبین اسلام  
 و حفظ نظام عالم و انتظام عیش اولاد آدم با این دین زیاد تراست از  
 سایر ادیان معجزه پنجاهم از اخبارات غیب گوئی انحضرت خیران  
 انحضرت است و وجود آمدن دوازده خلیفه و یا امام و یا امیر و یا ولی  
 بعد از انحضرت چنانکه عالم جلیل و فاضل نبیل شیخ محمد بن اسمعیل در  
 صحیح بخاری با سند صحیح خود از عبدالمکرم روایت کرده گفت از جابر  
 بن سمرة شنیدم میگفت که حضرت رسول فرمود که بعد از من دوازده  
 نفر امیر بر مردمان خواهد شد و یک کلمه دیگری فرمود که من مملکت  
 نشدم و از پدرم سؤال کردم پدرم گفت فرمود همه ایشان از قریش است  
 و ایضا در صحیح بخاری بسند خود از ابن عیینه روایت کرده که انحضرت  
 فرمود که امر دین مردمان نافذ میشود مادامیکه برای ایشان  
 دوازده نفر مرد ولی باشد و بعد از این یک کلمه فرمود که بمن محقق ماند  
 و از پدرم سؤال کردم گفت فرمود که همه ایشان از قریش است و ایضا

در صحیح مسلم از حصین روایت کرده از جابر بن سمره که گفت باید درم بجد  
 حضرت رسول<sup>ص</sup> وارد شدم و شنیدم آنحضرت فرمود بدرستی که این امر خلا<sup>فه</sup>  
 مگذرد ما را دامیکه در این امر خلافة دوازه نفر خلیفه میکند زنده و بعد  
 از این فرمایش يك كلمه فرمود که بمن مخفی مانده و از پدرم سؤال کردم گفت  
 که فرمود که جمیع ایشان از قریش است و ایضا مسلم در صحیح خود از  
 عبد الملك بن عمیر از جابر بن سمره روایت کرده که از حضرت رسول<sup>ص</sup>  
 شنیدم فرمود که امر دین مردمان نافذ میشود ما را دامیکه و الهم یا  
 برایشان دوازه نفر مردی و بعد از این يك كلمه فرمود که بمن مخفی ماند  
 و از پدرم پرسیدم گفت که فرمود جمیع آنها از قریشند و ایضا مسلم  
 در صحیح خود از سماک بن حرب روایت نموده که از جابر بن سمره شنیدم  
 گفت که از حضرت رسول<sup>ص</sup> شنیدم فرمود که اسلام عزیز میشود تا بدوازه  
 نفر خلیفه و بعد از این يك كلمه فرمود که من نفهمیدم و از پدرم سؤال  
 کردم گفت فرمود که ایشان از قریش است و ایضا مسلم در صحیح خود  
 از شعبی از جابر بن سمره روایت کرده که من باید درم بخدمت حضرت رسول<sup>ص</sup>  
 رفتم و از آنحضرت شنیدم که فرمود که این دین اسلام عزیز میشود تا  
 بدوازه خلیفه و يك كلمه فرمود که بمن مخفی شد و از پدرم پرسیدم  
 گفت که فرمود که جمیع ایشان از قریش است و عالم فاضل و کامل عامل

شیخ یحیی بن حسن بن بطریق و در کتاب مستدرک ذکر کرده که بعد از  
 در کتاب عمده ذکر نموده از طریق علماء اهل سنت با بیست طریق و  
 صحیح در اینکه حضرت رسول فرموده که خلیفه بعد از او دوازده نفرند  
 از صحیح بخاری با سه طریق و از صحیح مسلم با نه طریق و از صحیح ابوداود  
 سه طریق و از کتاب جمع بین صحاح سته دو طریق و از کتاب جمع بین صحیح  
 بخاری و مسلم از برای جمیع طرق و تمامی این بیست طریق <sup>مشتمل</sup>  
 است بر اینکه انحضرت فرموده که اسلام ثابت میشود در عزت خود  
 تا بدوازده خلیفه و همه ایشان از قریش است و یکی از آن بیست طریق  
 روایت شعبی است از مسروق که گفت ما چند نفر در نزد عبد الله  
 مسعود بودیم پس یک نفر از او سؤال کرد آیا پیغمبر شما حدیث فرموده شما  
 که بعد از او چند خلیفه خواهد شد این مسعود گفت بی فرموده که بعد  
 من دوازده نفر خلیفه خواهد شد و همه ایشان از قریش است و مثل  
 این حدیث است احادیث دیگر و در کتاب غایة المرام فرحوم سید  
 هاشم بحرانی فرموده باب بیست و چهارم در اینکه امامان بعد از  
 حضرت رسول دوازده نفرند با نص انحضرت بطریق اجمال و تفصیل  
 علی و یازده نفر از اولاد او است و در این باب پنجاه و هشت حدیث از  
 علماء و محدثین اهل سنت روایت کرده با سند و طریق ایشان و در باب

بسیست و پنجم در این خصوص پنجاه حدیث از طرق علماء شیعه باسندها<sup>۱</sup>  
 صحیح روایت کرده که آنحضرت فرموده که بعد از من و ازده خلیفه و یا  
 دوازده امام خواهد شد و اول ایشان علی و یازده نفر از اولاد او نیند که  
 همه ایشان از قریشند و حقیر هفت حدیث از پنجاه و هشت حدیث از  
 طرق و بسندهای علماء معتبرین و فضلاء اهل سنت را از صحیح بخاری و  
 مسلم و ابوداؤد ذکر کرد و اکفای میکند در اینجا از یکصد و هشت حدیث  
 بدکر سه حدیث دیگر که آنرا علماء فریقین بسند صحیح خودشان روایت  
 کرده اند که جملتان در این مختصرده احادیث صحیح بوده باشد و باقی آنها  
 بماند، زیرا که ذکر همه آنها باعث تطویل میشود و عالم کامل و فصل  
 عامل شیخ ابراهیم بن محمد حموی در کتاب فرآئد السهین بسند صحیح  
 روایت کرده از سعید بن جبیر از ابن عباس که حضرت رسول فرمود بدو<sup>سسته</sup>  
 خلفاء و اوصیاء من و حجتهای خداوند بعد از من بر مردمان دوازده  
 نفر خواهد شد اول ایشان برادر من است و آخر ایشان پسر من است عرض  
 کردند که برادر تو کدام است فرمود علی بن ابوطالب و عرض نمودند  
 پسر تو کدام شخص است فرمود مهرداد است که زمین را از عدالت بر  
 میکند بعد از اینکه از ظلم پر شده باشد و سو کند بخداوند یک فرزند<sup>حق</sup>  
 فرستاده اگر از دنیا نماند مگر بگریزد هر آینه خداوند آن روز را طو<sup>ل</sup>

میکند تا اینکه محمد ظاهر شود و عیسی از آسمان نازل شود و در پشت  
 سر محمد نماز بگذارد و زمین روشن شود بنور خداوند و سلطنت  
 بمشرق و مغرب برسد و ایضاً حموی در فرآیند السّمین بسند صحیح  
 خود از اعش از عبد الله بن عباس روایت کرده که حضرت رسول فرمود  
 که من سیدانیا هستم و علی بن ابوطالب سید اوصیاء است و بدرستی که  
 اوصیاء من بعد از من دوازده نفرند و اول ایشان علی بن ابوطالب است  
 و آخر ایشان قائم است و ایضاً شیخ جلیل حموی در آن کتاب صحیح  
 کتاب کتبخفی صاحب مقضب الاثر و صدر الأئمة اخطب خوارزم ابوالمؤید  
 موفق بن احمد در کتاب فضائل امیر المؤمنین که همه ایشان از فضلاء کرام  
 و از اجلّاء علماء اعلام اهل سنت بوده اند باسند های صحیح خود روایت  
 کرده اند از سلیمان راعی که گفت از حضرت رسول شنیدم منبر  
 که در آن شبی که بعراج رفتم خداوند بمن فرمود **اَمِنَ الرَّسُولُ بِالْاَزَلِ**  
**اَلِيهِ مِنْ رَبِّي عَرَضَ كَرَمٌ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ اَمِنَ بِاللّٰهِ فَرَمُودَ رَاسَتِ**  
 گفتی یا محمد که همه مؤمنان بخداوند ایمان دارند ای محمد کدام کسی را  
 در امت خودت خلیفه قرار دادی عرض کردم بهترین امت را فرمود  
 علی را عرض کردم بلی خداوند را فرمود ای احمد من مطلع شدم بزمین و اختیار  
 کردم ترا از اهل زمین و از برای تو نای را از انامهای خودم منشق کردم

که منم محمود و تویی محمد و در مرتبه دوم مطلع شدم بزمین پس اختیار  
 نمودم از زمین علی را و مشتق کردم از برای او نامی از نامهای خودم که منم  
 اعلی و او است علی ای محمد من خلق کردم ترا و علی وفا طم و حسن و حسین  
 و امامان از اولاد حسین را از نور خودم و نشان دادم ولایت و اولی  
 بصرف بودن شما را بر اهل اسمانها و زمینها پس هر که قبول بکند از  
 مؤمنان خواهد شد در نزد من و هر کس قبول ننماید از کافران خواهد  
 گشت در نزد من یا محمد اگر یک نفر از بندگان من انقدر بمن عبادت  
 نماید تا اینکه قلع شود پشت او و یا اینکه مثل چوب خشک گردد و  
 بعد از آن بیاید بنزد من در حالتیکه ولایت شماها را انکار کنند با  
 من او را نیا حرم تا اینکه از او بکنند ولایت شما یا محمد یا دوست میدارند  
 که ایشان را دیده باشی عرض کردم بلی خداوند فرمود نظر کن بطرف راست  
 عرش پس من نظر کردم پس دیدم که علی وفا طم و حسن و حسین و علی سپردار  
 و محمد پسر علی و جعفر پسر محمد و موسی پسر جعفر و علی پسر موسی و محمد  
 پسر علی و علی پسر محمد و حسن پسر علی و محمد مهدی قائم پسر حسن در میان  
 نور روشن ایستاده اند در نماز و محمد در میان ایشان مثل ستاره  
 درخشان است خداوند فرمود اینها را دیدی حجتهای منند و این  
 این محمد خوشخواه از دشمنان اولاد تو و قسم بعزت و جلال خودم که

این محدث حجت واجب من است و او است انتقام کننده از دشمنان شما و خاندان  
 این حدیث را همان چهار نفر از علماء اجلاء اهل سنت روایت کرده اند  
 همچنین جمعی از علماء شیعه ذکر نموده مثل شیخ طوسی در کتاب غیبت و ابن  
 شاذان در کتاب مناقب و سید بجزانے در کتاب غایة المرآة پس مضمون این  
 حدیث مثل دو حدیث سابق که از فرزند السهطین ذکر شده بودن دوازده  
 نفر امام و خلیفه است بعد از حضرت رسول که اول ایشان امیر المؤمنین  
 است و آخر ایشان محدث قائم چنانکه معنای هفت حدیث سابق که از  
 صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ابن داود نقل شد بودن دوازده نفر  
 خلیفه است بعد از آنحضرت که همه ایشان از قریشند و همین سر حدیث  
 آخر خصوصاً حدیث اخنوخ طباء خوارزم که حدیث معراج است احادیث  
 سابقه را و بلکه جمیع احادیث یکصد و هشت حدیث را که در کتب  
 علماء اهل سنت و شیعه با سندها صحیح روایت شده بیان و واضح  
 کرده و جای شک و اشکال از برای احدی نگذاشته پس ای برادران  
 دین و ای خوان مؤمنین و ای اهل اسلام و ای ایمان آورندگان  
 بخداوند و رسول او و بقرآن از عرب و عجم و از ترک و فارس و از کرد و  
 هند و غیر از ایشان از مسلمانان در این احادیث نظر و فکر و تأمل  
 و دقت بکنید و تعصب را بگذارید و از قیامت دوزخ و حسرت

و از خداوند و از مخالفت رسول و بترسید و مرگ ناگاه را بمخاطر خود  
 بیاورید و بر معنای این حدیث صحیح<sup>ه</sup> واضح<sup>ه</sup> اعتقاد نمائید و بر مضمون  
 اینها عمل بکنید و مخالفت خداوند و پیغمبر او را نکنید و ایمان خودتان را  
 راست و صدق بنمائید و اسلام واقعی و دین حقیقی داشته باشید پس بدانید  
 که امامان و خلفاء حق و اوصیاء پیغمبر شماها کدام اشخاصند و باید  
 چطور کسان باشند و پیغمبر شما نام کدام کسی را در تعیین وصی و خلیفه  
 بعد از خود شن کر فرموده و اوصیاء و خلفاء امامان بعد از رحلت کون  
 خود کدام اشخاص قرار داده و اسم و رسم و تعریف و توصیف کدام کسان  
 فرموده آیا پیغمبر شما نام آن کسان را که ذکر کرده از رأی خود گفته و یا  
 با وحی و الهام و تعلیم خداوند بیان نموده و آیا شما مسلمانان بر پیغمبر  
 و رسول خودتان ایمان دارید یا نه و آیا آنحضرت را صادق و راستگو  
 میدانید یا نه و آیا آن بزرگوار را عالم بر مصالح و مفاسد شناخته اید  
 یا نه و آیا آنحضرت را صاحب غرض دانسته اید و یا بدون غرض و محرم<sup>ت</sup>  
 بر همه مردمان میدانید و آیا ایمان و تصدیق شما بر پیغمبر خودتان واقع  
 است و یا حقیقت ندارد و آیا دینداری شما حقیقیست و یا صورتی<sup>ست</sup>  
 و آیا در مسلمان شدن راستگو هستید و یا دروغگو بوده اید و آیا  
 تقلید شما بریدگان و بر هر کس است که خود را در نظر شما ملامت<sup>ن</sup> و عالم و فقیه

نشان بدهد و یا تقلید شما بقرآن و پیغمبر خداوند و بفرمایشات او  
 است و آیا بعد از قرآن و بعد از فرموده پیغمبر آخر الزمان بکس دیگری نیز  
 تقلید دارید و آیا پیغمبر شما اسم و رسم آنکس را بشما نشان داده و یا  
 خودتان او را تعیین کردید و آیا آنکسیکه با و امام میگوئید پیغمبر شما نیز  
 با و امام گفته یا نه و آیا آن شخصیکه شما با و خلیفه میگوئید پیغمبر شما نیز  
 با و خلیفه فرموده یا نه و آیا آن خلیفه و یا امام که در این احادیث صحیحه از  
 پیغمبر شما است همان خلفاء و امامانند که شما بایشان خلیفه و امام  
 میگوئید یا نه آیا آن دوازده خلیفه و یا دوازده امام در این احادیث  
 مذکوره همین خلفاء بنی امیه و بنی عباس است یا نه و آیا آن خلفاء و  
 امامان از اولاد و نسل پیغمبر شما است یا نه و آیا هر آنکسیکه او خلیفه  
 و یا امام شده در نظر شما اول ایشان علی بن ابوطالب است و بعد از او  
 اولاد اویند و آیا امام منحصر است بدوازده نفر بنا بفرمایش پیغمبر یا نه و  
 آیا شما مسلمانان با صراحت این شریفه و لکم فی رسول الله اسوه حسنه  
 نباید بر پیغمبر خودتان تابع شوید و بانص چند آیات کریمه اطیعوا الله  
 و اطیعوا الرسول و انبیاءه و اطیعوا الخلفاء و اطیعوا اولی الامر من بعد  
 افعال و رفتار و کردار و آیا پیغمبر بغیر از دوازده نفر و امام و یا خلیفه  
 گفته یا نه و اگر بگوئیم که بکسان دیگری نیز در بعض احادیث خلیفه و یا

امام گفته در جواب گفته میشود که لازم میآید کذب بن احادیث صحیح  
 مذکوره که از فریقین روایت شده و بر یکصد و هشت حدیث رسیده  
 زیرا که مضمون اینها بودن آن خلفاء و آن امامان دوازده نفر <sup>لا غیر</sup>  
 و نه زیاده و نه کمتر و اگر دیگران نیز امام و یا خلیفه باشند زیاد <sup>تر</sup> <sup>میشوند</sup>  
 پس لازم میشود دروغ بودن دیگران و ثانیاً این احادیث مذکوره در  
 بین فریقین اتفاق است و غیر از اینها از بعض اخبار اجماعی نیست و با وجود  
 اتفاق و اجماع بر یک جمله از احادیث چطور میشود اعتناء و اعتماد  
 کردن بر بعض اخبار ضعیفه که اتفاق فریقین و مقبول طرفین نیست  
 چگونه از این احادیث صحیح <sup>اعراض</sup> میتوان کرد پس باید مسلمانان به  
 آن کسانی که پیغمبر ایشان با آنها خلیفه و یا امام گفته آنها را خلیفه و  
 امام بگویند و بجای آن و امامت ایشان قائل باشند نه بجای آن و امام  
 بودن کس دیگری و از انصاف دست برندارند و از ایمان منحرف نشوند  
 و از اعتصاف اجتناب نمایند و دین را بدینا نفر و نشند و از جهت  
 تعصب عناد از فرمایشات پیغمبر خودشان و از احادیث صحیح تجاوز  
 نکنند و این احادیث مذکوره یکی از معجزات حضرت رسول است  
 که از غیب خبر داده و غیب گوئی فرموده و از آینده بیان کرده که بعد از او  
 دوازده خلیفه و یادآورده امام خواهد شد پس ایشان کدامند و انکس<sup>ان</sup>

کدام اشخاصند آیا از ایشان است امام احمد بن حنبل و آیا امام مالک بن  
 انس و یا نعمان بن ثابت امام ابوحنیفه امام اعظم و آیا امام شافعی محمد بن  
 ادریس و آیا امام غزالی و یا فخر رازی و یا زحشری و یا غیر از ایشان از چند  
 نفر از علماء و فضلاء و آیا هر عالم و هر فاضل و هر عابد و زااهد و هر  
 دیندار و هر تقوی شعار امام و یا خلیفه میشود و هر مؤمن متقی و هر  
 مسلمان واقعی چگونه خلیفه و یا امام میگردد و کسب منکر فضل و هنر  
 و علم آن علما نیست اما بایشان امام گفتن و خلیفه قرار دادن کسب  
 پیغمبر و را خلیفه نکرده پس چگونه جایز میشود با وجود اینکه امام بودن  
 شخصی و یا خلیفه شدن کسب موقوف با اختیار و قرار دادن خداوند  
 بآنص آیه شریفه *إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا* در امامت و با صراحة  
 آیه کریمه *إِنِّي جَاعِلُ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* و یا *أَوْدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً*  
*فِي الْأَرْضِ* در خلافت و با تصریح این آیات شریفه امامت منصب خداوند  
 دادی است و اختیار آن منصب بدست قدرت خداوند است و خداوند  
 آن را بر هر که میخواهد میدهد بتوسط پیغمبر خودش مثل قرار دادن نماز  
 و روزه و حج و جهاد در شریعت بواسطه رسول خودش و چنانکه پیغمبر  
 ما مسلمانان در شریعت و دین خداوند با وحی و الهام و آیات و قصص  
 و حدود و عقود و معاملات و سیاستات قرار داده همچنین در احادیث

مذکوره که مقبول فریقین و اتفاقاً و اجماعی طرفین است و عدد آنها بالغ  
یکصد و هشت حدیث است دو ازارده خلیفه و دو ازارده امام قرار داده  
است و اسم و رسم و تعریف و توصیف ایشان را بیان کرده است و از  
ایشان را علی بن ابوطالب و آخر ایشان را محمد قائم نام برده است و غیر  
از ایشان بکسی خلیفه و امام نگفته و نام کسی را با امامت و خلافت برده  
است پس جز افلان عالم و فلان فاضل و فلان متقی و فلان مسلم  
واقعی و یا ظاهری امام باشد در نظر مسلمانان و در اعتقاد ایشان و  
انکس که پیغمبر یا ایشان امام گفته و خلیفه نامیده امام و خلیفه نباشد  
اشتباه تاکی و تعصب تا بچند و عناد تا بکجا خواهد شد آخر ما همه  
مسلمانیم و اهل قرانیم و از جمله اقرار کنندگان با اسلامیم و اعتقاد  
بتوحید و معاد و پیغمبر و دین و اسلام داریم چرا دین را بد نیابدهیم  
و فریاد ایشان پیغمبر خودمان را بکنار بگذاریم و بقران عمل و اقرارند<sup>شته</sup>  
باشیم و بما چه شده و بما چه رسیده و این همه اقوال و این شتت اراء  
و این فتواها و این اختلافها در دین یک پیغمبر و در یک شریعت و در یک  
اسلام و در یک دین خداوند چیست و از کجا آمده است و کدام کسان  
باعث شده و سبب چه بوده و علت چه چیزی است و این چهار و یا پنج  
مذهب چرا شده و در یک دین چند مذاهب چرا باشد و این مذهب

## کدام کردن قادر بالله بر چهار مذهب

در زمان پیغمبر و بلکه در زمان خلفاء و بعد از چندی از ایشان نیز بود  
 و این چهار مذهب از مالکی و حنفی و شافعی و حنبلی در زمان سلطنت قادر  
 بالله عباسی بوجود آمد و قبل از آن نبوده چنانکه جناب شیخ یوسف <sup>مجتهد</sup>  
 در کتاب حدائق از محمد امین استرآبادی در کتاب فوائد مدنیّه نقل کرده  
 و او نیز از بعض علماء اهل سنت و شیعه ذکر کرده که در حدود سال  
 سیصد و شصت و پنج واقع شد و جناب میرزا عبداللّه افندی در  
 کتاب ریاض العلماء علی چهار مذهب شدن علماء اهل سنت را چنین  
 بیان کرده که قبل از آن مذاهب بسیار و آراء بی شمار در میان مردمان  
 انتشار داشته و در هر ولایتی و قصبه یک و دو و سه و زیادتر <sup>مذاهب</sup> <sup>هستند</sup>  
 بوده از مذهب صحابه و تابعین و بعد از آنها و معلوم نمیشد که احکام  
 اسلام و دین خداوند عالم چه بوده است و مسلمانان نمیدانستند  
 که پیغمبر ایشان چه گفته است پس در زمان قادر بالله عباسی یک جمع  
 از علماء و جمله از فضلاء اجتماع کردند و در تقییل مذاهب اتفاق  
 نمودند و تابعان این چهار مذهب هر یکی الالف و الف و الف و الف  
 طلا دادند تا اینکه سلطان از زمان این چهار مذهب را اجازه کرد  
 و اهل سایر مذاهب و تابعان اکثر صحابه و تابعین نتوانستند آن وجه  
 نقد را و آن مبلغ زیاد را بدهند پس آن شاه آن مذاهب را اجازه

و امضاء نکرد و سید مرتضی از علماء شیعه هشتاد هزار منقال طلا  
 خودش داد و بیست هزار منقال طلا از تجار شیعه خواسته که مذهب  
 جعفری نیز در نزد سلاطین عباسیه رسمی باشد پس تجار شیعه ندادند  
 و قرار داد مذهب را از قادیان قبول نکردند و خیال کردند که  
 مذهبی که شاه بگذارد باخر نمیرسد و در انظار عقلاء و علماء و فضلاء  
 و عرفاء و حکماء مقبول نمیشود و این قرار داد بزودی از میان مردمان  
 عاقل و دانایان کامل برداشته میشود و این حاصل تاریخ و قرار داد  
 چهار مذهب است که از حدائق بحران و فوائد مدنی استرآباد به  
 از ریاض العلماء میرزا عبداللّه افندی و روضات الجنات سید  
 باقر خوانساری و حدائق المقربین اصفهانی و قصص العلماء تنکابنی نقل  
 شده و در تواریخ مذکور و در السنه مشهور است پس معلوم شد که  
 این چهار مذهب سلطان بنی عباسیه از جهت گرفتن آلاف و التوفیق  
 طلا از مائیلین بر این مذهب و از تابعین اینها گذاشته و اجازه داده  
 و مذهب جعفری را اجازه نکرده از برای ندادن یکصد هزار منقال  
 طلا از جماعت شیعه و مذهبی که سلطان بگذارد و اجازه بدهند  
 فضیلت دارد و یا مذهبی که او اجازه ندهد از جهت ندادن مقدار  
 طلا با وجه عیب میکند و چون سلطان با قدرت و با شاه شیرین مذا

قرار داد و خودش نیز قرار شد در یکی از مذاهب مذکور بوده باشد  
کدام کسان از علماء و فقهاء دیگر حرات مخالفت دارد و کدام عالم و  
دانا و بینا و فاضل ضدیت میتواند بکند و شاهان عثمانی تا این زمان  
لانبد بودند از خفی شدن با وجود اینکه ابوحنیفه عجم بوده و از اولاد سائ<sup>ن</sup>  
است چنانکه تاریخ او را در روضات الجنات نقل کرده و کسی منکر علم  
و هنر و فضل مالک و ابوحنیفه و محمد بن ادریس و احمد بن حنبل<sup>نسبت</sup>  
ولکن علماء و فضلاء و حکماء و فقهاء و عرفاء در جماعت مسلمین از ایشان  
شاید بالاتر و لایقتر باشند مثل واقدهی و ابو یوسف قاضی واحد  
و محمد غزالی و بیضاوی و زنجشیری و ابن حجر عسقلانی و خطیب خوارزمی  
و سبحستانی و بخاری و محی الدین اعرابی و غیر از ایشان از فضلاء و عرفاء  
و ادباء و فقهاء در هر زمان و در هر مکان و اگر خوف سلطان زمان  
نمیشد اغلب و اکثر ایشان ادعای علم و اقله بودن خودشان را بصواب<sup>ن</sup>  
چهار مذهب ثابت میکردند و اگر خود ایشان در این خیال نبودند تا<sup>بعین</sup>  
و مریدان ایشان اثبات میکردند و التی خطیب الخطباء خوارزم و ابن  
ابو الحدید معتزلی و ابن حجر عسقلانی قیاس نمیشوند بمالک بن انس  
و احمد بن حنبل و محمد بن ادریس و ثعالبی بن ثابت و همچنین سایر فضلاء  
و فقهاء اگر با انصاف ملاحظه شود و تعصب نباشد چه نسبت دارد

علماء متأخرین اهل سنت را بعلماء متقدمین ایشان زیرا که متأخرین  
 زحمتهای و مشقتهای آکسیده اند و مراتب فنون و علوم را دیده اند و در این  
 و مسافرتها مشغول کرده اند و در علوم قرآن و احادیث غور و قوص نموده اند  
 و در تفسیر قرآن و در علم اخلاق چیزها نوشته اند که هیچکدام از  
 صاحبان چهار مذهب نمیتوانستند مثل آنزایا ورنند و تالیف بکنند  
 چنانکه تا بحال از صاحبان مذاهب دیده نشده و صاحبان چهار  
 مذهب هر یک یک چیزی در فتوی نوشته بدون ذکر ادله و برهان  
 از حدیث و قرآن و اما متأخرین پس چه نوشته اند و گفته اند از بزرگان  
 آنها دلیل میآوردند و میخجال خودشان و مطلب نمودار با برهان خیالی  
 ثابت میکنند بلکه اکثر علماء متأخرین از خوارزمیان و غزالیان و غیر  
 از ایشان در هیچکدام از این چهار مذهب نبوده اند و خودشان را  
 اعلم و افضل از آنها میدانستند و فتاوی داده اند و اگر از ایشان  
 مقلد یکی از این چهار مذهب بودند چرا فتوی را بیک از آنها رانست  
 نمیدهد و این بسیار واضح است و هر چند بیکه در زبان میگویند که ما  
 حنفی یا مالکی یا شافعی یا حنبلی هستیم و لکن در باطن خود بر روی خود  
 عمل میکنند و بفتوای صاحبان مذاهب عمل نمیکند و بلکه نمیدانند  
 در واقع مذهب حنفی و یا دیگری در جای خود و در یک کنار مانده

و این مدعی مذهب حنفی خود رأی مستقل در مذهب خود و در رأی خود  
 باقی است و همچنین بعضی علماء شیعه که در ظاهر اظهار میکنند که از  
 مقلد امامان از ذرّیه پیغمبر است و او امامت مذهب بوده و لکن  
 در باطن خود مقلد نیست و بلکه خود رأی و مفتی مستقل و فتوا دهند  
 با استقلال بوده است چنانکه این مطلب واضح میشود از ملاحظه کردن  
 کتاب قانون الاسلام و اساس اسلام حقیقه که در آن در کتاب فتوای  
 امامان را ذکر کرده ام با حادّیث صحیح و فتوای بعضی علماء با آنها  
 موافق و مطابق نیست و صدق این مطلب را آنکس بیسبب میداند که به  
 رساله های بعضی علماء و فتواهای ایشان نظر بکند و یا فتواهای  
 مالک و ابوحنیفه و احمد بن حنبل و شافعی ملاحظه نماید و بعد از  
 آن فتوای علماء اهل این چهار مذهب نظر بکند که در اغلب مسائل  
 با مجتهد خودشان در رأی ضدّند و در فتوا مخالفند و حقیقه آنکه  
 غرض ندارد و با شخصی ضدّ نیست و مقصود حقیق بنیان مطلب واقعی  
 و ذکر حق حقیقه بوده و نشان دادن طریقۀ غمّ است از برای برادران  
 اسلامی و اخوان ایمانی و در ردّ این حقیقه عاجز در دین اسلام و از بین  
 رفتن احکام قرآن است از میان مسلمانان بدون فرق در بین سنی  
 و شیعی و حنبلی و امامی و اصل مطلب طاعت مسلمانان است بخداوند

و بر رسول او چنانکه خداوند در چند آیات شریفه فرموده اَطِيعُوا اللَّهَ و  
 اَطِيعُوا الرَّسُولَ و اطاعت خداوند عمل کردن است با احکام قرآن و  
 ملاحظه نمودن حلال و حرام آن و اطاعت پیغمبر و عمل کردن به  
 فرمایشات او است و فرموده اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ الثَّقَلِیْنِ کِتَابُ اللَّهِ و عَمَّتِ  
 و ایضا فرموده مِثْلَ اَهْلِ بَیْتِی کَمِثْلِ سَفِیْنَةِ نُوْحٍ مَنْ تَمَسَّکَ بِهَا نَجَّوْا  
 تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ و حاصل معنای این دو حدیث شریف اینست که فرموده  
 که من در میان شما مسلمانان دو چیز گران بعد از خود میگذارم یکی کتاب  
 خداوند و دیگری فرمایشات عترت و اولاد من است که هر گاه با آنها چنگ  
 برنید بر ضلالت و گمراهی واقع نمیشوید و مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح  
 است که هر کس با ایشان اطاعت نماید و بر احادیث آنها عمل بکند در نجات  
 خواهد شد و هر که بفرمایشات ایشان اطاعت ننماید در هلاکت است  
 و این دو حدیث در میان علماء اهل سنت و شیعه اتفاق و اجماعی است  
 مثل قرآن ثابت شده پس باید هر مسلمان دیندار و هر مؤمن ایمان مدار  
 باین دو حدیث عمل بکند و دست از اهل بیت پیغمبر خود برندارد و از قرآ  
 عترت آنحضرت اعراض نکند و جمیع اعمال او مطابق قرآن و یا موافق  
 احادیث اهل بیت عترت حضرت رسول الله باشد تا اینکه از عذاب  
 و عقاب در رخ و از هول و خوف قیامت و بروز در امن باشند زیرا

که حق مسلمان نصیحت کردن بر برادران دین خودشان و راه نشان  
 دادن بر اخوان اسلام است و غرض حقیر ذکر معجزه حضرت رسول  
 است در اینجا که از غیب خبر داده و غیب گوئی کرده و از آینده خبر فرمود  
 و بر مردمان اخبار نموده که بعد از من دوازده نفر خلیفه و امام خواهد  
 بود که اول ایشان علی بن ابوطالب و آخر ایشان قائم مهدی است و میگویم  
 که ای مسلمانان این معجزه آنحضرت مثل باقی معجزات آنحضرت است که  
 همه مسلمین آنها را تصدیق کرده اند و بر سائله و حق بودن آن بزرگوار  
 شاهد میآوردند و در مقام احتجاج با خارجه اتمام حجت میکنند پس  
 ما همه مسلمانان این معجزه آنحضرت را باید تصدیق کنیم و انکسائی  
 که آنحضرت ایشان را خلیفه و امام و امیر قرار داده ما نیز با ایشان امام  
 و خلیفه و امیر بگوئیم و مسائل حلال و حرام را از ایشان یاد بگیریم و از  
 ایشان اخذ کنیم و پیغمبر خداوند را و رسول او را راستگو بدانیم و بغیر  
 از ایشان را امام و خلیفه ندانیم و امامت امته را از آنها یان شرعی  
 و طریقه را منحصر با ایشان بدانیم و دیگران را امام و امیر و پیشواخذ  
 نکنیم زیرا که دیگران از اهل بیت آنحضرت و از ذریه آن بزرگوار  
 نیست بعلت اینکه مالک بن انس و نغان بن ثابت و محمد بن ادریس  
 و احمد بن حنبل و امثال ایشان از علماء و فقهاء و مجتهدین از اهل بیت

و ذریه و عمرت آنحضرت نیستند هر چند بیکه هر یک در جای خودش از  
 اجلاء فقهاء و عظاماء علماء و افضل فضلاء زمان خردش بود و در زهد  
 و تقوی مثل ابو ذر بوده است و لکن چون ایشان از نسل آنحضرت نبوده و  
 از انکسان نشدند که پیغمبر نام ایشان و نام پدران ایشان را نشان داده  
 و انکسان را علی بن ابوطالب و اولاد او بیک بیگانه نام محمد  
 قرار داده و چنانکه آنحضرت در این احادیث صحیحه ایشان را مرجع احکام  
 دین و امامان مؤمنین قرار داده و مردمان را با ایشان رجوع کرده  
 در اخذ احکام اسلام و در ذکر کردن حلال و حرام و همچنین حضرت  
 امیر المؤمنین در خطبه دویم کتاب نهج البلاغه در اوصاف ایشان  
 فرموده وَ هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لِحَاءِ أَمْرِهِ وَ عَيْنَةُ عَلَيْهِ وَ مَوْجِلُ حِكْمَتِهِ وَ كَهْفُ  
 كِتَابِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ یعنی اولاد حضرت رسول محل اسرار آنحضرتند و پناهگاه  
 امور دین اویند و صندوق علم اویند و جای نجات و خلاصی احکام  
 اویند و مخزن کتابهای او و کوههای دین اویند تا اینکه فرموده  
 لَا يُقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَلَا يُسَوَّى لَهُمْ مِنْ حِرَّتِ نِعْمَتِهِمْ  
 عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ وَ لَهُمْ حَصَائِرُ حَقِّ الْوَلَايَةِ  
 وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ یعنی قیاس کرده نمیشود بآل محمد از این ائمه  
 هیچکس و برابر نمیشود با ایشان آنکسیکه جاریه شده نعمتهای ایشان

برا و ایشانند اصل دین و ستون یقین بخداوند و بر احکام او بنید  
 و از برای ایشان است خاصه های حق ولایت و خلافت و در باره  
 ایشان است وصیت حضرت رسول در حدیث ثقلین و حدیث سفینه  
 نوح و در ایشان است وراثت آنحضرت در علم و در خلافت و ابن  
 ابوالحدید معتزلی در شرح خود در معنای این کلام گفته اما بودن  
 وصیت حضرت رسول در حق ایشان پس شک نیست در نزد ما  
 جماعت معتزله در اینکه علی وصی حضرت رسول بوده و اگر چه بد  
 این مسئله مخالفت کرده انکسبیکه منسوب شده بعد از آنکه ما قصد  
 نمیکیم بوصیت حضرت رسول در حق ایشان نصرا و خلافت را و قصد  
 میکنیم از وصیت آنحضرت امور دیگر را که شاید آنها اشرف و بزرگتر  
 است از خلافت و اما وراثت ایشان از حضرت رسول پس جماعت اطمینان  
 حل میکنند وراثت را بر وارثه مال و خلافت آنحضرت و ما حل  
 میکنیم آنرا بر وارث بودن ایشان بر علم بغير تمام شد کلام او  
 و ایضا حضرت امیر المؤمنین در خطبه یکصد و چهل و چهارم فرمود  
 بِنَا يَسْتَعْلَى الْهُدَى وَيَسْتَجَلِي الْعَمَى إِنَّ الْأُمَّةَ مِنْ قَرْنَيْهِ غِرِّ سَوَافٍ  
 هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ لَا تَصْلَحُ عَلَى سِوَاهُمْ وَلَا تَصْلَحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ  
 یعنی بوجود ما خواسته میشود هدایت و طلب روشنی از کوری و گمراهی



از غیر درهای آنها نامیده میشود آنکس دزد و در حق اولاد آنحضرت است  
 ایات کرمه قرآن و ایشانند خزینه های خداوند رحمن و اگر گویا بشوند  
 راست میگویند و اگر ساکت شوند کسی نمیتواند سبقت بکند با ایشان  
 و ابن ابوالحدید معتزلی در شرح این خطبه از احادیث پیغمبر خود بابت  
 چهار حدیث در فضایل حضرت امیر المؤمنین از مؤثنین علماء اهل  
 سنت روایت کرده و آخر آن احادیث اینست که از ابواسحاق ثعلبی در  
 تفسیر قرآن روایت کرده که وقتی که حضرت رسول از جنگ خنین برگشت  
 و سوره اذا جاء نصر الله والفتح نازل شد آنحضرت بسیار ذکر سبحان  
 الله واستغفر والله میگفت و بعد از آن فرمود یا علی هر آینه آمد  
 آنچه خداوند بمن وعده فرموده بود از فتح و داخل شدن مردمان  
 فوج فوج بدین خداوند و بنیست احدی حق بمقام من از تواضعه  
 اینکه تواضعه مقدم بودی در اسلام و دیگر نزد بیکر بودی از همه  
 بمن و دیگر تو دامادی بمن و در خانه تو است سیده زنان عالمیان  
 و قبل از این پدر تو ابوطالب در حق من خوبها نموده در وقت نازل  
 شدن قرآن و من جویم که آنها را مراعات نمایم در حق اولاد ابوطالب  
 تمام شد کلام او و چنانکه در این خطبه ها حضرت امیر المؤمنین  
 اولاد حضرت رسول را تعریف و توصیف کرده همین طور ابن ابوالحدید

در حق ایشان احادیث نقل کرده و بر افضل بودن ایشان اقرار نموده  
 پس خطبه ع امیر المؤمنین با احادیث حضرت رسول موافق است در  
 فضیلت اولاد حضرت رسول و همچنین با اقرار ابن ابوالحدید و چنانکه  
 حضرت رسول در خبر دادن از غیب و در معجزات غیب گوئی خود از  
 اولاد خودش و از افضل بودن ایشان خبر داده و همچنین خداوند در  
 قرآن بر وجوب دوست داشتن ایشان را بمرمان خبر داده و در سوره  
 سوری فرموده **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ** یعنی  
 یا محمد بسلامتان بگو که من از شما اجر رسالت نمیخواهم مگر دوست داشتن  
 شما بعد از من اقربای من و در مسند امام احمد بن حنبل بسند خود از  
 عباس روایت کرده که وقتی که این آیه نازل شد عرض کردند یا رسول  
 اقربای تو کدام اشخاص است که بما واجب شد دوستی ایشان فرمود  
 علی و فاطمه و اولاد ایشان است و ایضا در جزو ششم صحیح بخاری از  
 سعید بن جبیر روایت کرده مراد از این آیه اولاد حضرت رسول است  
 و در صحیح مسلم در جزو پنجم از ابن عباس روایت کرده که از او سؤال کردند  
 از این آیه گفت اقربای اولاد آنحضرت است و مثل اینهاست احادیث  
 دیگر در این معنی و چنانکه دوستی ایشان را خداوند واجب کرده  
 همچنین اخذ کردن مسائل حلال و حرام را و احکام اسلام را از ایشان

واجب فرموده چنانکه در سوره نحل و انبیاء فرموده فَاسْئَلُوا اَهْلَ  
 الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی پس سؤال نمائید احکام دین اسلام را از  
 اهل ذکر هر گاه شما علم نداشته باشید و جناب حافظ محمد بن هوشیار  
 شیرازی در تفسیر خود که از دوازده تفسیر اهل سنت از اخراج کفر  
 در این آیه روایت نموده که فراد از اهل ذکر اهل بیت رسالت و معدن  
 نبوت و مختلف ملائکه است و قسم بخداوند که مؤمن را مؤمن نماید  
 نکرده مگر از برای کرامت امیر المؤمنین علی بن ابوطالب پس از این آیات  
 شریفه و از این احادیث صحیحه و از این خطبه ها که امیر المؤمنین واضح  
 شد امام بودن علی و اولاد او و خلیفه بودن خودش و وجوب دانستن  
 مسلمانان ایشان را و واجب شدن سؤال احکام دین از ایشان و  
 اعلم بودن ایشان از دیگران و افضل شدن از جمیع صحابه و مسلمین  
 پس بنا بر این احادیث و آیات باید مسلمانان اهل بیت و اولاد حضرت  
 رسول را بدیگران مقدم بدانند و احکام را از ایشان اخذ نمایند  
 و حکم حلال و حرام را از ایشان سؤال بکنند چنانکه خداوند فرمود  
 و اگر کسی با وجود ایشان از دیگران احکام اسلام را یاد بگیرد و بغیر  
 از ایشان تقلید بکند پس آنکس بفرماید قرآن در آیه هودت تقریباً  
 و در آیه فاسئلوا اهل الذکر عمل نکرده و باجادیث مذکوره سابقه

دوست

اعتقاد ننموده و مجدّدیت ثقلین و سفینه نوح ازغان نکرده و بفراش  
 امیرالمؤمنین در خطبه مزبوره انقیاد ننموده و یک مرتبه از واجبات  
 قرآن و از او امر حضرت رسول و امیرالمؤمنین اعراض کرده و این بخورقاً  
 و این نوع کردار اشتباه محض و محض اشتباه است اگر عقائد بوده باشد  
 و مسلمان نباید احکام دین خود را از فرمایش خداوند و از قول رسول او  
 اخذ بنماید و هر کسی را که خداوند و رسول او تعیین بکند از برای اخذ  
 احکام او را مقدم بر دیگران نماید و خود مسلمانان از خود شریکای  
 و خیال و گمان اختراع نکند و در اشتباه نماند و در دین خداوند و در  
 شریعت پیغمبر خود شمساحه نکند و دین را سهل نداند و در دین اسلام  
 و در حلال و حرام آن اهلای و سستی ننماید زیرا که امروز دنیا و فرزند  
 قیامت و محاکمه حلال و حرام و سؤال از احکام اسلام است و مراد حقیر  
 اظهار نصیحت بر برادران دین و بر اخوان مؤمنین است و بغیر از این  
 غرض ندارد و صاحب غرض شخصی و دنیاوی در دوزخ است و عقاد  
 کننده در اسفل سافلین و با منافقان و با دشمنان پیغمبر و اولیاء خدا  
 مشهور خواهد شد و اگر کسی بگوید که من فرمایشات اهل بیت و  
 عترت و اولاد حضرت رسول را نمی دانم و از بیانات ایشان در حلال  
 و حرام و در احکام اسلام خبر ندارم پس در جواب او گفته میشود که

فرمایش ایشان در جمیع مسائل از اصول دین و فروع آن در کتب اربعه  
 است که صحیح ترین کتب احکام اسلام است و معتبرترین کتب مؤلفین  
 علماء اسلام بوده که عبارت باشد از کتاب کافیه شیخ محمد بن یعقوب کلینی  
 و کتاب فقیه محمد بن علی بن بابویه قمی و کتاب تهذیب و استبصار شیخ  
 محمد بن حسن طوسی است و این سه نفر از علماء اعلام اسلامند و در  
 میان اهل سنت و شیعه معروفند و در کتابهای رجال طرفین مذکورند  
 و جامعتر از این کتب اربعه کتاب وافی ملا محسن فیض کاشانی و کتاب مسائل  
 شیخ محمد بن حرّ عاملی است که هر یک از این دو کتاب جمع کننده است کتب<sup>بعده</sup>  
 سابقه را و بلکه زیاد تر از آنها را و اگر کسی سواد عربی داشته باشد و<sup>توجه</sup>  
 فهمیدن احادیث را دارا شود دیگر محتاج بکسی دیگر و بر مجتهد غیر از  
 ایشان ندارد و اگر سواد عربی نداشته باشد پس رجوع نماید بدو جلد  
 قانون اسلام که حقیر چند سال قبل از این آنها را از کتب اربعه و از این دو  
 کتاب مذکور جمع کرده و بفارسی ایات و احادیث را ترجمه نموده و از  
 برای برادران اسلامی فهمیدن احکام اسلام را سهل و آسان نموده  
 و از آنها مختصر در اساس اسلام حقیر نیز ذکر شده و اگر کسی با سواد  
 بخواند که از تفسیر قرآن با احادیث امامان از اولاد حضرت رسول  
 با خبر شود پس رجوع نماید بر تفسیر برهان سید هاشم بحرانی که در آن

تفسیر ذکر کرده احادیث اهل بیت را و احادیث اهل سنت را و مثل  
 اندست تفسیر مجمع البیان طبرسی و اگر فقط اکتفاء بکند بر احادیث اهل  
 بیت پیغمبر رجوع نماید بر تفسیر صافه کاشانی و اگر سواد عربی نداشته  
 باشد رجوع بکند بر تفسیر ملا فتح الله که منہج الصادقین و یا مختصر است  
 و همه اینها طبع شده و اینها صحیح ترین تفسیرهاست از علماء شیعه  
 زیرا که در احادیث صحیحہ از حضرت رسول روایت کرده اند که فرموده  
 هر کس قرآن را بار آری خود تفسیر بکند پس انکس جای خودش را در دوزخ  
 آید بکند و این صاحبان تفسیرها خودشان این نحو احادیث را ذکر کرده اند  
 در اول کتاب تفسیر خودشان و لا بد آنچه در این تفسیرهاست احادیث  
 اهل بیت است در تفسیر آیات قرآن و اما آنچه در تفسیرهای علماء اهل  
 سنت است پس در آنها بسیار اشتباهات است و تفسیر بار آری در آنها  
 زیاد تراست زیرا که صاحب تفسیرهای اهل سنت آن احادیث را ندیده اند  
 که پیغمبر در تفسیر کردن قرآن چه فرموده و علاوه در احادیث کتاب اهل  
 سنت حدیث دروغ و جعلی واقع شده و صاحبان کتاب حدیث ندانند  
 چنانکه در صحیح بخاری و در صحیح مسلم با سند خودشان از عمر بن عباس  
 روایت کرده اند که گفت از پیغمبر شنیدم فرمود که اولاد ابوطالب از  
 جعفر و عقیل و علی دوست من نیستند و دوست من خداوند و صالح

مؤمنین است و کربسی از حریر بن عثمان روایت کرده که پیغمبر فرمود  
 که علی آنکس است که حرامهای پیغمبر را حلال کرده تا اینکه ترسیده میشود  
 که حکمهای او را نسخ کند و یحیی بن صالح بر ابوطاحی گفت که چرا از حریر  
 بن عثمان حدیث روایت نمیکنی ابوطاحی گفت روزی در نزد حریر  
 بودم مکتوبی بمن داد که آن را روایت نمایم و در آن نوشته بود که حدیث  
 نقل کرد بمن فلان از فلان که پیغمبر در نزد وفات خود وصیت کرد  
 که دست علی بن ابوطالب را قطع نکنید و در نسخ از عروه بن زبیر  
 نقل کرده که گفت که عایشه بمن نقل کرد که در خدمت پیغمبر بودم که ناگاه  
 علی و عباس را آمدند آنحضرت فرمود ای عایشه این دو نفر در غیر  
 من از دنیا میروند و ایضا زهری از عروه روایت کرده که عایشه بمن  
 گفت که روزی در خدمت پیغمبر بودم ناگاه علی و عباس عم آنحضرت را آمدند  
 آنحضرت فرمود ای عایشه اگر دوست داری که دو نفر از اهل دوزخ را بدی  
 باشی نظر کن بر این دو نفر که میآیند و نظر کردم علی و عباس را دیدم و از  
 امثال این احادیث دروغ در کتب علماء اهل سنت بسیار است و بر  
 بعض آنها فاضل کامل ابن ابوالحدید اشاره کرده و بر بعض دیگر مدائنی و  
 ابن عوفه در تاریخ خود و صاحب قاموس و سفر السعاده و امام صفه  
 در درر منقط اشاره کرده اند چنانکه در کتاب طریق حقی کلمات ایشان را

کتاب افتراء بوردن اکثر احادیث اهل سنت

۱۴۹

نقل کردم و ابن ابوالحدید در شرح نهج البلاغه بعد از ذکر جمله از اخبار  
دروغ از امام محمد بن شعبه نقل کرده که او فرموده که نه قسمت احادیث  
دروغ است و ایضا از محدث فاضل امام دارقطنی نقل کرده که او  
فرموده که حدیث صحیح مثل موی سفید است در بدن گاو سیاه تمام شد  
کلام او و صدق فرموده امام محمد بن شعبه و امام دارقطنی از کتاب  
احداث عالم فاضل کامل علی بن محمد بن ابوالسیف مدائنی معلوم میشود  
و ابن ابوالحدید کلمات او را در جزو یازدهم شرح نهج البلاغه نقل  
کرده و حقیق فرمایشات او را در اول طریق حق ذکر کردم پس شهادت  
این دو نفر موثقی که امام محمد بن بوده اند کافی است در دروغ بودن  
نه قسمت از احادیث اهل سنت و هر کسی که در جنک جل و صغیر و  
نهران با حضرت امیر المؤمنین جنک کرده و بلکه با امیر المؤمنین اعان  
نکرده و در خدمت او حاضر نبوده پس احادیث او دروغ بوده از  
عمر بن عاص و ابوهریره و انس بن مالک و سعد و قاص و عبد الله بن  
عمر و امثال آنها چه احادیث آنها در فضائل خلفاء ثلاثه باشد و یا  
در مسائل و احکام اسلام شود زیرا که کسی که با خلیفه پیغمبر و با امام  
زمان خود جنک بکند و یا با و اعانت نکند و در خدمت او حاضر  
نشود و یا دشمنان او جنک نماید البته انکس فاسق و بدون تدبیر

و حدیث او بدون اعتبار و دروغ خواهد بود زیرا که کدام یکی از  
 معاصی بالاتر از جنک با امام و خلیفه پیغمبر خواهد شد و یا عدم  
 نصرت با او پیشود و خیر فاسق با صراحتیه **اِنَّ جَانِکُمْ فاسِقٌ مُّرِدٌّ**  
 است و لکن اغلب علماء اهل سنت انکسار از شناخته و انهارا عادل  
 و موثق دانسته اند. و اشتباهها خیرها انهارا نقل کرده اند چنانکه  
 فاضل مدائینی در کتاب احداث بیان نموده با وجود آنکه اکثر صحابه  
 منافق بوده اند و قرآن شهادت بر نفاق آنها دارد و در چند آیات  
 منافقین است و یک سوره قرآن سوره منافقین بوده و این منافقین از  
 یهود و نصاری نیستند و بلکه از مسلمانان و از صحابه بوده اند و در  
 آیه قرآن **وَمَنْ یُرِدْ عَنِ دینِهِ** وارد است و مرتد شوندگان از  
 صحابه است بدلیل خطاب **فَیَنْکُمُ** پس باخبار اکثر ایشان نباید خط  
 جمع شد و اگر همه اصحاب آنحضرت را ما مسلمانان صحیح بدانیم یا اقرا  
 مخالف میشویم و چقدر جنگها و خونریزها در جمل و صفین نهرو  
 شد و اکثر ایشان صحابه و جمعی از ایشان از تابعین بودند و مگر مغویه  
 و عمر و عاص و جبین مسلم و ابو عور سلوی و ابو موسی از صحابه نبودند  
 پس چنانکه فاضل امام شعبه فاضل دارقطنی فرمودند نه قسمت احداث  
 اهل سنت در هر نوع دروغ و جمیع اخبار فضائل خلفاء اقرء و کذب

است چنانکه مداینی فرموده و اما احادیث حضرت امام محمد باقر  
 و امام جعفر صادق که در احکام اسلام و در حلال و حرام وارد شده و  
 راویان موثقین که از صحابه و تابعین نبوده اند آن احادیث را روایت  
 کرده اند و حضرت باقر صادق نیز از پدران خودشان نقل کرده اند  
 پس همه آنها صحیح و صدق است زیرا که راوی آنها از پیغمبر و اولاد خود  
 پیغمبر و تصدیق شدگان امخضرتند و ناقل از ایشان موثقین شیعیان  
 امیر المؤمنین و اولاد اویند و آن احادیث در کتب اربعه مذکوره و در  
 وافیه و وسائل است پس اگر کسی بدون غرض نباشد و در خیال  
 دیانت و دینداری و حقشناسی شود و عناد را بکار بگذارد حتی  
 مطلب برای او واضح میشود و قرآن و احادیث اهل بیت پیغمبر در  
 مسئله کفایت میکند پس ای برادران اسلامی ای خوان ایمانی بیایید  
 ما مسلمانان برای یهود و نصاری جواب حاضر میکنیم که آنها میگویند  
 که پیغمبر شما در کدام یکی از این مذاهب بوده و چه مذهب داشته ایا  
 حنفی و یا مالکی و یا حنبلی و یا شافعی و یا جعفری و یا در غیر از اینها بود  
 و ایا پیغمبر حق بودن یکی از اینها را بیان کرده یا نه و ایا پیغمبر شما این  
 اختلاف را در میان مسلمانان انداخته و یا شما از خودتان چند  
 مذهب ساخته و اینها را صحیح خیال کردید و چرا پیغمبر شما مذ

حق را بعد از خودش و بلکه مذهب خود را اثبات بیاورد نکرده پس باید مسلمانان  
 و علماء ایشان جواب دیگران بگویند و یک مذهب مخصوص را معین نمایند  
 و در مقام جواب خارجیان عاجز نمانند و در دحقیر مؤلف این مختصر  
 اینست و حاضر کردن جواب یهود و نصاری و دهری و طبیعی است و غیر  
 دیگر ندارد پس در جواب آنها حقیر میگوید که مذهب پیغمبر ما معناه  
 آیات قرآن و فرمایشات خودش است که اهل بیت و اولاد و عترت او  
 آن فرمایشات او را روایت میکنند آن عترت و اهل بیت که آنها را در  
 یکصد و هشت حدیث سابق نشان داده و فاضل کامل این بطریق در  
 کتاب مستدرک بیست طریق از آنها را صحیح دانسته و علماء شیعه  
 همه آن احادیث را صحیح میدانند و آن مذهبیکه حق بودن آن را بیا  
 نشان داده اینست که فرموده که من بعد از خودم در میان مسلمانان  
 دو چیز ثقیل میگزارم که اگر با آنها چنگ بزنید بضلالت واقع میشوید  
 و آنها کتاب خداوند و عترت و اولاد و اهل بیت من است و فرموده  
 مثل اهل بیت من مثل سفینه نوح است که هر کس چنگ بزند با ایشان  
 در نجات خواهد شد و هر که مخالف فرمایشات ایشان را بکند هلاک  
 خواهد گشت و این احادیث و این مضامین در میان اهل سنت و  
 شیعه متواتر است و منکر این احادیث و این مضمون معاند و منکر

ضروریات است و همه علماء اسلام از سنی و شیعی این احادیث را قبول  
 کرده اند و از پیغمبر خودشان روایت کرده اند و کسبی از اهل اسلام در  
 هیچ زمان منکر حدیث ثقلین و حدیث سفینه نوح نشده و بعد از  
 نبوت اینها و واضح شدن چنگ زدن بر اولاد و عترت آنحضرت  
 پس مذهب آنحضرت و شریعت و طریقه آن بزرگوار معلوم خواهد  
 شد و بلکه معلوم است زیرا که در بیانات و فرمایشات و در احادیث  
 اهل بیت آنحضرت اختلاف نیست و هر کدام از ایشان يك فتوی  
 نداده و رأی مخصوص ندارد و همه ایشان فرمایشات خودشان را بر  
 پدران خود و او نیز بر رسول الله نسبت میدهند و فرموده اند که حدیث  
 ما حدیث جد ما پیغمبر است و هر چه ما در احکام اسلام میگوئیم از جد  
 خودمان نقل میکنیم و احادیث در این مضمون بسیار است و در کتاب  
 قضاء و سائل مذکور است و اما سائر علماء و فقهاء از مالک بن انس  
 و نفعان بن ثابت و محمد درین سافعی و احمد بن حنبل و غیر از ایشان از  
 فضلاء پس اغلب فتوای آنها بارای وطن و اجتهاد و قیاسات است  
 چنانکه از برای عرفاء معلوم است و از این جهت اختلافات زیاد  
 در بین رأی و اجتهاد هر یک از آنها واقع و هر کدام يك رأی و يك  
 مذهب مخصوص دارد و مسلمانان فرقه های متعدده شده اند و اهل

هر مذهب دیگر را بمخطا نسبت میدهد و هر کسی بیک مذهب تقلید  
 کرده و در احادیث صحیحه اهل بیت و عمرت رسول الله اختلاف نیست  
 و اندک اختلافی اگر پیدا شود علاج آنرا نیز بیان فرموده اند که در مورد  
 اختلاف احادیث رجوع بکنید بکتاب خداوند و بر حدیث موثقین  
 راویان و بحدیث جمع علیه و با وجود این علاج در تعارض احادیث  
 یک مرتبه اختلاف برداشته میشود چنانکه در کتاب ساس الاسلام  
 و دو جلد قانون الاسلام حقیر بیان شده و اختلاف رفع گردیده و  
 بالجملة حضرت رسول الله در یکصد و هشت احادیث سابقه خبر از  
 غیب داده و در غیب گوئی معجزه اظهار کرده که بعد از آنحضرت دوازده  
 امام و خلیفه از اهل بیت و عمرت او خواهد شد که اول ایشان علی بن  
 ابوطالب و یازده نفر از اولاد او آیند و آخر ایشان قائم مهدی است  
 و این معجزه مثل سایر معجزات غیب گوئی آنحضرت است و چنانکه سایر  
 معجزات آن بزرگوار را ما مسلمانان قبول کرده ایم و در آنها اختلاف  
 نداریم پس باید در این معجزه نیز اختلاف نداشته باشیم و خبر دادن  
 آنحضرت را از غیب و فرموده آن بزرگوار را که بعد از من دوازده  
 امام و خلیفه از عمرت و اهل بیت من خواهد شد قبول نمایم و اطاعت  
 داشته باشیم و منکر معجزه او و محقق کننده آن نشویم و همه معجزات

پیغمبر خودمان را برای اهل دیان و برخارج از اسلامیان نقل نمائیم  
 و با این معجزات پیغمبر بودن او را اثبات بکنیم نه اینکه خودمان آنها را  
 قبول نکنیم و یا بعض آنها را قبول نمائیم و بعض دیگر را منکر شویم و یا از  
 جهت غرض و طلب ریاست و مال دنیا از بعض از آنها را چشم پوشیم  
 و حال اینکه در این معجزه یکصد و هشتاد حدیث است و در سائر  
 معجزات غیب گوئی آنحضرت اینقدر احادیث نیست و در این معجزه  
 اتفاق و اجماع فریقین است و در اغلب معجزات آنحضرت اتفاق و اجماع  
 دو فرقه نشده و معجزه واضحتر از این چه میشود که فرمود که بعد از  
 او دوازده امام خواهد آمد که آخر ایشان حضرت مهدی قائم است  
 و نامهای ایشان را بیان فرماید و معجزه غیب گوئی و خبر دادن از  
 غیب زیادتر از این چه خواهد شد و چنانکه حضرت رسول الله ص  
 در چند مورد خبر از غیب داده و همچنین حضرت امیر المؤمنین در  
 چندین مورد خبر داده از غیبهها و از اینها چنانکه در چند خطبه  
 کتاب نهج البلاغه از غیب خبر داده از آنجمله در خطبه نود و دوم  
 فرموده فَاَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا أَسْأَلُ  
 عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِهِ یعنی پس سوال  
 بکنید از من قبل از آنکه مرا نیابید پس سو کنید یاد میکنم بخداوند بیکه

مرگ من در دست قدرت او است سؤال نمیکند از من از چیزی که  
 در میان شما و قیامت است مگر آنکه من خبر میدهم شما از آن  
 چیز و ابن ابوالحدید معتزله در شرح این کلام گفته بدرستی که امیر  
 المؤمنین هرینه قسم یاد کرده بخداوند بیکه نفس آنحضرت در دست  
 قدرت او است که مردمان سؤال نمیکند از چیزی حادث میشود  
 از حالا تا بروز قیامت مگر اینکه خبر بدهد بانها از آن چیز بیکه سؤال  
 میکنند تا اینکه گفته و این ادعا از آنحضرت ادعای خداوند بود  
 و ادعای پیغمبر شدن او نیست و لکن او همیشه میفرمود که بدرستی که  
 حضرت رسول الله اینها را با او خبر داده است و هرینه بنا بر این  
 معتزله امتحان کردیم خبر دادن او را از چیزها پس ما یا فقیه آن خبرها  
 موافق آنچه فرموده بود پس ما دلیل آوردیم موافق شدن آن خبرها  
 بصدق این ادعائی که در این خطبه بیان فرموده مثل خبر دادن  
 آنحضرت از آن ضربتی که بر سرش رسد و ریش او از خون آنحضرت  
 شود و خبر دادن او از کشته شدن پسرش حسین و آنچه بر سرش  
 حسین فرمود در وقت عبور او از کربلا بصفین و خبر دادن بساطنة  
 کردن معاویه بعد از او و خبر دادن از حجاج بن یوسف و از یوسف بن  
 عمر حاکمان کوفه و خبر دادن او از خوارج در نهران و خبر دادن او

اصحاب خودش که چند نفر از ایشان شهید شده و از خوارج چند نفر میگرفتند و خبر دادن او باصحاب خود که کلاً بکلی از ایشان را میکشند و کدام را بدار میکشند و خبر دادن او بکس کردن خود با جماعت ناکین که اهل جل و باجماعت فاسقین که اهل صفتین و با طایفه مارقین که اهل نهر بودند و خبر دادن او بعد از آنکه اینک از کوفه میانید برای مدد و نصرت او در وقت رفتن او بجنک جل و خبر دادن او از خباثت و بدین بودن عبدالله بن زبیر و مصلوب بودن در آخرش و خبر دادن او از هلاکت شهر بصره بیک نفر با غرق شدن در آب و بیک نفر حرایب آن با طایفه زنج و خبر دادن او از ریاست چند نفر از اولاد خودش در طبرستان مثل حسن بن علی ملقب بناصر کبیر و حسن بن زید ملقب بداعی کبیر و غیر از این دو نفر که در حق ایشان فرمود که از برای آل محمد در طالقان هر اینه یک خزینه است و زود میشود از اظا هر میکند خداوند زمانیکه بخواهد و ایشان با اذن خداوند قیام میکند و مردمان را بدین خداوند دعوت مینمایند و خبر دادن او از ظاهرش شدن علمهای سیاه از خراسان و نشان دادن چند از آنها را که آمدند و سلطنت بنی امیه برداشتند و بر سلطنت بنی عباس دعوت کردند و خبر دادن او

از گذشته شدن نفس نکیه در مدینه که محمد بن عبدالله محض باشد  
 و فرموده او که او را در نزد سنگهای زیت میکشند و خردان  
 او از غلبه کردن برادر او ابراهیم و کشته شدن او بعد از غلبه  
 کردن او و اینکه او با تیر کشته میشود و خردان او از کشته شدن  
 فح و در حق آنها فرمود که ایشان از جمله خوبان اهل زمین است و  
 خردان او از حاکم علوی در زمین مغرب و خردان او از اهل  
 شدن صاحب قیروان که عبدالله محمد باشد که از اولاد اسمعیل  
 پسر امام جعفر صادق است و خردان او از آل بویه که فرمود خارج  
 میشود از دین او از صیاد که سلطنت میکنند و ایشان عباد  
 الدوله و رکن الدوله و مغرب الدوله اولاد بویه که صید کنند ما  
 بود و فرمود که ایشان بریاست میرسند و بر بغداد صاحب میشوند  
 و خلیفه عزل میکنند و مدت سلطنت ایشان را خرداده بود  
 و اینچنان شد و خردان عبدالله بن عباس که با اولاد او سلطنت  
 بنی امیه خواهد رسید تا اینکه ابن ابوالحدید گفته و بسیار است  
 خردان انحضرت از غیبهاست که جاری میشود در این مجراها از آن  
 خبرهاست که هر گاه همه آنها را بشماریم هر اینه بسیار دفته را بر  
 میکنیم و کتابهای تواریخ و احوالات سیر و سلوک صحابه مشتعل است

بر اخبارات غیب گوئی و خبر دادن او از غیب را تمام شد کلام او  
 و چنانکه ابن ابوالحدید گفته راست است که خبر دادن آنحضرت از غیب  
 بسیار است و حد آنها بی شمار است و علماء شیعه زیاد تر از علماء  
 اهل سنت روایت کرده اند و لکن ابن ابوالحدید میگوید که اینها را  
 پیغمبر با و فرموده بود حقیر میگوید بسیار خوب پس چطور شد در  
 مدّت چهل سال این همه اخبارات غیب را و اصلاً فراموش نکرده و  
 از برای او ابداً سهو و نسیان عارض نشده آیا او از سهو و فراموشی  
 معصوم بوده که این همه غیب گوئی کرده و چرا دیگران از صحابه این  
 هنر و این حفظ را نداشته اند و چرا حضرت رسول با صحابا بگوش  
 این غیب را نگفته و بد دیگران اینها را یاد نداده و غیر از او را باین <sup>اسرار</sup>  
 عالم نهموده و این خصوصیت در امیر المؤمنین برای چه است و جهت  
 این چه شده پس باید مرد مسلمانان فکر بکند و تأمل نماید و در دین  
 خودش با بصیرت باشد و دین را بدینا نفروشد و از برای دنیا از  
 آخرت خودش دست نکشد و از اخبارات غیب گوئی آنحضرت معلوم  
 میشود که آنحضرت بمحضرت رسول الله محرم و صاحب سر بوده و  
 معلومات پیغمبر در نزد او بوده است و فاضل کامل صدر <sup>الخطب</sup> الامم <sup>که</sup>  
 خطباء خوارزم موقرین احد در کتاب مناقب بسند صحیح روایت کرده

حضرت رسول فرمود زما اینکه من در شب معراج با سمان رفتم و از سمان  
 بسدره المنتهی رسیدم خداوند فرمود ای محمد مردمان را امتحان  
 کردی پس کلام یکی از ایشان مطیعتر است بتو عرض کردم خداوند اعلیٰ  
 همه مردمان مطیعتر بوده بمن فرمود صدق گفتی و ایاز برای خودت  
 خلیفه قرار دادی که از تو آداء بکند و احکام مرا بر بندگان خودم <sup>تعالیم</sup>  
 بکند عرض کردم خداوند خودت خلیفه مرا تعیین فرما خداوند فرمود  
 ای محمد من اختیار کردم علی را برای تو خلیفه و تو نیز او را از برای خودت  
 خلیفه احد بکن و او را وصی خودت قرار بده و علم و حلم خود را با او تسلیم  
 بکن و او حقا امیر المؤمنین است قبل از این کسی امیر المؤمنین نشده و بعد  
 از این بر کسی نخواهد شد ای محمد علی علم هدایت است و امام انکس  
 است که بمن اطاعت بکند و علی نور اولیاء منست و او است کلمه <sup>من</sup>  
 بر پر هیز کاران لازم کرده ام هر که او را دوست بدارد مرادوست <sup>دا</sup>  
 و هر که او را دشمن بدارد مرادشمن داشته پس بشارت بده بعلی بر آنچه  
 در حق او قرار داده ام عرض کردم خداوند بشارت میدهم و عرض  
 کردم خداوند بقلب و جلا و بده و بهار او را ایمان قرار دهی فرمود  
 اینها را در حق او قرار دادم مگر اینکه من مخصوص میکنم او را بر یک  
 ابتلائی که احدی را از اولیاء خودم مبتلا نکرده ام عرض کردم خداوند

علی برادر منست و مصاحب مخصوص من بوده فرمود هر آینه در علم  
 گذاشته است که علی مبتلاء و امتحان شده خواهد شد و مردمان را  
 با او امتحان خواهد نمود و اگر علی بنده گان مخصوص من و اولیاء من  
 شناخته نمیشدند و دوست داران پیغمبران معروف نشده بودند  
 و این حدیث را ایضاً شیخ ثقه محمد بن عباس بن ماهیار در تفسیر  
 خودش با سند اخطب خطباء روایت کرده و ایضاً شیخ طوسی بسند  
 دیگر از غالب جهنی روایت کرده تا با خود را در این حدیث محمد  
 بن مالک گفت که بجدت علی بن موسی الرضا رسیدم و آنحضرت نیز  
 این حدیث را بمن روایت کرد از حضرت رسول و ایضاً شیخ طوسی از  
 عمر بن علی بن ابوطالب روایت کرده پس این حدیث را علماء فریقین<sup>روایت</sup>  
 کرده اند و حکم بصحمت این حدیث فرموده اند پس از این معلوم میشود  
 که خلافت و وصی بودن امیر المؤمنین از جانب خداوند و از رسول او<sup>است</sup>  
 و اینکه لقب امیر المؤمنین از برای غیر او جایز نیست و اینکه او علامت  
 هدایت و امام است بر هر کسبیکه مطیع خداوند و رسول او باشد و<sup>سکه</sup>  
 او نور اولیاء خداوند و کلمه تقوی است پس قتیکه اما وقت خلافت  
 و وصی بودن او از خداوند و از رسول او شد با صراحت احادیث  
 فریقین و نص علماء طرفین دیگر چه جای شک و شبهه است از

برای مسلمانان در خلافت و امامت او و آیا از برای مسلمین و اصحاب پیغمبر  
 جایز میشود که با وجود او دیگر را خلیفه قرار بدهند و حال آنکه خداوند  
 در سوره احزاب فرموده **وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مَوْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ  
 أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ  
 ضَلَالًا مُّبِينًا** یعنی از برای مؤمن و زن مؤمنه جایز نیست اختیار و  
 مختار شدن در امورات خودشان در وقتیکه خداوند و رسول او  
 حکم کند در امری از موردین ایشان و هر که بعد از حکم کردن خداوند  
 و پیغمبر او در چیزی **مَعْصِيَتِ** خداوند و رسول او نماید پس هر آنکه در  
 ضلالت واضح واقع شده **وَضَالٌّ كَرِيمٌ** است و ایضا در سوره  
 فضض فرموده **وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ  
 اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ** یعنی ای محمد خالق تو خلق میکند آنچه را که  
 میخواهد و اختیار مینماید **مَخْلَافَةَ** و امامت و رسالت هر آن کسی را  
 که میداند و از برای مردمان در خلقت و خلافت و امامت اختیار  
 نیست و خداوند منزه و اعلیٰ تر است از اینکه مردمان در قرارداد  
 و خلق کردن خداوند با او شریک باشند و چنانکه در خلق کردن خداوند  
 کسی شریک او نخواهد شد و همچنین در اختیار کردن او کسی را  
 بر رسالت و امامت و خلافت کسی با او شریک نمیشود و این دو آیه کفایت

میکند در بطلان رأی و اختیار و تعیین مردمان در امر خلافت و امامت  
 چنانکه در امر خلافت و رسالت ممکن نیست پس این آیات دلیل واضح است  
 در اینکه خلافت را باید خداوند قرار دهد در سوال او کسی را تعیین نماید  
 و در احادیث سابقه خداوند در شب معراج علی را امیر المؤمنین و خلیفه  
 رسول خودش قرار داده و پیغمبر نیز چنین فرموده چنانکه احادیث از طریق  
 اهل سنت و شیعه ذکر شد و در فضائل و مناقب و معجزات امیر المؤمنین  
 طرفین و محدثین فریقین و علماء جانبین چقدر کتابها نوشته اند و چه  
 مقدار روایات نقل کرده اند و ابن ابوالحدید در شرح خود گفته و اما  
 فضائل امیر المؤمنین پس آنها همراسته رسید در بزرگی و جلالت و در  
 انتشار و اشتها رجای بلندی که غیب شده متعرض شدن بندگان  
 آنها و بیان کردن تفضیل آنها تمام شد کلام او و از این جهت عبد  
 الباقی فندی گفته **وَلَوْ أَنَّ الْأَقْلَامَ كُلَّ نَبَاتٍ وَمِیَاهُ الْبَحَارِ بِكِرْوَاتٍ**  
**ضَمْنَ تَحَا الْخَمْرُ مِنْ خَارِقَاتٍ وَتَضِیْقُ الْأَرْقَامُ عَنْ مَعْجَزَاتٍ لَكَ يَا**  
**مَنْ إِلَهِ رَدَّتْ ذَكَرٌ یَعْنِ** اگر تمامی درختها قلم شود و آب دریاها مرکب  
 کرد معجزات و خارق عادات آنحضرت را نمیتواند بنویسند و  
 ابن ابوالحدید نیز در این معنی گفته **فَلَوْ أَنَّ مَاءَ الْأَبْحَرِ السَّبْعَةِ الَّتِي**  
**خُلِقَ مِنْهَا دُرٌّ وَالسَّمَوَاتُ كَأَغْدٍ وَاشْتَجَارَ خَلْقُ اللَّهِ أَقْلَامًا كَاتِبَةً**

و در مقام  
رسول او

جودات

إِذِ انْحَطَّ أَفْنَاهُمْ عَادَتْ عَوَائِدُ تَاخِرُ قَصِيدُهُ وَتَرْجَمُهُ اشْعَارُ ابْنِ ابُو الْحَدِيدِ  
 عَمَّا سَقَلِيضَانَ بِفَارِسِي نَظْمِ كَرَمِهِ اشْتِجَارُ شَوْنَدَارِ قَلَمٍ وَبِحَرَمِ مَدَادِشِ اَزْدِ  
 دُو صَدَقَلَزَمٍ وَجَمُونَ فَرَاتٍ وَانْكَ زَاوَلُ تَابَا بَدِ جَلْمِ نَكَارِنْدِ اَزْ صَدِ كِي  
 اَوْصَانِ نَكْبَدِ بَصَفَاتِهِ تَاخِرُ وَجِنَانِكِهِ فَرِيقِينَ بِرِ مَعْجَرَاتِ وَخَوَافِ  
 امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ اَقْرَارِ كَرَمِهِ وَانْهَارِ اَزْ اَزْدِ تَرَا اَشْمَارِ دَا نَسْتِ اَنْدِهَانِ طُورِ  
 اَسْتِ وَحَرُومِ سَيِّدِ هَامِثِمِ بَحْرَانِ دَرِ كِتَابِ مَدِينَةِ الْمُعَاجِزِ يَاقُضِ  
 بِنِجَاهِ وَبِنِجِ مَعْجَرِهِ اَزْ مَعْجَرَاتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ رِوَايَتِ كَرَمِهِ وَذَكَرَ اَنْ هَمِهِ  
 مَعْجَرَاتِ وَفَضَائِلِ دَرِ اَيْنِ مَحْتَضِرِ مَكْنِ بِنِيسْتِ وَحَقِيرِ دَرِ اَيْنِ مَقَامِ اَكْفَاءِ  
 مِي كُنْدِ بَرِ اَنْ مَعْجَرِهِ كِهْ بَعْدَ اَزْ شَهَادَتِ اَنْخَضِرْتِ طَاهِرِ شَدِ وَانْ اَوْحَاصِ  
 وَعَوَامِ دَا نَسْتِ وَدَرِ زَبَانِ مَرْدَمَانِ مَشْهُورِ كَرْدِيدِ اَزْ اَنْجَلْمِ قَضِيَّهِ  
 مَرَّةً بِنِ قَيْسِ كَا فَرَا سْتِ وَاجْمَالِ اَنْ قَضِيَّهِ اَيْنِسْتِ كِهْ دَرِ كِتَابِ جَلِ  
 الْمَبْتِنِ دَرِ فَضَائِلِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ رِوَايَتِ كَرَمِهِ اَزْ سَيِّدِ جَلِيلِ سَيِّدِ نَبِيِّ اللهِ  
 جَابِرِي وَاَوَا زِ مَوْلَا عَبْدِ الْكَرِيمِ وَاَوَا زِ كِتَابِ تَبَصُّرَةِ الْمُؤْمِنِينَ كِهْ دَرِ اَنْ  
 كِتَابِ كَفْتِهِ بَدْرِ سَبْتِكِهِ شَيْخِ مَعْتَدِ وَمَوْثِقِ شَيْخِ عِمْرَانَ ذَكَرْ كَرْمِهِ اَسْتِ  
 كِهْ اَيْنِ قِصَّةِ رَا بَعْضِ عِلْمَاءِ اَزْ مَدَامَاءِ بَا تَفْصِيلِ نَقْلِ كَرَمِهِ اَنْ اَوْجَابِ حُلِ  
 مُحَمَّدِ صَالِحِ تَرْمَذِي حَفَنِي دَرِ كِتَابِ مَنَاقِبِ خُودِ وَفَرْمُودِهِ كِهْ اَيْنِ قِصَّةِ ثَابِتِ  
 شَدِ بَا سَنَدِ هَائِي صَحِيحِهِ وَ اَنْ اَيْنِسْتِ كِهْ مَرَّةً بِنِ قَيْسِ مَرْدِ كَا فَرِي بُوْدِ

و صاحب اموال و خدام و حشم بسیار پس روزی با قوم خود یاد کرد آباء  
 و اجداد و بزرگان خود را و باو گفتند که علی بن ابوطالب آنها را کشته  
 و آن خبیث از قبر آنحضرت سؤال کرد گفتند قبر او در نجف است پس دو  
 هزار سواره و چند هزار پیاده برداشته و بر نجف آمد و قتیکه اهل <sup>نجف</sup>  
 دیدند آمدن آن ملعون را درهای قلعه را بستند و تا شش روز در میان  
 ایشان جنگ واقع شد پس از یکجای حصار آن کفار اشرا حصار را خراب  
 کردند و مسلمانان گریختند و آن ملعون داخل نجف شد و آمد بر در  
 منوره و گفت یا علی تو پدران و اجداد مرا کشتی و اراده کرد که قبر آنحضرت را  
 بنش کند پس از صندوق مبارک دو انگشت مثل ذوالفقار ظاهرا هرگز <sup>ند</sup>  
 و از کمر او زد و او را دو نیم کرد و آن دو نیم شده آن ملعون سنک سیاه  
 کرده دید و آن دو سنک سیاه را بعد از گریختن جماعت او اهل <sup>نجف</sup> <sup>آورد</sup>  
 و در بیرون شهر نجف گذاشتند و هر کس نجف برای زیارت میامد  
 دو سنک لکد کوب میکرد و هر حیوانی که از آن میگذاشت بر آن بول  
 میکرد و بعد از زمانه آن دو سنک را بعضی از جهال از جهت انتفاع  
 خودشان بمسجد کوفه بردند که بمرمان نشان بدهند و از ایشان  
 منفعتی بکنند پس اندک اندک بمر زمان آن دو سنک سیاه تلف  
 شد و بعضی معاندین آنها را بردند و بفراش انداختند و صاحب <sup>کتاب</sup>

جل المبتین گفته که نقل کرد بمن شیخ یونس که از صلحاء نجف بود که او یک  
 عضو آن ملعون را در نجف دید و گفته که حکایت شده از شیخ عالم  
 جلیل شیخ قاسم کاظمینی صاحب کتاب شرح استبصار که در نجف ساکن بود  
 که در اکثر اوقات نفرین میکرد بر آنکسانیکه آن ملعون را از نجف بیرون  
 بردند و آن را تلف کردند و آن معجزه واضح را مخفی نمودند و ایضا  
 صاحب جل المبتین نقل کرده از شیخ محیی و شیخ لطف الله که ایشان یک  
 نصف او را در بازار نجف دیدند و گفتند که هیچ خوری از آن ملعون  
 نمیکند شک مگر اینکه بر آن بول میکرد و مردمان بر آن سنگ میزدند  
 و کم کم میشکست و گفتند که منافقین اهل نجف آن سنگ با خاک  
 میپوشانیدند تا اینکه آنرا زوار ندیده باشند و از این جهت بعضی از  
 مردمان آن سنگها را بمسجد کوفه بردند و در اینجا ترا تلف نمودند  
 و این قصه مشهور شد و شعری عرب و عجم این قصه را نظم کردند  
 و از آنجمله حکیم سنائی گفته خواب آرام مرّه و عنتر کرده در مغز  
 عقل ز پروزیر و از آنجمله فردوسی گفته شهی که زد بدوانگشت  
 مرّه را بدویم سبای قتل عد و ساخت ذوالفقار انگشت و  
 دیگر گفته است امام کردوانگشت چون مرّه یقین کافری  
 کشت و در کتاب مرآت الاحوال در احوالات جناب عالم جلیل و فاضل

نبیل میرزا محمد کاظم نواده مجلسی اقل و برادر زاده و داماد مجلسی دویم  
 گفته که او نصب کرد در داخل شباک مبارک امیر المؤمنین در جای در  
 انگشت جوهر معروف بر الماس و قیمت آن الماس در آن وقت هفت  
 هزار تومان بود و آن الماس در جای دو انگشت مبارک آنحضرت  
 موجود است و همه مردمان زیارت کنندگان آن الماس را در اینجا  
 می بینند مؤلف حقیر میگوید هزارها تأسف و صد لها درد و غصه  
 و غم و اندوه از تلف کردن آن دو پارچه سنک شده بخش بدن آن  
 ملعون و محفنی نمودن آن زیرا که باقی ماندن آن دو پارچه سنک سیاه  
 تا بحال در روضه مقدسه حضرت امیر المؤمنین از معجزات باقیه آن  
 حضرت بوده و نگاه داشتن آن جسد بخش در آن محل مبارک باعث کور  
 چشم معاندین بود و سبب روشن شدن چشمان دوستان شیعیان  
 میگردد و علامت هدایت اکثر مردمان میشد و جواب کفار و تجار  
 در هر وقت میگشت و معجزه دیده شده هر زمان شده بود و ای  
 کاش آن جسم سنک شده را در عرض قنایلهای طلا در روضه مبارکه  
 آویخته بودند و تماشاگاه مردمان از دوستان و دشمنان آنحضرت  
 میشد و جای عبرت و اعتبار خلق میگردد و چرا آن سنک سیاه  
 شده بدن آن ملعون را تلف کردند و از جهت چه اهل نجف از

شیعیان در حفظ آن کوناهی نمودند و چراقد بلبهار احتفظ و حراست  
 و نگاهداری کردند و آنرا حفظ نمودند و قدیل و بجوهرات خزینه  
 آنحضرت چه بوده و آنحضرت آنها را چه میکند و بجه لازم خواهد  
 شد ای وای هر ارحمها حیث باشد از اتلاف آن معجزه باقیه و از  
 دست رفتن آن کرامت باهم زیرا که اگر آنرا حفظ میکردند و محفوظ  
 میداشتند و در روضه مقدسه و در رواق مبارکه و یا در ایوان  
 منوره میآویختند هر آینه آن معجزه مثل قرآن از معجزات باقیه میشد  
 و اعقلتاه از این جماله و امصیبتاه از این غفله آیا در آنوقت در  
 نجف اشرف چند نفر از علماء نبودند و یا در آن زمان در اهل نجف  
 شیعه نبوده و یا همه غفلت و یا جهالت کردند و یا مغلوب و مقهور  
 شدند و از جمله معجزات روضه مقدسه اینست که جناب عالم  
 حلیل شیخ محمود عراقی در کتاب دارالسلام فرموده که در سال هزار  
 و دو و بیست و نود و نهم هجری در نجف اشرف چهار معجزه واقع شد و  
 بعد از ذکر معجزه اول گوید معجزه دوم آنکه شخصی از اهل سنت با عیال  
 خود که از جمله ایشان طفلی ده ساله در دهم محرم همان سال مرض  
 شد و نصف بدن او مرتعش و نباش لال شد بود در بیست و چهارم  
 ماه صفر وارد نجف شد و متوسل حضرت امیرالمؤمنین گردید و از

مانشده و انچه نجف بزوار

روز بیست و نهم هر روز از جهت شفا یافتن آن طفل دو و یاسه مرتبه  
 بزیاارت مشرف میشدند و آن طفل را بر قفل مبارک می بستند تا عصر  
 پنجشنبه بیست و هشتم صفر و نهم ساعت بغروب که وقت روشن  
 کردن شمعها و اجتماع زوار بود آن طفل نقل کرد که بمجرب وارد شدن  
 خادمان و روشن کردن شمعها و صف کشیدن ایشان در مقابل  
 ضریح دیدم از میان ضریح سید جلیلی فوراً بیرون آمد و دست  
 مبارک خود را بدندان من گذاشت و فرمود یا ولد هذا الماء اشرب  
 یعنی ای پسر این آب است بخور و بعضی اینکه انگشت مبارکش بدندانم  
 گذاشت شفا یافتیم و قفل خاموشی از زبان من برداشته شد پس  
 مردمان از هر طرف خبردار شدند و ازدحام کردند و لباس طفل را  
 پاره نمودند و پدر و مادر آن شیعه گردید و ایضاً در دارالسلام گوید  
 که در شب جمعه بیست و نهم صفر که در عصر پنجشنبه آن طفل مذکور  
 شفا یافت باز دروازه نجف از برای زوار باز گردید اوضح و اعجب از  
 دفعه اول که در شب هفدهم صفر از برای زوار اعراب بیابان که از  
 برای زیارت اربعین آمده بودند باز شده بود و کیفیت آن چنین است  
 که یکی از مستحفظین نقل کرد و دلیلهای قطعی بر صدق داشت و  
 گفت در اول شب با کاظم آقا که ما مورستین و گشودن دروازه بود

و کلیدها در دست او بوده من بودم و در را محکم بستم و کلیدها را  
 با خود برده و دروازه یک قفل فرنگی بزرگ و یک قفل آهنی بزرگ و  
 یک پشت بند چوبی که با کلید خود با دشواری گشوده میشد <sup>شد</sup>  
 و یک سیخ محکم آهنی نیز داشته و همه آنها را محکم بستیم و کشیک  
 دروازه نوبه من بود لهذا بر بالای دروازه در طارمه که محاذ <sup>ند</sup>  
 قبه منوره است ایستادم و بعد از دو ساعت از شب در را کوید  
 و من بر سر دالان شدم و از کوبنده در پرسیدم گفتند چند نفر <sup>ند</sup>  
 که پیاده از مسجد کوفه آمدیم و استعداد نداریم و هوا بسیار سرد <sup>ست</sup>  
 برای خداوند در را باز کنید جواب ایشان را بزبان خوش دادم که  
 کلیدها نزد کاظم اقا است و رفته و در خانه خوابید و شما نیز برو <sup>ید</sup>  
 در قهوه خانه های بیرون دروازه بخوابید و ایشان سؤال را مکرر  
 کردند و مراجع خلق نمودند با ایشان فحش دادم و گفتم اگر دفعه دیگر  
 اصرار بکنید با تفنک جواب شما را میدهم و چون مایوس شدند  
 برگشتند و من نیز بجای خودم برگردیدم که ناگاه پیش چشم <sup>روشن</sup>  
 شد و در صیрт ماندم و نظر کردم و دیدم که روشنائی زیاد تر  
 میشود و چون بر بالای سر خودم نگاه کردم پارچه از آستنی دیدم که  
 از بالا میآید و هر قدر نزدیکتر میشد روشنائی افزون میگردد

تا آنکه بمقابل طارمه رسید پس زمین زلزله نمود بطوریکه من برو افتادم  
 و آن آتش چنان بدروازه خورد که گویا چند توپ بیکدفعه خالی شد و  
 از دروازه صدای با هیبت درآمد و هر لنگه دروازه بدیوار طرف خود  
 چسبید و سقف اطاق کوچک که متصل بدالان دروازه بود خراب  
 شد و دیوارش شکافت و سرم را برداشتم هوا تار یک شد پس با  
 جماعت نظام که خوابیده بودند از هیبت این صدا از خواب بزرجستند  
 و بزرگ آمدیم و دیدیم که در باز شده و مثل دفعه اول که در هفتم  
 صفر واقع شده بود قفل آهنی فرنگی گشوده گردید و بزمین افتاده  
 و سیخ آهنین کج شده و پشت بند چوبی با همان حالیکه در کلون دیگر  
 بود باقی مانده و من رفتم و کاظم آقا را خبردار کردم و با کلیدها آمد  
 و این حالت را مشاهده کرده پس این قضیه واضح شد و همه اهل نجف  
 دانستند و سه شب دیگر از برای این معجزه چراغان کردند و شاد  
 نمودند و شعراء در این خصوص قصاید گفتند و در آن ماه صفر سه  
 معجزه واقع شد چنانکه ذکر گردید در شب هفدهم و در شب بیست و  
 هشتم و در شب بیست و نهم و یکی از قصاید این معجزه در مقدمه  
 بنایع الموده شیخ سلیمان خنقی است و از آنجمله آن معجزه است که شش  
 سال قبل از این و در سال یک هزار و سیصد و چهل و هشت هجری واقع

شد در بیست و هشتم ربیع الاول یکفر زن عرب از عیشیه بدور یکفر  
 پسر شل غیر بالغ خود را میخواست بنزد دکترببرد و در اثناء راه از رأی  
 خودش عدول کرد و گفت این پسر شل شد را که پای راست او شل شد  
 بود باید برم بنزد طیب بزرگ حضرت امیر المؤمنین پس او را برداشت  
 و داخل روضه مقدسه کردید و دو دفعه بقبر شریف طواف کرد  
 بزبان خود چیزی گفت که حاصل آن اینست یا علی این پسر را تو بردار  
 در نزد خودت داشته باش و من این شل شده را نمیخواهم و بدرد من  
 نمیخورد پس آن زن این کلام را میگوید و گریه میکرد ناگاه پای آن  
 پسر شفا یافت و بنا گذاشت بدو دیدن از عقب مادرش و این معجزه <sup>در</sup>  
 ساعت هفت از روز بود و مردمان مطلع شدند و لباس آن پسر را  
 پاره کردند و نهادمان روضه منوره خبردار شدند و آن پسر را  
 از دست ازدحام مردمان خلاص کردند و این معجزه معروف شد  
 و شهر را چراغان نمودند و شعراء عرب در این قضیه شعرها گفتند  
 از انجمله شیخ حسن محل شیخ کاظم گفت **لَكَ مِعْجَرَاتٌ يَا بَنِي عَمِّ مُحَمَّدٍ**  
**تُحَدِّثُهَا الْكَبِيرُ وَالْتَهْلِيلُ عَجَبًا وَلَا عَجَبَ لِعَزِي مَنِكَ أَنْ تَشْفِي**  
**الْمَقِيمَ وَتَبْرَأَ الْمَشْلُوكَ أَوْلَسْتَ أَعْنَيْتَ أَمْرًا وَأَفَاكَ يَسْكُوعُ عُسْرَهُ**  
**فَوَهَبْتَ قُدِيلًا قَدَمَا فَتَحْتَ لِزَائِرِكَ الْبَابَ إِذْ مَنَعُوا الدُّخُولَ**

وَلَا يَرْوَنَ سَبِيلًا تَأَخَّرَ يَعْنِي أَي بِسَرْعَمَ رَسُولِ اللَّهِ أَزْبَرَ لِيَوْمِ مَعْجَزَاتِ  
 بَسِيارِ اسْتِ هَدِيَّةٍ مِيشُودِ بَرَاءِ أَنهَا اللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
 كَقَتْنٍ وَتَعَبَّ اسْتِ آن مَعْجَزَاتِ وَقَسَمَ بِجَانِ خُودِ تَعَبَّ بِنَيْسْتِ اَزْ تَوَائِكِ  
 شَفَا بَدِ هِي مَرِيضِ مَرَكِ رَسِيْدَهْ رَا وَشَفَا بِمَخْتَشِي شَخْصِ شَلْ شَدَهْ رَا وَأَبَا تَوِ  
 اَنْ بَرَزْ كُوَارِ بِنُودِي كَهْ اَنْ شَخْصِ رَا غَنِي كَرْدِي بَدَا دَنْ قَدِ بِلْ طَلَاوَقْتِي كِهْ  
 بَتَوَا زَفَقَرِ خُودِ شِ شَكَايَتِ مِي كَرْدِ وَچِنْدَ سَالِ قَبْلِ اَزِ اِيْنِ دَرِ رَوَا زَهْ بَسْتَهْ  
 شَدَهْ رَا اَزْ بَرَايِ زَوَارِ هَا بَا زْ كَرْدِي دَرَا نْ وَقْتِي كِهْ اَنْ هَا رَا مَنَعْ كَرْدِنْدِ  
 اَزْ وَا رِدِ شَدَنْ بَزِيَارَتِ خُودِ وَ اِيْنِ حَاصِلِ تَرْجَمَهْ بَعْضِ اَيَاتِ اسْتِ  
 وَ اِيْنِ قَضِيَّهْ شَفَا يَافَتَنْ اَنْ بِسَرِ شَلْ رَا بِلْسَانِ عَرَبِيْ دَرِ رَجْفِ شَرَفِ دَرِ  
 مَطْبَعَهْ حِيْدَرِيَّهْ طَبَعِ وَ نَشْرُ كَرْدِنْدِ وَ اَتَا يَ اَنْ حَجَّ الْاِسْلَامِ عَتَبَاتِ عَالِيَاتِ  
 بِصَحَّةِ وَ ثَبُوتِ اَنْ فُتُوِيْ دَا دَنْدِ وَ مَزِيْنِ فَرْمُودَنْدِ وَ اَزِ اِيْنِ مَعْجَزَاتِ كِهْ اَزِ  
 قَبْرِ شَرِيْفِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ ظَا هَرِ شَدَهْ بَسِيَارِ اسْتِ وَ جَمْلَهْ اَزِ اِنْ هَا دَرِ دَارِ  
 السَّلَامِ مَرْجُومِ نُوْرِيْ وَ جَمْلَهْ دَرِ بَجَارِ الْاَنْوَارِ مَرْجُومِ مَجْلِسِيْ وَ جَمْلَهْ دَرِ شَرْحِ  
 نَهْجِ الْبَلَاغَهْ مَرْجُومِ خُوِيْ ذِكْرِ كَرْدِيْدِهْ وَ اَمَّا مَعْجَزَاتِ حَضْرَتِ طَامِ حَسَنِ  
 بِسِ مَرْجُومِ سَيِّدِ هَا شَمِ بَحْرَانِيْ دَرِ كَابِ مَدِيْنَةِ الْمُعَاجِزِ نُوْدِ وَ نَهْ مَعْجَزَهْ  
 اَزِ اِنْحَضْرَتِ نَقْلِ فَرْمُودَهْ وَ اَخْوَانِهَا اِيْنَسْتِ كِهْ اَزِ قُطْبِ رَا وَ نَدِيْ وَ اَوِ  
 بَسِنْدِ صَحِيْحِ خُودِ رَوَايَتِ كَرْدِهْ كِهْ اَنْ مَخْضَرَتِ يَكْرُوزِ دَرِ مَسْجِدِ شَامِ دَرِ نَزْدِ

معویه بود و عمر و عاص معویه گفت که حسن بن علی بر منبر رود و شاید  
 نتواند چیزی بگوید از ترس شامیان و خجل شود معویه گفت یا حسن  
 منبر بالا روی و بما موعظه بکنی خوب است پس آنحضرت بر منبر رفت  
 و این خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت در توحید و اوصاف جلاله  
 و جلاله خداوند و در وصف جدش حضرت رسول الله بیان فرمود  
 و بعد از آن فرمود ای اهل شام هر که مرا شناخته پس شناخته است <sup>و هر</sup>  
 که مرا شناخته من خودم را با آنها نشان میدهم پس منم حسن بن علی  
 بن ابوطالب و پسر سیده النساء فاطمه دختر رسول الله و منم پسر  
 رسول الله و پیغمبر خداوند و پسر چراغ روشن و پسر بشیر و نذیر و پسر  
 آنکسیکه مبعوث شد از برای رحمت بر عالمیان و کسیکه مبعوث است  
 بر همه عالمیان و پسر آنکه مبعوث شد برای جن و انس و دیگر پسر  
 آنکسیکه بهترین همه مخلوقات است بعد از رسول الله و پسر آنکه صاحب  
 فضائل بسیار است و صاحب معجزات زیاده است و صاحب دلایلها  
 است از قرآن با ما است خودش و پسر امیر المؤمنین و منم آنکسیکه حق  
 مرا از من دفع کردند و منم یکی از آنند و نفر که ایشان سید شباب  
 جنت است و منم پسر رکن و مقام و مکه و منی و مشعر و عرفات  
 و منم پسر آنکه شفاعت او قبول است و پسر آنکه برای او ملائکه با کافران

جها دکردند در جنگ حین و احزاب و سپر کسیکه خضوع کردند با او  
 جماعت قریش و منم امام جمیع مخلوقات و سپر محمد بن عبد الله رسول  
 خداوند و چون آنحضرت با بیجار رسید معویه ترسید و گفت پس  
 پائین بیا هر آینه کفایت کرد آنچه گفתי پس آنحضرت از منبر برآمد  
 معویه باو گفت چه گمان کردی از این سخنان آیا خیال داری که خلیفه  
 بوده باشی تو کجا و خلیفه بودن کجا آنحضرت فرمود خلیفه آنکس است  
 که با قرآن و شریعت رسول الله رفتار نماید و خلیفه نیست آنکه رفتار  
 او با ظلم شود و شریعت آنحضرت را تعطیل بکند و دنیا را برای خود بد  
 و ما در اخذ نماید و تصاحب کند ریاست را و چند روز خوشگذران  
 باشد و بعد از آن لذت او برود از او و معصیت او در ذمه آید بماند  
 و در آن مجلس یک نفر جوان از بنی امیه بود پس با آنحضرت ناسزا گفت  
 بحضرت امیر المؤمنین سب نمود آنحضرت فرمود خداوند نعمت خود را  
 از او تغییر بد و او را زن قرار بد تا عبرت بکند بزنان شدن خودش  
 پس آنجوان بخودش نظر کرد و دید که زن شده و خداوند فرج او را تبدیل  
 کرده بفرج زن و وریش او ساقط شده و نابود گردیده و آنحضرت با او فرمود  
 که تو زن هستی چرا در مجلس مردمان نشستی پس آنحضرت از مجلس برود  
 شد و معویه بعر و غاص گفت که چرا گفתי که حسن بن علی بر منبر برود

و این سخنان را بگوید و اهل شام را فاسد بکند و اعتقاد آنها را از  
 من برگرداند عمر و خاص گفت ای معویه اهل شام ترا از جهت دین و ایمان  
 دوست ندارند و دوست داشتن آنها ترا از برای دنیا است که  
 از تو بآنها چیزی از مال دنیا برسد و امروز شمشیر و مال دنیا در دست  
 تو است و سخنان حسن بن علی با وفا نده نخواهد داد و بعد از آن زن  
 شدن آنجوان شهرت پیدا کرد در شام و حضرت حسن در این کلمات  
 خودش او را جلدش حضرت رسول الله را تعریف کرد و مادرش فاطمه را  
 توصیف و بعد از آن پدر بزرگوارش را مدح کرد که صاحب معجزات و  
 دلائل است و بعد از آن مظلوم شدن و مغضوب بودن خودش را  
 بیان نمود و ذکر فرمود که منم بهترین مخلوقات بعد از پیغمبر و در آخر  
 کلامش فرمود منم امام مردمان و در این فرمایشات خودش  
 در ضمیر شام و در نزد معویه ثابت کرد خلافت پدرش و خلافت خود را  
 و امامت پدرش و امامت خودش و ظالم بودن معویه را و عدم  
 لیاقت بنی امیه بخلافه و امامت و تعطیل کردن بنی امیه شریعت  
 پیغمبر را و اما معجزات حضرت امام حسین و کرامات و فضائل او  
 پس سید هاشم در مدینه المعاجز یکصد و نود و سه معجزات و  
 فضائل ذکر کرده و از آنجمله از این شهر آشوب و او را نظیری که از علما

اهل سنت است روایت کرده در کتاب خصایص که انکسایبیکه سرانور  
 انحضرت را میبردند بنام در قفسین منزل کردند و یک راهب از صومعه  
 خود بسراپحضرت ملاحظه کرد و دید که نور از دهان او باستان بالا  
 میرود پس ده هزار درهم داد و آن سرانور را از ایشان گرفت و داخل  
 صومعه شد و شنید که کسی میگوید که خوشابحال تو و خوشابحال آنکه  
 حرمت ترا نگاهدارد و آن کس را ندید و راهب سر خود برداشت و گفت  
 خداوند بحق عیسی امرفها این سر مقدس را بمن گفتگو نماید و آن سرانور  
 گفت ای راهب چه میخواهی از من راهب گفت تو کدام شخصی آن سر گفت  
 منم پس محمد مصطفی و پس علی مرتضی و پس فاطمه زهرا و منم کشته شده در  
 کربلا و منم مظلوم و منم عطشان پس راهب صورت خود را بصورت او  
 گذاشت و گفت که من روی خودم را از روی تو بردارم تا اینکه بگوئی  
 برای من که در قیامت ترا شفاعت میکنم پس آن سر مظهر فرمود بدین  
 جدم داخل شو تا ترا شفاعت بکنم راهب گفت اشهد ان لا اله الا  
 الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس آن سرانور برای راهب وعده شفاعت  
 داده و در وقت صبح آن سرانور را از راهب گرفتند و بان در همهها آنرا  
 بردند و زمانی که بر وادی رسیدند دیدند که آن دراهم سنک شده  
 است و ایضا ابن شهر آشوب از ابن عباس روایت کرده بسند خود که

اتم کلثوم دختر امیرالمؤمنین بر حاجب ابن زیاد گفت که وای بر تو این <sup>مرد</sup>  
 دراهم را از من اخذ بکن و سر برادرم حسین را از ما دور تر کن تا اینکه مرد ما  
 بتماشای آن مشغول شوند و بر ما تماشای نکنند و آن حاجب آن هزار  
 درهم را از او گرفت و سر را بیرون برد پس فر دادید که آن دراهم را خدو <sup>ند</sup>  
 سنگ سیاه نموده و در یک طرف آنها نوشته شد **وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا**  
**عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ** و در طرف دیگر نوشته شد **وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا**  
**أَلَمْ يَنْقَلِبْ يَقْلِبُونَ** و ایضا از تاریخ بلادری و طبرستان روایت کرده که  
 خرمیه زن خویش گفت که خوی مرا نور حسین را در زیر آجانه گذاشته <sup>بود</sup>  
 و قسم بخداوند که من دیدم که نور روشن از آسمان بر سوی آن آجانه میا <sup>مد</sup>  
 مثل عمود از آسمان آن نور با آجانه متصل شده بود و یک مرغ در اطراف  
 آن بالهای خود را بر هم میزد و ایضا ابن شهر آشوب از شعبی روایت  
 کرده که از علماء اهل سنت بود که چون سر حسین را در بازار صرافان کوفه  
 او میخند پس آن سر فور تنفخ کرد و سوزه کف را از اول قرائت نمود  
 تا بآیه **إِنَّهُمْ قَتَلُوا نَبِيَّكُمْ وَرَدُّنَا هُمُ هُدًى** پس زیاده نکرد زیرا  
 قاتلان او را منکر خطاالت را و ایضا روایت کرده که سر مطهر حسین را  
 از درخت او میخندد و شنیدند که قرائت میکرد **وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا**  
**أَلَمْ يَنْقَلِبْ يَقْلِبُونَ** و ایضا روایت کرده که در شام از سر آنحضرت

شنیدند که میگفت لا حول ولا قوة الا بالله وایضا از ابو مخنف روایت  
 کرده که زمانیکه سر حسین بمجلس یزید وارد شد از برای آن سر مطهریک  
 عطری بود که بالا ترا جمیع عطرها بود و همان شتریکه سر انورا محضرت را  
 در آن شتر آورده بودند محضر کردند پس دیدند که گوشت او تلختر از صبر  
 زرد بود و زمانیکه آنحضرت کشته شد و رس که علف مخصوص است  
 خون شد و اقباب تا بسه روز گرفته گردید و هر سنگی که از زمین برداشتنند  
 در زیرش خون دیدند و تا بیکیسال در بالای قبر رسول الله جنینها  
 نوحه کردند و ایضا از ابو بکر بیهقی که از علماء اهل سنت است در  
 کتاب دلائل النبوة از ابو قبیل روایت کرده که سر آنحضرت را یکشب  
 گذاشته بودند و شراب میخوردند و قمار بازی میکردند پس یک قلم  
 آهنی ظاهر شد و در دیوار با خون نوشت *اَتْرَجُوا اُمَّةً قَتَلْتُمْ حَسْبًا*  
*سَفَاةً جَلِيَّةً يَوْمَ الْحِسَابِ* پس آنها گریختند و شغل خودشان را  
 ترک کردند و دوباره آمدند و ایضا از کتاب ابن بطه روایت کرده که  
 این ابیات را در دیوار کنیسه نوشته دیدند که با خون نوشته شده  
 بود و منافات ندارد که در هر دو بوده باشد و ایضا از عبد الملک  
 بن عمیر روایت کرده که از برای من یک نفر همسایه بود از بنی ساعده و  
 بدن و توی او سیاه شده بود و سر او سفید بود و من از او پرسیدم

که برای توجه شده است گفت من در لشکر این زیاد بودم و یک سر <sup>سوار</sup>  
 سربازهای اصحاب حسین را برداشتم پس صبح کردم دیدم که باین حالت  
 افتاده ام و در هر شب در خواب آن سرباز من گفتگو میکند و مرا با تش  
 میاندازد و اهل من نیز از خواب من مطلع شده اند و مرا بیدار میکنند  
 و ایضا ابن حمدان حاضینی در کتاب هدایت خود روایت کرده که از  
 علماء اهل سنت است در روایت مفضل که حضرت حسین <sup>عاشورا</sup> در شب  
 فرمود که فردا من و هر که با من بوده باشد کشته خواهد شد پس  
 زهیر بن قین و جیب مظا هر عرض کردند که سید ما علی زین العابدین  
 چه خواهد شد آیا او را نیز میکشند فرمود که خداوند نسل مرا <sup>قطع</sup>  
 نمیکند پس چطور باو میرسند و حال اینکه او پدر هشت نفر امام است  
 و اما معجزات امام زین العابدین پس از آنجمله ابن شهر آشوب از  
 سعید بن مسیب در خبر طویل روایت کرده از ام سلیم که علی بن  
 حسین روزی بمن فرمود که بیا و برای من پارچه سنگی پس از زمین  
 سنگی برداشتم و باو دادم و آنرا در دست خودش مثل آرد کرده و بعد  
 از آن آنرا خمیر کرد و آنرا بیک یا قوت سرخ نمود و بعد از آن فرمود  
 ام سلیم نظر کن پس دیدم که دست راست خود را دراز کرد و خانه  
 و دیوار و کویچه های مدینه بازشد و دست او از نظرم غایب <sup>گردید</sup>

و بعد از آن فرمود ای ام سلیم بردار و یک کیسه بمن داد قسم بخداوند  
 در آن چند دینار طلا و گوشواره از طلا و چند نگین انگشتر از جزع  
 یمان در یک حقه در منزل من بود پس دیدم همه آنها مال منست <sup>و از من</sup>  
 خودم آورده است و ایضا از عامری بن شیبان از عبدالله بن  
 سلیمان حضرتی در خبر طویل روایت کرده از غانم بن غانم که با مادر  
 خودش داخل مدینه شده و گفت ایاز بنی هاشم کسی میداند که  
 نام او علی باشد پس آنها علی بن عبدالله بن عباس را با و نشان دادند  
 و گفت که من بنزد او رفتم و با او گفتم که در نزد من یک پارچه سنک است  
 که آنرا علی بن ابوطالب و حسن و حسین مهر کرده اند و تو نیز آنرا مهر کن  
 پس او گفت ای دشمن خداوند تو ندانم میگوئی از زبان ایشان پس  
 بنی هاشم مرا زدند و آن سنک را از دست من گرفتند و در آن شب در  
 خواب حضرت حسین را دیدم و بمن فرمود بگیر سنک خودت را ای غانم  
 و بنزد پسر من علی برو با و بدهی این سنک را پس از خواب بیدار شدم و  
 دیدم همان سنک در دست من است و فردا بنجدت علی بن حسین رسیدم  
 فرمود بیاوران سنک را پس با و دادم و آنرا مهر کرد مثل پدر و جد خود  
 فرمود که در این امر تو عبرت است و بر هر کس اظهار مکن و غانم گفت  
 أَنْتَ الْإِمَامُ الْحَقُّ يُعْرَفُ فَضْلُهُ وَأَنْ قَصْرَتْ عَنْهُ النَّهْيُ وَالْفَضَائِلُ

تا آخر قضیه و در کافی کتبند صحیح خود از حضرت کاظم روایت نمود  
 و او از پدرانش که ام اسلم بخدمت حضرت رسول آمد و عرض کرد  
 یا رسول الله من کتابهای سابقه را قرائت کردم و پیغمبران و اوصیاء  
 ایشان را من شناختم و حضرت موسی بک وصی داشت در حال  
 حیات او بک وصی داشت بعد از وفات او و همچنین بود جسی  
 پس وصی تو کدام کس است یا رسول الله فرمود ای ام اسلم وصی من در  
 حال حیات و وفات یکی است و فرمود ای ام اسلم هر کسیکه آنچه من  
 و بچامی آورم بجا آورد پس آنکس وصی من است پس آنحضرت دست برد  
 بر زمین و یک پارچه سنک برداشت و آنرا مثل آرد نمود و بعد از آن  
 آن آرد را خمیر کرد و بر آن مهر زد و فرمود هر کس چنین کاری بکند  
 او وصی من است در حیات من و بعد از وفات من و بعد از آن بخدمت  
 امیرالمؤمنین آمدم و شنیده بودم که او است وصی آنحضرت و گفتم تو  
 وصی حضرت رسول هستی فرمود بلی و دست خود را بر زمین برد و یک  
 پارچه سنک برداشت و آنرا مثل آرد کرد و بعد از آن خمیر نمود آن را  
 و مهر خود را بر آن زد و مهرش نمود و فرمود هر که چنین بکند او  
 وصی من است و بعد از آن بخدمت امام حسن آمدم و او طفل بود و  
 گفتم ای آقای من آیا تو وصی پدرت هستی فرمود بلی و دست بر زمین

برده و یک پارچه سنک برداشت و در دست خود انزارد کرد و خمیر نمود  
 و مهر خود را بر آن زد و بمن داد و بعد از آن بخدمت حضرت حسین رفتم  
 و از جهت سن او را صغیر خیال کردم و گفتم تو وصی برادرش هستی <sup>فرمود</sup>  
 بلی ای امّ اسلام یک پارچه سنک بمن بده و من سنگی با و دادم پس انرا <sup>مثلاً</sup>  
 ارد کرد و خمیر نمود و مهر کرد پس امّ اسلام عمر کرد و بعد از شهادت حضرت  
 حسین بخدمت علی بن حسین رسید و از او سؤال کرد که آیا تو وصی  
 پدرت هستی فرمود بلی پس او نیز سنک را مثل پدرش جدش امیر المؤمنین  
 قرارداد و در کافه بسند صحیح از ابن عمر خشعی از جبابه الوالدیه روا  
 کرده که گفت که حضرت امیر المؤمنین را دیدم و گفتم که دلیل امامت چیست  
 فرمود از این سنگها بمن بده و من دادم پس با مهر خودشان سنک را <sup>مهر</sup>  
 کرد و فرمود زمانیکه کبیری ادغای امامت کرد و قادر شد بر مهر کردن  
 این سنک چنانکه دیدی پس بدان که او امام است و اطاعت او واجب  
 و از امام چیزی غایب نمیشود در وقت اراده کردن این چیز جبابه گفت  
 بعد از شهادت امیر المؤمنین بخدمت حضرت حسن رسیدم که او در جابه  
 پدرش نشسته بود و مردمان از او سؤال میکردند فرمود ای جبابه  
 آن سنک را بمن بده دادم پس مهر زد بر آن مثل پدرش و بعد از شهادت  
 او بخدمت حضرت حسین رفتم او در مسجد رسول الله بود فرمود

دلائل امامت را میخوانی گفتم بی فرمودان سنک را بدی بمن دادم پس  
 زبآن مثل پدرش و بعد از شهادت او بخدمت علی بن حسین رفتم و  
 من نیکصد سیزده رسید بود و در عشه بمن عارض شد بود پس با انگشت  
 خود بمن اشاره کرد و جوانی من عود کرد بمن گفتم چقدر از دنیا گذشته  
 چقدر باقی مانده فرمود آنچه از دنیا گذشته بتو میگویم و آنچه باقی است  
 نخواهم گفت و فرمود بیا و آن سنک را پس با و دادم و آنرا مهر کرد  
 پدرش حدش و بعد از رحلت او بخدمت حضرت محمد بن علی رفتم  
 او نیز آن سنک را مهر نمود و بعد از رحلت او بخدمت حضرت جعفر بن  
 محمد رفتم و او نیز آن سنک را مهر کرد و بعد از او بخدمت حضرت موسی بن  
 جعفر رفتم و او نیز آنرا مهر نمود و بعد از او بخدمت حضرت علی بن موسی  
 رفتم و او همان طور آن سنک را مهر کرد و محمد بن هشام گفته که جبابه  
 بعد از مهر کردن علی بن موسی نه ماه درد نیا بود و بعد از آن وفات  
 نمود و در مدینه المعاجز از برای حضرت علی بن حسین زین العابدین  
 یکصد و شش معجزه و فضائل ذکر کرده و اما معجزات حضرت محمد بن علی  
 بن حسین پس در آن کتاب یکصد و هجده معجزه نقل کرده علاوه بر آنکه  
 در معجزات پدرش از مهر کردن سنک گذشت از آنجمله در فقیه بسند  
 صحیح از حسین بن زید روایت کرده که حضرت محمد بن علی فرمود که

یکفر مردی از اولاد حضرت موسی بن جعفر ظاهر میشود اسم او مثل  
 اسم امیر المؤمنین علی است پس دفن میشود در زمین طوس در خراسان  
 و در اینجا باز هر شهید میشود و مدفون میگردد در خراسان در غربت  
 پس هر که او را زیارت نماید و عارف شود با امامت او خداوند عطا فرماید  
 با ثواب انکسبی را که او قبل از فتح مکه در جهاد مال داده و جهاد کرده  
 و ایضا راوندی بسند صحیح از ابو بصیر روایت کرده که در مسجد مدینه  
 در خدمت حضرت محمد بن علی باقر بودم پس عمر بن عبدالعزیز طفل  
 کوچک بود و بابک نفر غلام داخل مسجد شد و آن غلام دست او را  
 گرفته بود پس آنحضرت فرمود زود باشد که این طفل سلطنت بکند  
 و عدالت را ظاهر نماید و چهار سال سلطنت او میشود و بعد از آن  
 وفات میکند و اهل زمین برای او گریه میکنند و اهل آسمان براو  
 لعنت نمایند از برای اینکه او در جائی نمی نشیند که جای او نیست و  
 در آن حقی ندارد و ایضا راوندی بسند صحیح از حلبی روایت کرده که  
 حضرت صادق فرمود که جمعی از مردمان بخدمت پدرم وارد شدند  
 و گفتند حد امام چیست فرمود حد امام بزرگ است و زمانیکه  
 بحضور او و او میشود او را تعظیم بکنید و هر چه بفرماید او را تصدق  
 نمائید و بعهده او است که شما را هدایت نماید و در امامان یک خصلت است

زمانیکه بغداد او داخل میشوید کسی نمیتواند با او با چشم درست نظر  
 بکند از جهت جلالت و هیبت او زیرا که حضرت رسول الله چنین بوده  
 و امام نیز مثل پیغمبر است در نظر نمودن با او انجامعت گفتند ای امام  
 شیعیان خود را میشناسد فرمود بلی همه شما را میداند آنها گفتند  
 خبر بد بما علامت امامت را فرمود خبر میدهیم بشما نام شما را و  
 نام پدران و نام قبائل شما را گفتند خبر بد پس پدرم بر هر یکی از  
 ایشان خبر داد گفتند راست است است خبر دادی فرمود خبر میدهم  
 بشما از آنچه اراده کردید که از آن سوال بکنید که آن فرماید خدا  
 است شَجَرَةٌ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ وَمَا أَمَّا مَانَ عَطَا  
 میکنیم بشعیان خود مان آنچه را که ما میخواهیم از علم و معنائی  
 آید اینست و فرمود ای آنچه گفتیم در علامت امام کفایت کرد یا نه  
 گفتند کفایت کرد و این روایت را حاضینی نیز در کتاب هدایت نقل  
 کرده و ایضا راوندی و صاحب ثاقب المناقب از عبد الله جعفری  
 روایت کرده اند که او گفت خبر بد هم با آنچه با گوش و چشم خودم از  
 حضرت باقر شنیدم و دیدم و آن اینست که از اولاد مروان کسی  
 در مدینه حاکم بود و یکروز مراد دعوت کرد و بمن گفت که بنزد محمد بن  
 علی باقر و برادرش بروی و بایشان بگوئی که امیر میگوید که بعضی

سخنان نگویند، و خودشان را ببرد مان نشان ندهند که بمن میرسد بد  
گفتن ایشان پس من بزودی بخدمت حضرت باقر رسیدم و بجزردیکه  
مرادید تبسم نمود و فرمود که این طاعنی ترا فرستاده که بمن چنان چنین  
بگوئی و گویا آنحضرت با ما در خلوت حاضر بوده و بعد از آن فرمود  
ای پسر عم ما از شر او فرذا خلاص میشویم و او فرذا مغزول میشود و او را  
بر مصر روانه میکنند پس بخداوند قسم یاد میکنم که آنچه فرموده بود  
چنان شد و بمدینه خاکم دیگر آمد و ایضا در ثاقب المناقب از ابو بصیر  
روایت کرده که علی در آع و فاث کرد و بدون فاصله بمدینه رفتم و  
بخدمت حضرت باقر رسیدم فرمود علی بن درآع و فاث کرد گفتم  
بلی و بیان فرمود بمن آنچه در بین من و علی بن درآع گذشته و او بمن  
گفته بود و من گفتم قسم بخداوند این گفتگوها در بین من و علی بن درآع  
شد و کسی بر آنها مطلع نبوده و من نیز بکسی نگفته بودم و تواز کجا  
دانستی فرمود هیئات لیا تو الآن تسلیم میشوی و ایضا راوندی  
و ابن شهر آشوب و حنیفی و ثاقب المناقب بطرق متعدده روایت  
کرده اند از جابر و مفضل که در خدمت حضرت باقر از مکه بمدینه  
میآمدیم و رسیدیم در اثناء راه بکسیکه الأوغ او مرده بود و باران را  
بدوش گرفته بود آنکس بحضرت باقر گفت که من در زخم هستم الأوغ

مرزنده کنی آنحضرت دعا کرد و چیزی گفت که مانند استیم پس آن  
 زنده شد و آن مرد الاغ را بار کرد با ما بمدينه آمد و این حاصل بویا  
 است و اما معجزات حضرت جعفر بن محمد الصادق پس در مدینه  
 المتعاجر از او دو بیست و شصت و سه معجزات و خوارق عادات نقل  
 کرده از آنجمله حضینی از شعبی روایت کرده که من و ابوبصیر و علی بن  
 ابوجهر بمخدمت حضرت صادق وارد شدیم و سهصد دینار بمخدمت  
 او تقدیم کردیم و قدری از آن برداشت و فرمود ای شعبی باقی را  
 بردار و آن باقی صد دینار است و آنهارا رد بکن با آنجا که از آنجا  
 بروا شتی و ما آنچه را که از خودت بود قبول کردیم و آن یکصد دینار  
 بضاحتش بداد پس از خدمت آنحضرت بیرون شدیم ابوبصیر گفت ای  
 شعبی حال این دینارها چه بود که آنحضرت رد کرد شعبی گفت آنها را  
 از مالی برادرم جعفری برداشتم و برادرم ندانسته بود ابوبصیر گفت  
 ای شعبی قسم بمجد او ندان علامت امامت است و علی بن ابوجهر  
 و ابوبصیر گفتند ای شعبی این دینارها را بشمار تا معلوم شود که  
 چقدر مانند پس شمردند و دیدند که آنحضرت فرموده یکصد  
 دینار است و در بصائر صفار بسند صحیح از شهاب روایت کرده که  
 که بمخدمت حضرت صادق رفتم فرمود ای شهاب میخواهی سؤال بکن

از من و اگر میخواهی که من بگویم که برای چه آمدی گفتم تو خبریده فرمود  
 آمدی سؤال بکنی از جنب که آب را از حبت با کوزه بر میدارد و دست  
 با آب میرسد گفت بلی فرمود عیب ندارد سؤال بکن و یا خبر بد هم که چه  
 سؤال خواهی کرد شهاب گفت تو خبریده بمن فرمود آمدی سؤال بکنی از  
 جنب که سهو میکند و دست خود را قبل از شستن بر آن آب داخل  
 مینماید که میخواهد از آن ظرف غسل بکند گفت بلی فرمود اگر دست او  
 نجس نیست عیب ندارد اگر میخواهی سؤال بکن و اگر خواسته باشی من  
 خبر بد هم شهاب گفت تو خبریده فرمود آمدی سؤال بکنی از جنب که  
 غسل میکند و از بدن او آب بظرف او میرسد و یا از زمین آب جسته  
 میشود و بظرف او میافتد شهاب گفت بلی فرمود عیب ندارد و میخوا  
 ه سوال بکن و یا من خبر بد هم بتو شهاب گفت تو خبریده فرمود آمدی  
 سؤال بکنی از گودالی که آب دارد و در یک طرف آن جیفه افتاده آیا  
 وضو بساز از آن یا نه شهاب گفت بلی فرمود وضو بگیر از آن طرف  
 دیگرش مگر آنکه بوی جیفه غلبه بکند بر آن آب و دیگر آمد سؤال  
 بکنی از آب ایساده که جار کشید پس تا دامیکه در آن آب تعین شد  
 پس از آن وضو بساز و هر وقتیکه آب غلبه بکند و در آن تغییر بوی  
 عفونت نباشد پس آن آب پاک است شهاب گفت تغییر چسبیت  
 فرمود

زرد شدن آب است و این روایت را ابن جریر طبری نیز ذکر کرده  
 و در کانی و فقیه و تهذیب و بصائر الدرجات و در اما فی شیخ و در  
 کتاب امامت ابن جریر طبری با سند های صحیح خود شان از حسن  
 موسی روایت کرده اند که من و جمیل بن دراج و عائد بیکه میرفتیم  
 و عائد اغلب اوقات بما میگفت که من یک حاجتی بحضرت صادق  
 دارم و اراده کرده ام که از آنحضرت سؤال بکنم و ما با او گفتیم در وقت  
 ملاقات او سؤال بکن تا اینکه بخدمت او رسیدیم پس بما توجه نمود  
 و فرمود هر که بچایا و ردا بچرخ را خداوند با و فرض قرار داده دیگر  
 خداوند از سائر چیزها از او سؤال نمیکند پس عائد بما اشاره کرد  
 و ما از خدمت آنحضرت بیرون شدیم و عائد گفتیم که چرا حاجت  
 خود را سؤال نکردی عائد گفت قبل از سؤال کردن من او بمن جواب  
 فرمود گفتیم حاجت تو چه بود گفت میخواستم از او سؤال بکنم که من  
 بمنزله شب نمیتوانم بر خیزم آیا من معاقب و معذب میشوم و خداوند  
 از من سؤال خواهد فرمود یا نه و آنحضرت از حاجت من و از سؤال  
 من خبردار شد و قبل از سؤال من جواب فرمود و ابن جریر بسند صحیح  
 خود از ابوبصیر روایت کرده که بخدمت آنحضرت وارد شدم و ارا  
 کردم که علامت امامت را بمن نشان بدهد چنانکه پدرش نشان

داده بوده ویزمانه که بخدمت او وارد شدم فرمود از برای تو نبوده  
 که با اینحال بحضور امام خودت داخل بشوی و حال آنکه تو جنب بودی  
 گفتم فدایت شوم این کار را با عذر کردم از جهت اطمینان فرمود آیا ایمان  
 نیاوردی گفتم بلی و لکن قلب من خاطر جمع باشد فرمود برو و غسل کن  
 و برخاستم و رفتم و بعد از غسل اسدم و دانستم که او امام است  
 و اما معجزات حضرت موسی بن جعفر پس در حدیثه المعاجر نیکصد  
 و سی سه معجزه و خوارق عادات از آنحضرت نقل کرده از جمله این شهرت  
 با سند صحیح روایت نموده که هرون امر کرد بر حمید بن مهران حاجب که  
 بآنحضرت استخفاف نماید و او را در میان مردمان خجل بکند پس  
 حمید بآنحضرت گفت که مردمان بدون حجت و دلیل بتو اعتقاد کرده  
 اند پس اگر تو امام و حجت خداوندی این دو تا صورت شیر که در این <sup>پرده</sup>  
 است را بخورند پس آنحضرت اشاره کرد بر آن دو صورت شیر و فرمود  
 بگیرید این دشمن خداوند را پس آند و صورت خارج شدند و حمید را  
 خوردند و باز بان فصیح گفتند دیگر چه امر میکنی ایاهرون را بخورم  
 فرمود نه برگردید بمکان خود و آنها دوباره بران پرده برگشتند  
 و ایضا ابن شهر آشوب و راوندی صاحب ثاقب المناقب از احمد <sup>بن</sup>  
 حلال روایت کرده اند که مردی خاص نام در باره حضرت موسی بن جعفر

بد گفته بود در مکه و من در نفس خودم گفتم والله اخص را می‌کنم  
 و قتی که از مسجد بیرون شدم و یک خنجر اخذ کردم و در بیرون مسجد  
 منتظر شدم بکشتن او در آنحال ناگاه کاغذ انحضرت بمن رسید  
 در آن نوشته بود که بچی من بتو که از اخص دست بردار و خداوند  
 کفایت میکند و او در این زودی قوت خواهد شد پس من با او <sup>متعز</sup>  
 نشدم و او بعد از دو روز و یاسه روز فوت شد و ایضا را وندی  
 بسند صحیح از اسحق بن عمار روایت کرده که زمانیکه هرون <sup>انحضرت</sup>  
 جلس نمود قاضی ابویوسف و محمد بن حسن که مصاحب ابوحنیفه <sup>بود</sup>  
 و بنحدمت انحضرت آمدند و نشستند و در آنحال دربان عبس آمد  
 و گفت امروز نوبه من تمام شد و کرد دیگر دربان خواهد شد و پس  
 فریاد من نیز خواهم آمد اگر حاجتی داری بفرمانا وقت آمدنم جایجا  
 نمایم انحضرت فرمود که من بتو حاجت ندارم و بعد از رفتن او انحضرت  
 به ابویوسف فرمود چه تعجب است کار این مرد که امشب وفات  
 خواهد کرد و بمن منگوید حاجت ترا جایجا نمایم و ابویوسف و محمد <sup>بن</sup>  
 حسن از خدمت انحضرت بیرون شدند و باهم دیگر گفتند ما  
 خواستیم از او از مسائل و اجبات و مستحبات سوال بکنیم و او غیب <sup>گوئی</sup>  
 کرد و از غیب خبر میدهد تعجب است از او پس یک نفر را فرستادند

بدرخانه آن دربان که امشب از او خبردار باش و فردا خبر او را بمبارس  
 و آن شخص فردا خبر آورد که دربان شب بدون علة و بدون مرض مرده  
 و تحقیق شد و راست آمد مردن او پس ابو یوسف و محمد بن حسن به  
 خدمت آنحضرت آمدند و گفتند که از کجا دانستی که آن مرد در  
 امشب وفات خواهد کرد آنحضرت فرمود از آنجا این که حضرت  
 رسول الله خبر میداد و امیر المؤمنین خبر میداد از غیبتها و مرزایشان  
 زیاد تر نگفتم پس آنها متحیر ماندند و جواب نیافتند و ایضا راوند  
 از بدر خادم امام رضا بسند صحیح خود روایت کرد که اسمعیل بن عمار  
 بر منزل حضرت موسی بن جعفر وارد شد و در آن وقت یک نفر شخص از  
 اهل خراسان بخدمت آنحضرت رسید و بان شخص بیک زبان گفتگو  
 فرمود که من ندانستم و آن زبان را نشنیده بودم تا اینکه آن شخص حاجت  
 خود را تمام کرد و رفت من گفتم با آنحضرت که من این زبان را نشنیده  
 بودم فرمود این زبان یکقوم است از اهل چین و تمام اهل چین باین  
 زبان گفتگو نمیکند آیا تو تعجب داری از گفتگوی من بان زبان گفتم  
 جای تعجب است فرمود خبر میدهم بتو بر عجبتر از این پس بدان که امام  
 زبان مرغانی را میداند و زبان هر صاحب روح را از مخلوقات خداوند  
 میداند و هیچ چیزی بر امام مخفی نماند و شیخ برسی بسند صحیح خودش از

احمد بن ابراهیم روایت کرده که هر دو زمانیکه حضرت موسی بن جعفر را بر بغداد  
 آورد و در قتل آنحضرت فکر میکرد پس آنحضرت دو روز قبل از شهادت  
 خود در نصف شب مستی را خواست و فرمود امشب من خواهم رفت  
 تا اینکه بان کسیکه بعد از من امام است عهد بکنم که بعد از من عمل خواهد  
 کرد مستی گفت آقای من چطور در را برای شما باز بکنم و حال  
 آنکه در بیرون چند نفر کشیدار است فرمود برای تو گوشه <sup>در</sup>  
 لازم نیست و اشاره فرمود بدست خود بان زنجیری که در پای خود  
 بوده پس آنهار بخته و بر عمارات و سقف پس آنها گشوده شد و از <sup>من</sup>  
 صاف گردید و فرمود ای مستی در حال خود بوده که بعد از یکساعت  
 من میآیم و بعد از آن چند قدم برداشت و از نظر من غائب شد و بعد  
 از آن بناها و عمارات برگردید و مثل اول شد و من همان طور ایستاده  
 بودم بیکدفعه دیدم عمارات بسجده افتادند و ناگاه آنحضرت ظاهر  
 شد و داخل محبس گردید و زنجیرها را باز برداشته و برپایش گذاشته  
 عرض کردم آقای من بجز رفتی فرمود بدیدن دوستان خود مان  
 در مغرب و مشرق نادیدن اجنه و ملائکه در صحراها و دریاها  
 و این روایت را مرحوم صدوق در کتاب عیون و ابن جریر طبری <sup>در</sup>  
 کتاب امامت و ابن حمدان در کتاب هدایه نقل کرده اند و لکن باقی <sup>تفصیل</sup>

وزیاد تر و حقیر در اینجا باختصار ذکر کرد و اما معجزات حضرت علی بن  
 موسی الرضا پس در مدینه المعجزه از آنها یکصد و شصت و یک معجزه  
 و خوارق عادات نقل کرده از آنجمله در کتابی بسند صحیح از محمد بن سنان  
 روایت کرده که در زمان هرون مجتهد حضرت رضا گفتیم که خودت را به  
 امامت در میان مردمان مشهور کردی و حال آنکه از شمشیر هرون  
 خون میچکد چطور خواهد شد فرمود جرات من در اظفار امامت  
 خودم چنان است که حضرت رسول الله فرموده که اگر ابو جهل از سر  
 یک موی کم بکند پس من پیغمبر نیستم شاهد باشید و اگر هرون از  
 سر من بکوی کم کند پس من امام نیستم و شما شاهد شوید و این  
 روایت را صدوق و ابن شهر آشوب نیز نقل کرده اند و از آنجمله در مناقب  
 المناقب از بکر بن صالح روایت کرده بسند صحیح خود که بحضرت رضا گفتیم  
 که زن من خواهر محمد بن سنان است و حامله بوده دعا بکن جل سپر  
 شود فرمود آنها دو نفرند پس در نفس خودم یکی محمد و دیگری  
 علی نام داشته باشند فرمود یکی علی باشد و دیگری ام عمر شود  
 پس از خدمت او بکوفه آمدم و دیدم زن من یک پسر و یک دختر  
 زائید پس من آنها را علی و ام عمر نامیدم و من بر پدرم گفتم ام عمر و  
 کیست پدرم گفت که مادر مرا ام عمر نامیده بودند و ابن شهر آشوب

از ابو نصر روایت کرده که نجاشی بمن گفت که امام بعد از حضرت  
 رضا کیست پس من بخدمت آنحضرت رفتم و گفتم که امام بعد تو کد<sup>ام</sup>  
 کس است فرمود بعد از من امام پس من است و در آن وقت آنحضرت  
 پس نداشت فرمود کدام کس حرات میکند بگوید که پس من امام<sup>ست</sup>  
 و حال آنکه آنکس اولاد ندارد و ایضا در ثاقب المناقب از محمد بن  
 علا روایت کرده بسند صحیح که در مکه در طواف حضرت رضا را دید<sup>م</sup>  
 و گفتم این حدیث را از پیغمبر روایت کرده اند که فرموده هر که بمیرد  
 و امام زمان خود را نشناسد پس آنکس بمردن جا اهل<sup>یست</sup> مرده است  
 فرمود بلی این را روایت کرده بمن پدرم از پدرش و او نیز از پدر<sup>ش</sup>  
 و او از پدرش و او از پدرش امام حسین و او از پدرش امیر المؤمنین و  
 او رسول الله گفتم مردن جا اهل<sup>یست</sup> چیست فرمود مشرک است  
 گفتم امام زمان ما کدام کس است فرمود منم گفتم علامت آن  
 چیست فرمود بیابانخانه من تا بدانی پس بعد از طواف بمتر<sup>ل</sup> اورفتم  
 و دیدم یک طفل کوچک تازه مولود در نزد آنحضرت است و آن  
 طفل گفت حق امامت حق مولا<sup>ی</sup> منست پس لون من تغییر کرد و غش<sup>ش</sup>  
 کردم از سخن گفتن آن طفل و بعد از آن من بحال امدم و بمن قسم داد که  
 این را بکسی غیر از اهل نگویم تا زنده هستم و مرحوم صدوق در<sup>ع</sup>

بسنده صحیح خود از دعبل روایت کرده که بخدمت حضرت رضا رسیدم  
 و قصیده خود را انشاء کردم که اول آن مَدَارِسُ آیَاتِ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةِ  
 تَارِسِيدِمِ ظُهُورِ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ ظَاهِرٌ يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبِرْكَاتِ  
 بِسْمِ فَنِيَا كُلِّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ وَيَجْرِي عَلَى النِّعْمَاءِ وَالنَّقَمَاتِ <sup>بِسِ احضرت باشد</sup>  
 که می کرد و فرمود ای دعبل روح القدس در زبان تو با این دو بیت <sup>نطق</sup>  
 کرده آیا تو آن امام که ظاهر میشود پیشنا سی پایه گفتم همیشه اسم  
 و لکن از شما هاشمیه ام که یک نفر از شما ظاهر میشود و زمین را پر  
 میکند از عدالت و داد خواهی بعد از آنکه بر باشد از ظلم و تعدی <sup>فرمود</sup>  
 ای دعبل امام بعد از من پسر من محمد است و بعد از او پسرش علی است و  
 بعد از او پسرش حسن است و بعد از او پسرش حجت قائم است که مردمان  
 در غیبت او انتظار او را میکشند و در وقت ظاهر شدنش مطیع او  
 میشوند و اگر از عمر دنیا نماند مگر بیک روز خداوند همان روز را طویل  
 میکند تا اینکه آنحضرت ظاهر شود و زمین را پر از عدالت و دادخواهی  
 بکند بعد از پر شدن زمین از ظلم و تعدی و اما آن چه وقت است  
 بر تعیین وقت آن نمیشود و هر آینه بمن خبر داده پدرم از پدران خود  
 از امیرالمؤمنین که بمحضت رسول<sup>ص</sup> گفتند چه وقت ظهور خواهد کرد  
 قائم از ذریه تو فرمود مثل او مثل قیامت است و او بخت ظهور میکند

و علم وقت او در نزد خداوند است و ایضا صدوق بسند صحیح خود  
 از اسحاق بن حماد روایت کرده که ما مومن علمارا از هر فرقه جمع میکرد  
 و در امامت امیر المؤمنین و در مقدم بودن او بسا ارضحایه گفتگو میکردیم  
 از برای تقرب کردن بحضرت رضا و آنحضرت نیز بر خواص اصحاب  
 خود میفرمود که شما را فریب ندهد گفتگوی مامون و الله او را  
 خواهد کشت و لیکن من باید صبر بکنم و اما معجزات محمد بن علی پس در  
 هدایت المعاجز از معجزات و خوارق عادات آنحضرت هشتاد و چهار  
 معجزه و کرامات روایت کرده از انجمله حضینی در کتاب هدایت باسند  
 صحیح خود از موسی بن قاسم روایت کرده که در مکه یک نفر با من منازعه  
 کرد که نام او اسمعیل بود در خصوص حضرت رضا و گفت واجب بود  
 با او که ما مومن را دعوت بکند بسوی خداوند و باطاعت کردن بر او  
 خودش چرا چنین نکرد پس من با اسمعیل جواب پیدا نکردم و در شب  
 در رویاء حضرت امام محمد تقی را دیدم و گفتم یا بن رسول الله اسمعیل  
 بمن چنین گفت و من جواب نداشتم پس آنحضرت در خواب بمن فرمود  
 واجب است بر امام دعوت کردن بسوی خداوند و اطاعت خویش  
 مثل ترا از مردمان از آنکسانیکه از آنها تقیه ندارند نه مثل مامون  
 که بغیر از سلطنت بر هیچ چیزی گوش نمیدهد پس بیدار شدم به

اسمعیل جواب دادم و او چیزی نگفت و سال دیگر در مدینه بمجدت  
 حضرت امام محمد بن علی رسیدم فرمودان چه بود که با اسمعیل گفتگو کردی  
 در خصوص پدرم حضرت رضا گفتم بی فرمود جواب او را در خواب  
 برای تو گفتم که از برای امام واجب است دعوت کردن بسوی دین  
 خداوند و اطاعت خودش انکسافرا که مثل تو باشند که از ایشان تقیتم  
 نکند نه هر کسیکه مثل مامون باشد گفتم یا بن رسول الله چنین  
 فرمودی بمن در خواب و حق اینست و ایضا حسین بنه بسند صحیح خود  
 روایت کرده از مرسی بن جعفر رازی که ما یک جماعه از اهل رازی  
 در بغداد بمجدت امام محمد تقی رسیدیم و در میان ما مردی از  
 رازی بود که اظهار دین امامیه میکرد پس ما مسائل خودمان را از  
 آنحضرت سؤال کردیم و قبل از جواب دادن امر فرمود که آن مرد را از میان  
 ما بیرون نمایند و آن مرد گفت که من شهادت میدهم بوحدانیت  
 خداوند و برسالک جدت رسول الله و اینکه علی امیر المؤمنین است  
 و بر اینکه پدران توانا مانند و اینکه تو حجت خداوندی بمردمان  
 آنحضرت فرمود حالا که اقرار با امام بودن پدران من کردی بنشین  
 بشنو آن مرد گفت و الله چهل سال بود که من زید مذاهب بودم  
 و بکسی اظهار نکرده بودم و بمردمان اظهار مذاهب امامیه را <sup>میکردم</sup>

و زمانیکه تو باطن مراد نسبتی و از غیب خبر دادی دانستم که تو  
 امام و محبت خداوندی بمرده مان و صدوق در عیون بسند  
 صحیح خود از حضرت عبدالعظیم روایت کرده که بخدمت اقای خودم  
 محمد بن علی وارد شدم و از او پرسیدم که از آنحضرت سؤال نمایم از قائم  
 که آیا او است مهدی و یا مهدی غیر از قائم است پس آنحضرت از اراده  
 من خبردار شد و فرمود بدرستی که قائم از ما است و او است مهدی  
 که واجب است بر ما انظار شدن از برای او در زمان غیب او  
 و در زمان ظهورش جمیع مردمان با او مطیع خواهند شد و او فرستاده  
 سیم من است و قسم با خداوند که پیغمبر با راستی فرستاده و ما را به  
 امامت مختص کرده اگر از دنیا بگذرد همانند خداوند آن روز را طوره  
 میکند تا اینکه قائم ماطا ظاهر شود و زمین را از عدالت پر کند چنانکه  
 از ظلم پر شده بود و خداوند امر ظهور کردن او را در یکشب در دست  
 میکند چنانکه در یکشب امر ظاهر شدن حضرت موسی را اصلاح فرمود  
 که رفت آتش برای اهل و عیال خود بیاورد پس برگشت در حال نبوت  
 و رسالت و افضل اعمال شیعیان با انظار ظهور کردن قائم ما است  
 و در ثاقب المناقب بسند صحیح از ابوصلت هروی روایت کرده که در  
 خدمت حضرت امام محمد تقی بودم و جماعت زیادی در آن مجلس

بودند و یکفر برخاست و گفت آقای من حضرت فرمود بنشین قصر  
 نمیکند و دیگری ایستاد و گفت مولای من حضرت با و فرمود بنشین اگر  
 کسی نیافت پس آنرا برآب اندازد و بآن خواهد رسید و بعد از استغراق  
 شدن مجلس عرض کرد آقای من آن چه بود که با آنها فرمودی فرمود  
 امان مرد اول پس ایستاد که سؤال کند از نماز کشتی آن که در کشته  
 نماز را قصر میکند یا نه من گفتم تمام میکند زیرا که خانه او در کشتی  
 است و آن دیگر خواست سؤال بکند که آیا وقتیکه شیعه مستحق پدید  
 نکرده زکوة را چه بکند و قبل از سؤال او گفتم بپردازد برآب و بجز از  
 شیعه ندهد و روانند در خرابیج و سید مرتضی در عیون المعجزات از  
 عمران اشعری بسند صحیح خودشان روایت کرده اند که گفت بنده من  
 حضرت امام محمد تقی وارد شدم و بعد از سؤال کردن مسائل خودم گفتم  
 که امّ حسن بنو سلام رسانیده و گفته که یک لباس از لباسهای خود را  
 با و بدهی که آنرا برای خودش بکفن قرار بدهد فرمود امّ حسن دیگر در  
 این وقت احتیاج بکفن ندارد و عمران گفت که من معنای این فرمایش را  
 ندانستم و بعد از آن خبر رسید که امّ حسن سیزده روز است وفات کرده  
 و اما معجزات حضرت امام علی النقی پس در مدینه المعجزات از آنحضرت  
 نود و سه معجزه و کرامات و خوارق عادات نقل کرده و از آنجمله در

تهذیب بسند صحیح خود روایت کرده از ابواسحق بن عبد الله که  
گفت در قیام من خطور کرد که آن روزها نیکه در آنها روزه باید شد  
و فضیلت دارد آیا آن روزها کدام روزها است بر قصد کردم که  
بروم و از حضرت امام علی النقی سؤال بکنم و رفتم بخدمت آنحضرت  
خیال خودم را بکسی اظهار نکردم و بمجردیکه مرادید فرمود که آمد  
سؤال بکنی از آن روزها که در آنها روزه بودن خوب است و آنها  
پنجم روز است اول روز بیست و هفتم ماه رجب است که روز <sup>صباح</sup>  
حضرت پیغمبر است از برای رحمت بر عالمیان دوم روز ولادت آنحضرت  
است و آن روز هفدهم ماه ربیع الاول است و سوم روز بیست و  
پنجم ماه ذیقعد است که روز دحو الارض است و چهارم روز غدیر  
ختم است که در آن روز حضرت رسول الله برادرش علی را اقامه کرده  
برای مردمان امام و جانشین بعد از خودش گفتم فدایت شوم راست  
فرمودی برای این ادم و شهادت میدهم که تو حجت خداوندی  
بر مردمان و سید مرتضی در عیون المعجزات بسند صحیح خود از محمد  
سنان زاهری روایت کرده که حضرت امام علی النقی از مکه <sup>صباح</sup> حجت  
میکرد و جمعی در خدمت او بودند و در اثناء راه دیدند که یک نفر از  
اهل خراسان الاغ او مرده و کربیه میکند و میگفت بر چه حل بکنم <sup>حل</sup>

خود را با آنحضرت گفتند که این خراسانی شما را دوست میدارد  
 پس آنحضرت بنزد آن الاغ رفت فرمود بقره بنی اسرائیل در نزد  
 از من کرم تر نبود که بعضا نرا بمیث زدند و میث زنده شد پس  
 راست خود را بان الاغ زد و فرمود بر خیز باذن خداوند پس  
 الاغ زنده شد و خراسانی آنرا بار کرد و بمدینه آمد و در مدینه  
 شهرت کرد زنده کردن آنحضرت الاغ را و هر کسیکه آنحضرت را  
 میدید میگفت که او الاغ خراسانی را زنده کرد این شهر آشوب  
 بسند صحیح خود از علی بن مهزیار روایت کرده که اراده کردم که اطام  
 علی النقی را و حال اینکه من در امامت او شک داشتم و دیدم که  
 سلطان عباسی اراده کرده که بشکار رود و هوامان بود و بها  
 بوده و مردمان لباس تابستان پوشیده اند و آنحضرت لباس س  
 پوشیده و دم اسب خود را گره زده و جل باران برای اسب حاضر پ  
 و مردمان میگویند که ملاحظه بکنید که این شریف چه کرده در  
 این هوا ای خوش و من در نفس خودم گفتم اگر او امام بود چرا چنین  
 پس ما اینکه مردمان بر صحرا بیرون رفتند یک دفعه هوا گرفته  
 شد و ابرهای تیره برخاست و باران با شدت و سردی آمد و همه  
 مردمان بزحمت و مشقت زیاده افتادند بغیر از آنحضرت و من در  
 نفس

خودم گفتم که شاید او امام باشد و خیال کردم از او پرسیم از عرق  
 جنب در لباس و در خیال خودم گفتم اگر صورتش خود را بمن باز کند  
 پس او امام است و زمانیکه بنزد من رسید روی خود را باز کرد  
 و فرمود اگر عرق جنب در لباس از حرام باشد پس نماز در آن جایز  
 نیست و اگر از نه لال باشد عیب ندارد پس در نفس من شک نماند  
 در امامت آنحضرت و این روایت را ثاقب المناقب از ضییب بن محمد  
 نیز نقل کرده و ایضاً ابن شهر آشوب و صدوق از داود بن قاسم جعفری  
 روایت کرده اند بسند صحیح خودشان که حضرت امام علی النقی فرمود  
 که امام بعد از من پسر من است و حال شما چطور خواهد شد  
 در آن امام که بعد از پسر من است و او نیز پسر من است گفتم چطور  
 است فرمود زیرا که شخص او را نبینید و غائب میشود و حلال  
 نمیشود ذکر کردن نام او گفتم پس ما با او چه بگوئیم فرمود بگو  
 حجّه ازال محمد و در کافیه از خیران بسند صحیح روایت کرده که در  
 مدینه بمحمدت امام علی النقی رسیدم فرمود خبر و اثن عثمان  
 خلیفه در نزد تو چطور است گفتم سلامت است و من از همه مردان  
 باو نزدیکترم و ده روز است که از او مفارقت کرده ام فرمود اهل  
 مدینه میگویند که و اثن مرده است و من گفتم چطور شد که او مرده

باشد و خبر او قبل از من برسد فرمود گفته میشود پس من دانستم که مراد او خودش است و بعد از آن فرمود جعفر که متوکل باشد چطور گفتم در حبس است و در حال بد بوده فرمود آگاه باش که متوکل سلطنت خواهد کرد فرمود ابن زیات چطور است گفتم امروز کار با او است و هر امریکه بکند همان است فرمود امر او برای او است و بعد از آن فرمود ای خیران تقدیرات خداوند جاری خواهد شد و واثق مرده و متوکل شاه شد و ابن زیات را کشتند گفتم چه وقت شد اینها فرمود بعد از شش روز از بیرون شدن تو از سامره و بعد از چندین روز خبر رسید که چنانکه فرموده بود واقع شد

و اما معجزات امام حسن عسکری پس در مدینه المعاجز یکصد و سی و چهار معجزه و خوارق عادات نقل کرده از آنجمله در کافه بسند صحیح خود از ابو هاشم جعفری روایت کرده بد و طریق گفت در حبس بودم و بخدمت آنحضرت نوشتم و از تنگه حبس و از ذلت زنجیر شکایت کردم و بمن نوشت که امروز نماز ظهر را در منزل خودت میگذاری پس مراد در وقت ظهر بیرون کردند و نماز ظهر را در منزل خودم در آنروز گذاردم و ایضا در کافه بسند صحیح خود از همان جعفری روایت کرده که گفت در ضیق بودم و خیال کردم که بحضرت امام حسن عسکری

بنویسیم در ضیق بودن خودم را و خجالت کشیدم و بمنزل خودم برآمدم  
 و بعد از زمان اندک دیدم که آنحضرت یکصد دینار طلا بمن فرستاد  
 و نوشته زمانیکه محتاج باشی خجالت مکش و اظهار حاجت بکن که آنچه  
 دوست میدار خواهی دید انشاء الله و ایضا در کتابی بسند صحیح از  
 نصیر خادم روایت کرده که گفت مکرر دیدم که آنحضرت به آدمهای  
 خودش از ترک و روم و صفالیه که از اهل فرنگ بودند گفتگو میکند  
 و با زبان ایشان سخن میگوید و من تعجب کردم و در خیال خودم میگفتم  
 که او از مدینه بیرون نرفته بود و با کسی آمد و رفت نداشته و این  
 زبانهای مختلف را از کجا یاد گرفته و بعد از خطور اینخیال از من آن  
 حضرت بمن توجه نمود و فرمود که خداوند حجّت خود را از سائر  
 مردمان امتیاز فرماید در هر چیز و عطا فرماید بحجّت خودش  
 دانستن زبانها را و شناختن نسبها را و اجلها را و جمیع حوادث را  
 و اگر این طور نباشد در بین حجّت خداوند و غیر حجّت او فرق نشود  
 و ایضا در کتابی بسند صحیح از اقرع روایت کرده که بحمدت امام  
 حسن عسکری نوشتم که آیا امام نیز مثل سائر مردمان محتمل میشود  
 یا نه و بعد از نوشتن در نفس خودم گفتم که محتمل شدن از شیطان  
 است و خداوند اولیاء خود را از شیطان حفظ فرموده پس جواب

آنحضرت وارد شد که حال اما مان در خواب و بیداری فرق ندارد  
 و خواب حواس ایشان را تغییر نمیدهد و خداوند اولیاء خود را از  
 شیطان حفظ کرده چنانکه در نفس خود بعد از نوشتن گفته بود  
 و خیال کردی و اینست صدوق بسند صحیح روایت کرده از محمد بن معویبه  
 و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عیسی نایب دوم حضرت قائم گفتند که  
 حضرت امام حسن عسکری علیه السلام چهل نفر از ما را در منزل خود دعوت کرد و  
 حضرت قائم را بمان نشان داد و فرمود این پسر من بعد از من امام است  
 و خلیفه من است برای شماها و اطاعت بکنید و بعد از من صیغه  
 نشوید پس هلاک میشوید در دین خودتان و بعد از ام و زد بگره  
 شماها و او را نخواهید دید و او از نظر مردمان غائب خواهد شد  
 پس از حضرت را آنحضرت بیرون شدیم و بعد از دو و یا سه روز آنحضرت  
 رحلت کرد و بشهادت رسید و اما معجزات حضرت قائم مهمل  
 پس در مدینه المعاجز از معجزات و خوارق عادات آنحضرت بکصد  
 و بیست و هفت معجزه و کرامات نقل کرده از انجمله در کتاب بسند  
 صحیح خود از محمد بن ابراهیم بن مهزیار روایت کرده که در نزد پدرم  
 ابراهیم مالی زیاد از برای امام جمع شد و پدرم آن مال را برداشت  
 و سوار کشتی شد و من رفتم او را مشایعت نماید پس پدرم تشنه شد

نمود و بمن این مرگ است مرا برگردان و در خصوص آن مال بمن وصیت  
 شدید نمود و وفات کرد و من آن مال را برداشتم و بعراق رفتم و در  
 کنار شط منزل اجاره کردم و گفتم در خیال خودم که من بکسی از چهار خواهر  
 کرده اگر امام در نزد من واضح شد چنانکه در زمان امام حسن ع  
 واضح بود مال را میدهم و الا فلا پس ناگاه یکفربیک کاغذ بمن داد  
 که ای محمد در نزد تو چنین و چنان در جوف چنان و چنین است  
 و از بابک بر این مرد و من دیدم که آنچه من نیز ندانسته بودم در آن  
 کاغذ بیان کرده از اوصاف مال و مقدار هر یک از کیسه ها و  
 من آن مالها را با و دادم و از شک بیرون شدم و چند روز در آنجا  
 اقامت کردم دوباره کاغذ آمد که ترا در جای پدرت اقامه  
 کنیم و پدرم وکیل امام بود و ایضا در کاغذ از ابو عبدالله  
 نسائی روایت کرده که گفت از طرف مرزبان چند عدد اشیاء  
 خدمت حضرت قائم ع توسط وکلای آنحضرت رسانیدم و در میان  
 آن اشیاء دست بند طلائی بود و همه را قبول فرمود و دست  
 بند را رد کرد و فرمود که این را بشکن و من از اشکستم دیدم در میان  
 آن قدری آهن و مس داخل کرده اند که ما در این مدت ندانسته  
 بودیم و من آهن و مس از بیرون کردم و طلائی از آنجا دستحضرت

فرستادم قبول فرمود و ایضا در کافه از علی بن محمد روایت کرده  
 که مردی از اهل عراق بخدمت حضرت قائم مال برده و بتوسط  
 و کلاء بآنحضرت رسانیده و آنحضرت آن مال را رد کرد و فرمود که  
 حق پسر عم خود را از این خارج بکن و حق او چهار صد درهم است  
 و آنکس حساب کرده و دید حق پسر عمی او از باب عایدات زمین  
 که در دست او بوده چهار صد درهم بود و آن چهار صد درهم را  
 خارج از آن مال نموده و باقی را فرستاد پس قبول شد و ایضا در کافه  
 از قاسم بن حلا روایت کرده که چند نفر از برای من اولاد شد و من  
 بحضرت قائم نوشتم و دعا خواستم جواب نداد و آنها مردند و زمانیکه  
 پسر من متولد شد دعا خواستم نوشته بود که این پسر تو میماند  
 و وفات نمیکند مثل آنها و ایضا در کافه از محمد بن یوسف روایت  
 کرده که در مقعد من ناسور پیدا شد و آنرا بر اطباء نشان دادم و  
 مال زیاده در آن خرج کردم و در آخر گفتند که مادوا این را بنمیدایم  
 پس يك کاغذ بخدمت حضرت قائم نوشتم و دعا خواستم و در جواب  
 من نوشته بود که خداوند بتولباس عافیت کرامت فرماید و در  
 دنیا و دواخوت ترا با ما مشهور بکند پس يك هفته نگذشت که  
 آن ناسور خوب شد و مثل کف دست گردید و بکيفر از اطباء را دعوت

کردم و جای آن زخم را با و نشان دارم گفت مادوای این را نمیدانم  
 و ایضاً در کافه از حسین بن عبدالحمید روایت کرده که گفت در  
 امر حاجز و یکل حضرت قائم شک کردم و چندی شیاء از مال آنحضرت  
 جمع نمودم و رفتم بساحره و کاغذی از آنحضرت بمن وارد شد که  
 نوشته بود که در ما شک نیست و در آنکسی که با امر دارد در ما  
 ما است شک نیست و تو آنچه آوردی بجا جز رد بکن و ایضاً در  
 کافه از علی بن حسین یمان روایت کرده که من در بغداد بودم و قافله  
 اهل یمن آماده رفتن شدند و من کاغذی بحضرت قائم نوشتم و  
 اذن خواستم در رفتن خودم با آنها پس جواب آمد که با آنها نروی که  
 خیر تو نیست و در کوفه باش و آن قافله رفت پس در اثناء راه <sup>حفظه</sup>  
 نام قطاع طریق آنها را غارت کرد و دوباره اذن خواستم که با کشته  
 بر بصره بروم اذن نداد و بعد از آن معلوم شد که آن کشتیه‌ها را  
 طایفه بوارح از اهل هند غارت کرده اند و بعد از آن من بساحره  
 رفتم و خود را بکسی نشان ندادم و در غروب وارد شدم و بعد از  
 زیارت پدران آنحضرت در مسجد مشغول نماز شدم و بعد از فراغ  
 از نماز یک نفر خادم آمد و بمن گفت که برخیز برویم بمنزل گفتم تو شاید  
 سهو کردی و کسی دیگر را دعوت میکنی گفت من بغیر از تو کسی کار

ندارم گفتم من کدام کسبی هستم گفت تو علی بن حسین بن احمد فرستاده  
 جعفر بن ابراهیم هستی پس مرا برد بمنزل حسین بن احمد و با او سخن گفتگو  
 کرد و بعد از آن تمام مایحتاج را بیان کرد و سه روز در منزل او ماند  
 و اذن زیارت حضرت قائم را خواستم و در شب بمن اذن شد و آن  
 حضرت را زیارت کردم و ایضا در کافه از علی بن محمد بن شاه اذان  
 روایت کرده گفت جمع شد در نزد من از سال حضرت قائم و پانصد  
 درهم بلیت درهم کم و من آن بلیت درهم را از سال خردم گذاشتم  
 و پانصد درهم بخدمت حضرت قائم فرستادم توسط اسد و کیل  
 آنحضرت و من نوشته بودم که از خودم بلیت درهم گذاشتم پس جواب  
 آمد که پانصد درهم بیا رسید و بلیت درهم آنها از خودت اضافه  
 کرده بودی و ایضا در کافه از علی بن نصر روایت کرده که علی بن  
 زیاد صمیر <sup>که</sup> بمحضرت قائم نوشت و یک کفن از برای خودش <sup>و آنحضرت</sup> سوال و آنحضرت  
 نوشت در جواب او که تو در سال هشتاد و نهم خود محتاج میشوی <sup>بکفن</sup>  
 و او وقتیکه سن او بر هشتاد رسید وفات نمود و قبل از چند روز از  
 وفات او آنحضرت کفن او را فرستاد و در کافه از علی بن محمد روایت  
 کرده که مردی از اهل اَبه چیزی حل کرد بمحضرت قائم و یک شمشیر <sup>فراوان</sup>  
 کرد و جواب آمد که شمشیر را فراموش کردی در اَبه و از امثال این معجزات

چنانکه ذکر شد در مدینه العاجز یکصد و بیست و هفت معجزه نقل کرده و معجزات با تفصیل ذکر نموده و علماء امامیه کتابهای بسیار در احوالات و معجزات آن امام دوازدهم تألیف کرده و از آنجمله چهل کتاب در خالات بابرکات آنحضرت را در کتاب تحفه مهدیه حقیق نام برده و آن کتاب حقیق را احوالات آن بزرگوار است و چهل معجزه در آن کتاب از کتب معتبره از آنحضرت ذکر کرده ام و یکی از آن کتابها که در احوالات آن بزرگوار جمع شده جلد سیزدهم بحار الانوار است و یکی نیز کتاب تحفه مهدیه حقیق است و در آن کتاب چهل حدیث از علماء اهل سنت در فضائل آنحضرت نقل کرده ام و اقرار چهل نفر از ایشان را بر اقامت حضرت قائم ذکر نمودم از آنجمله عالم جلیل و فاضل نبیل محمد بن طلحة الشافعی در کتاب مطالب السؤل در باب دوازدهم فرموده این باب در ذکر ابوالقاسم محمد پسر حسن الخالص پسر علی المتوکل پسر محمد القانع پسر علی الرضا پسر موسی کاظم پسر جعفر الصادق پسر محمد الباقر پسر علی زین العابدین پسر حسین الرکی پسر علی المرتضی امیر المؤمنین المهدي المحجة الخلف الصالح المنتظر پس این خلف حجة را خداوند تأیید فرموده تا آخر کلام او در فضائل آنحضرت و دویم از ایشان کا فاضل شیخ نورالدین علی بن محمد بن صباح مالکی در کتاب فصول المحجة

در معرفت الائمة در فضل دوازدهم فرموده که این فصل در ذکر ابو القاسم  
 المحجة الخلف الصالح پسر حضرت ابو محمد الحسن الخالص و او است امام دوازدهم  
 و در تاریخ و لادت او و در دلیلهای امامت و در ذکر بعضی اخبار غیب  
 و مدت سلطنت و ذکر نسب لقب و کنیت او است و بعد از این ذکر  
 کرده تاریخ و لادت او را و نص بر امامت او را از پدران او و جمله از  
 احادیث که دلالت دارد با امام دوازدهم از رویان اهل سنت <sup>کلام</sup> است  
 او و سیم از ایشان عالم و جیه و شیخ فقیه یوسف بن فرعلی بن عبد الله  
 البغدادی الحنفی در آخر کتاب تذکره خواص الائمة در احوالات امام حسن  
 عسکری فرموده که از اولاد او است امام که محمد نام دارد و آن محمد پسر حسن  
 عسکری است و او پسر علی و او پسر محمد و او پسر علی و او پسر موسی و او پسر جعفر و  
 او پسر محمد و او پسر علی و او پسر حسین و او پسر علی بن ابوطالب است و کنیه او  
 ابو عبد الله و ابو القاسم و او است الخلف المحجة صاحب الزمان القائم  
 المنتظر و او است اخرا ما محماتا آخر کلام او و چهارم از ایشان شیخ  
 المشایخ رئیس العرفاء محی الدین بن عربی در باب سیصد و شصت و <sup>ششم</sup>  
 قنوجات مکیه فرموده بدانید بد رستیکه لا بد است از ظهور مهدی  
 لکن ظاهر نمیشود مگر اینکه برگردد زمین از ظلم و جور پس در این وقت  
 میآید و زمین را بر میکند از عدالت و اگر باقی نماند از دنیا مگر بیک روز

خداوند آنروز را طولانی گرداند تا اینکه این خلیفه ظاهر شود و او از  
 عترت رسول خداوند است از اولاد فاطمه و جد او حسین بن علی بن ابی  
 و پدر او حسن کرم پسر امام علی النقی پسر امام محمد تقی پسر امام علی الرضا  
 پسر امام موسی کاظم پسر امام جعفر الصادق پسر امام محمد الباقر پسر  
 زین العابدین پسر امام حسین پسر امام علی بن ابی طالب صلی الله علیه  
 و نام او موافق نام رسول خداوند و تراو بیت میکنند مسلمانان در  
 میان رکن و مقام تا آخر کلام او و پنجم شیخ محمد بن محمد بن محمود  
 البخاری الحنفی معروف بخواجه پارسا در کتاب فصل الخطاب بعد از  
 ذکر بعضی از کلمات و بیان اولاد امام علی النقی فرموده است و  
 محمد الحسن العسکری پسر او محمد است و معلوم است آن پسر در نزد خواص  
 اصحاب پدرش و در پیش موثقین از اهل او و بعد از آن حدیث و ولادت  
 او را در حکیمه نقل کرده تا آنکه فرموده بعد از ذکر بعضی علامات ظهور  
 او اخبار ظاهر شدن این مهدی زیاد تر از اینست که بمجد و حصر  
 بیاید و مناقب و فضائل مهدی صاحب الزمان که غائب است از  
 چشمها و وجود دارد در هر زمان بسیار است تا آنکه فرموده و بر  
 او ختم شد خلافت و امامت تا آخر کلام او و هشتم از ایشان شیخ عبد  
 الحق الدهلوی البخاری الحنفی است در رساله در مناقب و فضائل

امیر المؤمنین سائر ائمه از اولاد او و در احوال ایشان و بعد از ذکر امیر  
 المؤمنین و حسین و سید سجاد و باقر و صادق گفته که ایشان از  
 امامان اهل بیت رسالتند واقع شده ذکر ایشان در کتاب خداوند  
 تا آنکه گفته که شرافت یافتیم بذكر همه ایشان در يك رساله عظیمه تا  
 آنکه گفته و ابو محمد حسن عسکری پسر ابو محمد است و او معلوم است  
 در نزد خواص اصحاب پدرش موثقین او تا آخر کلام او و هفتم از  
 ایشان شهاب الدین بن شمس الدین الهندی معروف بملك العلماء  
 در کتاب هدایت السعده بعد از ذکر فضائل و زاده امام واحد  
 بعد واحد و ذکر احادیث صحیحه از رسول الله در مناقب ایشان و  
 اینکه امامان از اولاد امام حسین نه نفر است فرموده اول آن نه نفر  
 امام زین العابدین دوم امام محمد باقر سیم امام جعفر صادق چهارم  
 امام موسی کاظم پنجم امام علی بن موسی الرضا ششم امام محمد تقی  
 هفتم امام علی التقی هشتم امام حسن عسکری نهم امام حجه الله القائم  
 الامام المهدی پسر او و ان مهدی غایب است و از برای او عمر زیاد است  
 همچنانکه در میان مسلمانان علیه و الیاسن و خضر عمر زیاد دارند  
 و در کافرها از برای دجال و سامر عمر زیاد است تمام شد کلام او  
 و هشتم از ایشان شیخ علی متقی ابن حنبل الدین ابن قاضی خان القری

در کتاب مرآة در شرح مشکوة بعد از ذکر احادیث دوازده خلیفه  
 آن احادیث را از رسول الله روایت کرده فرموده که شیعه حمل نموده  
 این دوازده خلیفه بر اینکه ایشان از اهل بیت رسالتند و اول ایشان  
 علی بن ابوطالب و بعد از او حسن و بعد از او حسین و بعد از او زین  
 العابدین و محمد باقر و جعفر صادق و موسی کاظم علی بن موسی الرضا  
 و محمد تقی و علی النقی و حسن کرم و محمد مهدی چنانکه ذکر کرده ایشان  
 زبده اولیاء خواجہ محمد پارسا در فصل الخطاب و تابع شده با مولا  
 ما نور الدین عبدالرحمن جامی در شواهد النبوة و ذکر کرده اند آن  
 دو نفر بزرگوار فضائل و مناقب و کرامات ایشان را تا آخر کلام او  
 و نام از آنها عالم ربانی شیخ سلیمان ابن خواجہ کلان بلخی خفی در  
 کتاب ینابیع المودة و او در کتاب مذکور بعد از ذکر فضائل و مناقب  
 و کرامات دوازده امام و بودن ایشان علی بیارزده نفر اولاد او  
 از کتابهای علماء اعلام اهل سنت و از راویان موثقین ایشان بسند  
 صحیح خودشان از حضرت رسول الله ثابت کرده بودن مهدی منتظر  
 قائم همان حجة ابن الحسن کرم و چند باب در اینخصوص بیان نموده  
 و از جهت شیوع انکاب مستطاب حقیر کلمات او را در اینجا نقل نکرد  
 و جناب شیخ سلیمان حقی محتاج بمدح و تعریف نیست زیرا که او

در اقرار علماء عامه و ائمه امامان

۲۱۷

مرشد و مدرس و جامع شرعی و طریق در زمان خودش بوده است  
و جمع کثیر از علماء اهل سنت شاگرد او بوده اند و بر کتاب اعتماد دارند  
و در هم از ایشان فاضل المعنی عبد الله بن محمد مطیری شافعی اشعری  
در کتاب ریاض زاهره در فضائل اهل بیت پیغمبر و عتره الطاهره فرموده  
امام بول علی بن ابوطالب است و بعد از آن امامان را یک بیک ذکر  
کرده و نام ایشان را برده و فرموده یازدهم ایشان امام حسن عسکری  
است که پسر امام علی النقی است و دوازدهم امام محمد مهدی پسر او است  
و هرانچه گذشت و نص و تصریح با امامت ایشان در ملت اسلام  
از حضرت رسول الله و از جد او امیر المؤمنین و از سایر اجداد او که  
همه ایشان اهل شرف و صاحب مراتب بوده اند و او است صاحب تیغ  
و قائم منتظر چنانکه وارد شده در حدیث صحیح و از برای او قبل از ظاه<sup>ر</sup>  
شدن او دو غیبت است یکی صغری و دیگری کبری تا آخر کلام او  
در آن کتاب و او محتاج بر تعریف نیست زیرا که او از اکابر علماء اهل  
سنت است و در این مختصر اختصار کردم بر نقل کلمات ده نفر از اعلام علماء  
اهل سنت در اقرار ایشان بر همان دوازده امام که حضرت رسول الله  
نام ایشان را بیان فرموده بود و ایشان را تعیین کرده بود و در  
مختصه  
محدثه چهل نفر از علماء اعلام و از محدثین کرام اهل سنت را ذکر کردم

که اینطور بیان کرده و اقرار بدوازده امام مذکورین نموده اند در  
 باب اول آن کتاب در باب دوم آن کتاب چهل حدیث در فضائل امام  
 محمد قائم و پدران او از محدثین فضلاء ایشان ذکر کرده ام از آنجمله  
 خطب الخطباء خوارزم بسند صحیح خود از سلیم بن قیس از سلیمان فارسی  
 در کتاب مناقب روایت کرده که گفت وارد شدم بمحدث رسول الله  
 و دیدم امام حسین در زانوی آنحضرت نشسته و آنحضرت چشم او را  
 میبوسد و دهان او را میمکد و میگوید تو آقای و پسر آقای و برادر  
 آقای و پدر آقایان هستی و تو حجتی و پسر حجتی و برادر حجتی و پدر  
 حجتی که از صلب تو خواهند شد و لهم ایشان قائم ایشان است  
 و تو امامی و پسر امامی و برادر امامی و پدر نه نفر امامی و از آنجمله صاحب  
 مقضب الاثر بسند صحیح خود روایت کرده از شهر بن حوشب و از سلیمان  
 که گفت یا رسول الله بودیم و حسین بن علی در زانوی آنحضرت بود که  
 آنحضرت بر حسین نگاه کرد و گریه نمود فرمود ای ابو عبد الله تو  
 از سادات و امامی از امامان و پدر نه نفر امامی که منهم ایشان قائم ایشان  
 است و امام اعلم حکم افضل ایشان است و از امثال این اتحاد چهل حدیث  
 در آن کتابست که حقیقتهای از علماء و فضلاء اهل سنت نقل کرده و نام و نشان  
 آنکتابها را و آن علماء اعلام را در آن کتاب نکر نموده پس برای در اسلام و

خوان ایمان بیاید و بر این احادیث و بر کلمات این علماء و فضلاء  
در مدح و تعریف آن دو ازده امام و آن دو ازده خلیفه و آن دو ازده  
حجة ملاحظه بکنید که چطور حضرت رسول الله و امیر المؤمنین و  
علماء اعلام اسلام از سنن شیعی با ایشان امام و حجة و خلیفه گفته اند  
و چنانکه حضرت رسول بر علی خلیفه و امام و حجة فرموده بر یازده نفر  
از اولاد او را نیز امام و حجة و خلیفه فرموده و مقام علی را با ایشان  
نیز زاده و علی با جماع مسلمانان و با اتفاق ایشان خلیفه مسلمین بعد  
از عثمان است و همچنین باید یازده نفر از اولاد او امام و خلیفه  
مسلمانان باشند با نص تصریح و بیان پیغمبر ذکر کردن آنحضرت  
اسامی نامهای ایشان را و اقرار کردن چهل نفر از علماء و محدثین و  
فضلاء اهل سنت و جمیع علماء شیعه و در خلافت عثمان شش نفر  
اتفاق کردند و عمدتاً آنها عبد الرحمن بن عوف بود پس او خلیفه شد  
و در خلافت عمر تصریح ابو بکر تنها بود و او نیز خلیفه گردید پس چرا  
یازده نفر از اولاد علی خلیفه و امام و حجة بعد از امیر المؤمنین نباشند  
با تصریح کردن رسول الله و صریح فرمودن آنحضرت امامت و خلافت  
ایشان را و اقرار کردن علماء اسلام از سنن شیعی بر صحت احادیث  
پیغمبر درباره ایشان و در امامت و خلافت ایشان بعد از امیر المؤمنین

وایا ابوبکر و عبد الرحمن بن عوف در خلیفه کردن عمر و عثمان برای  
 مردمان از پیغمبر اعلم و افضل بودند و چرا فرمائش اند و نفر صحیح شود  
 و فرموده رسول الله نافذ نشود در حق خلافت و امامت آن دوازده  
 نفر و فرمائش امیر المؤمنین در باره خلیفه و امام بعد از خودش صحیح  
 نباشد و ای رسول الله و خلیفه او امیر المؤمنین در ملاحظه کردن  
 صلاح مردمان و تعیین نمودن امام بمردمان از آن دو نفر کمتر بودند  
 و علم ایشان از علم اند و نفر اندک بوده و ای فرمائش ابوبکر با وحی  
 نبوده و فرموده امیر المؤمنین با تعلیم پیغمبر نشده بود و او در مدینه  
 علم نبود و چه باعث شد که عمر و عثمان با گفته ابوبکر و عبد الرحمن  
 خلیفه شوند و یازده نفر از اولاد امیر المؤمنین با گفته و تصریح  
 پیغمبر و امیر المؤمنین امام و خلیفه نشوند و ای ابوبکر و عبد الرحمن در  
 تعیین خلیفه برای جمیع مسلمین با وحی خداوند بود و فرموده رسول الله  
 و امیر المؤمنین در احادیث علماء اهل سنت و شیعه با عرض بود در  
 خلافت و امامت یازده نفر از ذرّیه رسول الله و اولاد امیر المؤمنین  
 و ای امامت و خلافت عمر و عثمان بفرمائش ابوبکر و عبد الرحمن یک  
 معنی داشته و امام و خلیفه بودن اولاد پیغمبر و اولاد علی یک معنی  
 دیگری بوده و یا خلافت آن دو نفر با پیغمبر تصدیق فرموده بود و

خلافت و امامت ذریه خود را تکذیب کرده بود و آیا رسول الله و  
 امیرالمؤمنین در دادن امامت و خلافت با اولاد خودشان سهو کرده  
 بودند و ابوبکر و عبدالرحمن در دادن امامت و خلافت بعمر و عثمان  
 سهو نکرده اند و چطور شد که فرمایش ابوبکر و عبدالرحمن از فرموده  
 رسول الله و امیرالمؤمنین بالاتر و نافذتر گردید و آیا علماء اعلام  
 اسلام با وجود این احادیث و تصدیق ایشان وارد شدن اینها را  
 از پیغمبر و اقرار این سه نفر که کلمات آنها ذکر شد اجماعت امامت و  
 خلافت علی و یارزده نفر از اولاد آنحضرت چرا اولاد حضرت امیر  
 المؤمنین را خلیفه و امام نمیدانند و چرا به آن یارزده نفر خلافت و  
 امامت نمیدهند و چرا در عبادات و معاملات و سیاسیات و در  
 حلال و حرام و در احکام اسلام از آن یارزده نفر ذریه رسول الله  
 و فرزندان امیرالمؤمنین در کتب خودشان حدیث روایت نمیکند  
 و در شش کتاب صحیح خودشان و در سائر کتب فتاوی که بعد از آنها جمع  
 کرده اند حکمی و فتاوی نقل نمیکنند و آیا احکام حلال و حرام و حجاب  
 و محرمات دین اسلام را امامان ذریه رسول الله و اولاد امیرالمؤمنین  
 ندانسته بودند و همه ایشان جاهل بر حکم حلال و حرام و مسائل  
 دین اسلام بوده اند و اگر ایشان احکام اسلام را نمیدانستند و از

حلال و حرام خبرند استند چرا پیغمبر با ایشان حجّت و خلیفه و امام فرموده  
 در احادیث سابقه خودشان و باقرارده نفر و بلکه چهل نفر از علماء  
 خودشان و چرا در شش کتاب صحاح خود آنها از ابوهریره و انس بن  
 مالک و عمر بن سعد و سعد و قاص و عمرو بن عاص حدیث در حلال  
 و حرام و در سایر احکام اسلام روایت میکنند و از امام باقر و امام  
 جعفر صادق و امام زین العابدین و امام رضا و از پدران او و از  
 اولاد او و امامان حدیث روایت نمیکنند و آیا این امامان از اولاد  
 امیر المؤمنین و از ذرّیه رسول الله از انس و ابوهریره کمتر بودند ابوهریره  
 و امثال او از ایشان در دیانت و امانت و در راستگوئی و صدق حدیث  
 و حفظ احکام اسلام زیاد تر بوده اند و اگر امثال انس از ایشان بالاتر  
 و زیاد ترند چرا رسول الله و امیر المؤمنین با ایشان خلیفه و امام گفته  
 و فضائل و مناقب ایشان را بیان کرده و ایشان را بکشتی نوح تشبیه  
 نموده و ایشان را باقران قرین فرموده در حدیث ثقلین که خود علماء  
 اهل سنت این احادیث را روایت کرده اند و اگر بگوئیم که پیغمبر انس  
 و ابوهریره و امثال آنها را نیز تصدیق فرموده در جواب گفته میشود  
 بنا بر این باید از امامان و اولاد امیر المؤمنین در احکام اسلام حدیث  
 نقل بکنند چنانکه از انس و امثال او روایت مینمایند و ثانیاً تصدیق

پیغمبر ابوهریره و امثال او را اجماعی و اتفاقاً علماء اهل سنت و شیعه نسبت  
 و اما تصدیق آنحضرت امامان از اولاد علی را اجماعی و اتفاقاً فریقین است  
 و شخص بدون غرض دست از اجماع و اتفاق طرفین بر نمیدارد و چرا  
 یک مرتبه دست از اجماع برداشته شود و از اتفاق علماء فریقین اعراض  
 گردد و از امامان که رسول الله و امیر المؤمنین بخلاف و امامت  
 ایشان تصریح کرده اند مسائل دین مبین را سوال نکنند پس بر  
 چه آنحضرت با ایشان خلیفه و حجت و امام فرموده و آیا رسول الله  
 و امیر المؤمنین بکسی غیر از ایشان امام و خلیفه گفته است با اجماع  
 فریقین یا نه پس چرا مسلمانان دینداران و اشخاص با ایمان از اولاد  
 پیغمبر خودشان اخذ احکام اسلام نمیکنند و با ایشان تقلید نمینمایند  
 و بد دیگران تقلید میکنند و آیا پیغمبر مسلمانان را از تقلید اولاد  
 خودش منع کرده و دیگران را بمسلمانین سفارش فرموده و آیا گفته است  
 که بعد از من بر ثقیلین تمسک نکنید و بر کشتی نوح چنگ زنید و از  
 کتاب خداوند و از خودش اعراض بکنید و در دین اسلام اختلاف  
 نمائید و چند مذهب بشوید و هر مذهب یکی دیگر را تکذیب بکند  
 و در حق دیگران بد بگوید و جنلی شافعی را و حنفی مالکی را بخطا  
 نسبت بدهد و شافعی آنها را و حنفی آنها را و مالکی باقی را آیا پیغمبر از

فرموده بر این مذهب و خداوند فرموده که **وَلَا تَقْرَبُوا** و رسول الله صلی  
 قرآن گفته و امر باختلاف کرده و یا اینکه بیکه از این صاحبان مذاهب  
 امام و خلیفه گفته است و یا امام و نشان یکبفر از مالک بن انس و یا  
 از نعمان بن ثابت و یا محمد بن ادریس و یا احمد بن حنبل با برده و در حق  
 آنها و با دربار مذهب آنها در دین خداوند وصیته کرده و انحصار  
 آنچه وصیته فرموده در حق ذریه خود و اولاد امیر المؤمنین نموده است  
 و بایشان امام گفته و خلیفه اطلاق کرده و حجت بیان فرموده در  
 معنای امام و حجت و خلیفه بعد از خود پیغمبر و جوب رجوع ائمه است  
 بایشان در احکام اسلام و سؤال کردن مسائل دین است از امامان  
 دوازده نفر که با اسم و وصف و مدح ایشان تصحیح فرموده در  
 احادیث سابقه با قرار علماء و فضلاء فریقین و اجماع طرفین  
 و اتفاق جانبین در بین مسلمین پس ای مسلمانان که زمین از هندی  
 و سند و از عرب و عجم و ترک و فارس و کرد و فرنگ و هر کسبیکه نام  
 مسلمان دارد و اظهار اسلام میکند همه بیایید یک خانه ماتم بنا  
 بکنید و در آنجا <sup>ناله</sup> بکنیم و گریه نمایم و فریاد و اه بکشیم و <sup>شک</sup>  
 چشم بریزیم و ندبه را بلند گردانیم و خارجه را با عانت و ملذخ خود  
 بخوانیم و برای اسلام تعزیه دار باشیم و از جهت اعراض کردن مسلمانان

از فرمایشات پیغمبر خودشان توحید برداریم و واسلاما و واحدا و  
 و امیر المؤمنین بگوئیم و فراد و ادینا بکشیم زیرا که پیغمبرها بعد از  
 خودش و ازده خلیفه و دوازده امام تعیین کرده بود و مسلمانان را  
 با ایشان رجوع داده بود و ایشان را حجت قرار داده بود و حالا  
 امامان امت انحضرت کسان دیگر شده اند و از فرموده انحضرت  
 همه تجاوز کرده اند و مالک بن اشتر ابو حنیف و شافعی و حنبلی را از  
 برای خودشان امام مذهب و مجتهد خاص اخذ کرده اند و هر فرقه  
 فرقه دیگر را و اهل هر مذهب آن مذهب دیگر را باطل میدانند  
 و مذهبی که یکفر از سلاطین عباسی گذاشته و در مقابل اجازه مذ  
 بول گرفته آن مذهب بن خداوند شده و پیغمبر نیز بان مذهب مختلف  
 راضی گردیده و حکم خداوند که فرموده بود و لا تقروا از میان رفته و  
 فرمایش پیغمبر که بدوازده امام از ذرئیه خود که اسامی ایشان را بیان  
 کرده بود متروک گردید و آنچه فرموده بودند عکس آن شده و آنچه  
 وصیته کرده بود بان عمل نشده و با وجود اینها ما میگوئیم که ما مسلمانیم  
 و دین حق داریم و حق با ما بوده و آیا پیغمبر ما چند مذهب آورده بود  
 و چند مذهب مردمان را دعوت کرده بود و بغیر از اولاد خودش و  
 فرمایشات ایشان چیزی فرموده بود و ایشان را بعلم غیب مسلمانان

نشان داده و چنگ زدن را بایشان باعث بجات قرار داده بود  
 خبر دادن پیغمبر در حق ایشان صدق و واقعی شده بود و از این جهت  
 بعضی از معجزات و کرامات ایشان را در این مختصر بطریق اختصار  
 حقیر نقل کرد و معجزات ایشان منحصر بحال حیات ایشان نیست بلکه  
 بعد از شهادت و رحلت نیز از ایشان معجزات و کرامات در اغلب  
 اوقات از مشاهد مشرفه ایشان ظاهر میشود از آنجمله در سال  
 یکم هزار و سیصد و چهل و نود و پنج سال قبل از این از روایات عالیات  
 عتبات مقدسه چقدر کرامات ظاهر و آشکار گردید چنانکه در  
 مجلات اسلامی و مطبوعات نجفیه واضح و منتشر شد از آنجمله  
 در مطبوعه حیدریه حاج شیخ صادق و شیخ محمد ابراهیم یک  
 نشر کردند و مضمون آن با فارسی اینست که بسیار شده معجزات  
 باهرات و متابع گردیده ایات ظاهرات در مدت اندک از مشاهد  
 مقدسه عتبات پاک پیغمبر خصوصاً از دو امام که کاظمین است و هر  
 آینه رسیده معجزات ایشان در واضح شدن مجدد شیوع و بلکه  
 از شیوع نیز گذشته و از متواترات گردیده که دشمن و دوست  
 بآنها اقرار کرده اند خصوصاً اهل دو ولایت که کاظمیه و بغداد  
 باشند و اکثر اهل این دو ولایت آنها را با چشم خودشان دیده اند

و ثابت شده در نزد علماء آنها مثل اولاد مرحوم سید صدر و اولاد  
 مرحوم سید مهدی و غیر ایشان از سائر اکابر و اشراف و عدول و  
 ثقات و کلید دار و اکابر بغداد و علماء بغداد مثل علامه شیخ عبد  
 الحسین بغدادی و سید عبد الامیر از اولاد مرحوم سید حیدر و  
 غیر ایشان از اعاظم و بعضی از این معجزات در نجف اشرف واقع شد  
 و ثابت گردید در نزد علماء نجف با شهادت علماء اعلام و عدل  
 و موثقین و علاوه شده بمعجزات واقع در عتبات آنچه بسیار شده  
 نقل آن کرامات از مقام شریف زید شنید پس علی بن الحسین زین  
 العابدین در اثناء این یکسال در وقت بعد از وقت و آنچه ظاهر  
 گردید از قبر شریف حضرت عباس علیه السلام کربلا و آنچه واقع  
 شد در مقام حضرت مسلم بن عقیل در کوفه پس هر که باور نکند باین  
 اینها و خودش اراده تحقیق بکند پس انکس بیاید بعتبات مقدسه  
 ایشان و این خبرها را با چشم دیده باشد و هر آینه حالا و در این  
 وقت این معجزات امر بزرگ شده و تا بحال با این کثرت و بزرگی در  
 سالهای سابق نبوده است و کفایت میکند وضوح و شیوع این  
 معجزات حالا که در ولایت کاظمین بیست روز است از رحام و  
 اجتماع زیاد تر شده و صحن و ایوان و رواق و روضه مقدسه پر شده

از عاجزین و مبتلایان و صاحبان امراض گوناگون و اقوام و اقرباء ایشان  
 و هیچ روز نمیگذرد مگر آنکه صدها بلند میشود که فلان مبتلا و فلان  
 صاحب مرض شفا یافت و هلاهل و غوغا بلند میگردد و میگویند فلان  
 نابینا و فلان صاحب فالج و فلان تنگ و فلان دیوانه صحت یافت و  
 عاقبت پیدا کرد و این شفا یافتگان با اقوام و اقرباء خودشان <sup>است</sup> سلام  
 بولایت خودشان بر میگردند و بعضی از این شفا یافتگان از برادران  
 اسلام ما اهل سنت است و در جای خودش معروف بوده و روضه  
 مقدسه و اطراف آن چنان ازدحام شده که از برای زواریان زیارت  
 نمودن روضه شریفه دشوار شده و بستن در آن مقام مقدس سخت  
 گردیده و هیئت نظمیّه قرار داده تحقیق کردن و دقت نمودن شفا  
 یافتگان را و امتحان و شهادت کردن ثقات را و با وجود این تحقیقات  
 و امتحانات نظمیّه در این بیست روز عدد شفا یافته شدگان از  
 یکصد نفر زیاده تر شده بنا بر ضبط هیئت نظمیّه و الله تعالی بر آنچه  
 ما نقل کردیم شاهد است و این معجزات و کرامات را شعراء عرب در  
 قصیدههای خودشان ذکر کرده اند از آنچه بعض از فضلا در کماظین  
 گفته **مُعْجَزَاتٌ تَقْبِضُ لِلْعَيْنِ نُورًا** و **لِقَلْبٍ لِحَبِّ لَهْدَى سُرُورًا**  
**وَقُلْمِنَ انْكَرَ الْعِيَانِ جَهَارًا** و **غَدًا يَحْدُ الْحَقَائِقُ زُورًا** تا آخر قصیده

یعنی بسیار معجزات ظاهر شد در کافران که آنها نور چشم را زیاد تر میکند  
 و از برای قلب دوستان شاکد هدیه مینماید و بگو بانکسیکه معجزات  
 عیان شده را انکار میکند و فریاد حقیقتها را و وائعات واضح را نیز  
 انکار خواهد کرد و این حاصل ترجمه آن منشوره بود که در اثناء بیست  
 بصحبت رسید و بعد از آن معجزات بسیار واقع شد و صاحبان امر  
 و اوقات زیاد تر از در حاکم کردند و اغلب آنها شفا یافتند و بعد از مدتی  
 حقیر شنیدم که عدد شفا یافتگان زیاد تر رسید و این خبرها را در  
 مجلات نشر کردند از آنجمله در مجله الاسلام شیراز و این خبرها برهند  
 و فرنگستان و اروپا و افریقا رسید و تعجب تر از اینها شفا دادن حضرت  
 مسلم بن عقیل است در آنسال نیز در ماه ذیحجه بر سه نفر یکی حاج عبد  
 الخالق زنجانی که در مرض سل مشرف بموت شده بود و دیگری زن چینی نام  
 بنت سید حسین از سادات البوعربی که شل شده بود و سیم مرد جبار نام  
 از آل علوان که نصف بدن او فالج بود و تفصیل اینها را در مطبوعه  
 نجف اشرف طبع و نشر کرده اند و جای تعجب اینست که حضرت مسلم اما  
 نبوده و لکن نائب حضرت امام حسین بوده در کوفه که ابن زیاد لعین  
 شهید نمود و معجزات و کرامات امام رضا در خراسان در اغلب سالها  
 معروف شده و جمله از آنها در کتاب تحفه رضویه مذکور و در کتاب

مرحوم نوری مسطور شده و تا بحال شنیده نشده که از قبر خلفاء ثلاثه و از  
 قبرهای اطام مالک بن انس و ابو حنیفه و شافعی و حنبلی و شیخ عبد القادر  
 گیلانی یک کرامتی ظاهر شود و ثبوت داشته باشد و چقدر کرامتها و  
 خوارق عادات از قبور مقدسه دو امام در سامره واقع شده و همه اهل  
 آن بلد دیده اند و بلکه چقدر کراماتی از امام زادگان در اطراف و  
 بلدان ایران و غیره بظهور رسیده و تفصیل آنها در اینجا ممکن نیست  
 و هر که خاطر جمع نباشد خودش از مقابر امام زادگان تحقیق نماید تا  
 چه برسد بر امامان از ذریه رسول الله و اولاد امیر المؤمنین علیهم  
 السلام و یک معجزه ایشان احادیث ایشان است زیرا که آن دوازده  
 امام که رسول الله ایشان را نشان داده و بعد از خودش ایشان را خلیفه  
 و امام برای امت قرار داده هیچکدام از ایشان درس نخوانده و بمکتب  
 نرفته اند و از کسی احد علوم دین و یا دیگر فن مسائل احکام اسلام  
 نکرده اند و از احدی علم خط و کتابت نیاموخته اند و با وجود اینها  
 خط مینوشتند و حلال و حرام و احکام اسلام را بمردها می یاد میدادند  
 و علم اصول دین و فروع دین و علم اخلاق و آداب و سیاست در نهایت  
 خوبی و در کمال مرغوبی در احادیث ایشان در اعلی درجه موجود است  
 و معجزه بالاتر از این و برهان بهتر از این نخواهد شد اگر کسی انصاف

داشته باشد و باقی فقهاء و علماء و فضلاء همه استاد دارند و همه در  
خوانده اند و هر که میخواهد بداند بر تواریخ و بر احوال علماء در کتب سیر  
تاریخ ملاحظه نماید و کسیکه خیال داشته باشد که بر احادیث ایشان  
اطلاع داشته باشد و علوم امامان را بداند با نظر دقت در اصول و  
فروع و در اخلاق و در سیاستات بر کتب اربعه و جوامع اربعه ملاحظه  
بکند تا ظاهر باشد با و معجزه بودن احادیث ایشان و اگر دست او بر کتب  
مذکوره نرسد بر تألیفات و تصنیفات حقیر ملاحظه فرماید زیرا که حقیر  
در کتب خود احادیث ایشان را بمناسبت محل و بمقتضای کتاب ذکر  
کرده ام اول آنکابها الدرّة البيضاء در احکام اینها و طهارت و روم  
الدرّة الغیبة در مسائل ارث و تحقیقات در آن سیم مسائل بحقیقه  
در خمس و تحقیق در آن چهارم اثنا عشریة در روزه مسئله خلافت  
و تحقیق حق پنجم صراط مستقیم در اصول فقه با تحقیق و تدقیق و  
این پنج کتاب با زبان عرب نوشته شد ششم طریق صواب در نجاست اهل  
کتاب با هفتاد و دو دلیل هفتم مسالك الشریعة در ترجمه اعتقادات  
مرحوم مجلسی در اصول فروع دین هشتم تحفة الاخوان در بطلان جبر  
و تفویض با چهل دلیل نهم تحفة الاخیار در قرآنة الائمة دهم تحفة السیعة  
در آیات رجعت و احادیث آن یازدهم تحفة محمدیة در جوامع احوال

حضرت امام دوازدهم در دوازده باب در هر باب چهل مطلب حدیث  
 دوازدهم هدایت الانام در آنکسانیکه حضرت حجّه را در خواب دیده اند  
 مشتمل بر چهل حکایت سیزدهم صراط سومی در ادب مفتی و قاضی  
 بآیات و احادیث صحیحه چهاردهم اربعین در اربعین در شرح چهل حدیث  
 در مواعظ و اخلاق پانزدهم عروه و ثقی در ردّ نصار و شانزدهم  
 ترجمه الموسو در طب رضوی و نبوی هفدهم نجاشی ایران مشتمل بر  
 بی مسئله مهمه بآیات و احادیث هجدهم اساس اسلام در احکام و  
 سیاست اسلام و ترقیات آن نوزدهم جلد اول قانون اسلام در  
 معاملات و سیاست دین مبین بیستم عقاید اسلام در اصول  
 دین بیست و یکم ایقان در اوامر و نواهی قرآن بیست و دویم  
 رساله برهان در بیان پیغمبران ایران بیست و سوم رساله دلیل  
 در جواب و هاجه بیست و چهارم احکام سهله در اعمال حج و عمره  
 بآیات و روایات صحیحه در بیست ماده بیست و پنجم رساله سیاف  
 در ذبح قربانی بیست و ششم اساس ایمان در وجوب حجاب بر زنان  
 بیست و هفتم کشف الیقین در ولادت امیر المؤمنین در میان کعبه بیست و هشتم  
 زبده البیان در مصرف زکوة در این زمان بیست و نهم مواعظ اهل اسلام  
 در خطب جمعه ها و اعیاد شریفه و رمضان منتخبه از نهج البلاغه و مجاز

الانوار و نافع التواريخ و غیر اینها سی امستیا الاسلام مشتمل بر حیل سیاه  
 و بی یک رساله رغو بر وفای در اثبات صیوحت بودن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 بایات شریف و رساله ها محض الاسلام و اصل الاسلام و شرح اسلام  
 و معاش اهل الاسلام و حقوق الاسلام و احکام الاله و ادب الاسلام  
 و نواهی الاسلام و دعائم الاسلام و ارکان الاسلام کده رساله است  
 یک در مطالب مهمه دین است و هر که ملاحظه نکند هر یکی از اینها بر  
 سر دیندار کفایت در دین و دنیا او هر یک از اینها تمام است و نواهی الاسلام  
 پنجم رساله و با این رساله ها چهل یک رساله میشود و چهل دوم جلد دوم قانون  
 الاسلام است در عقاید دین اسلام و مشتمل بر نصد ماده در هر ماده یک آیه و  
 ایه و احادیث صحیح در حکم هر ماده چنانکه جلد اول قانون مشتمل است یکصد و  
 نازده در مسائل معاملات سیاست اسلام با آیات احادیث صحیح و چهل سوم  
 یقین در لزوم دین بر متمدن با احادیث آیات چهل و چهارم طریق حق در اثبات  
 خلافت امیر المؤمنین با آیات و احادیث صحیح اهل سنت چهل و پنجم همین رساله طریقه  
 غراء در اثبات معجزات انبیاء و اوصیاء و وجوب اعتقاد بر امامت و خلافت  
 امام که حضرت رسول الله بر امامت و خلافت ایشان خبر داده با احادیث صحیح از علماء  
 و فضلاء اهل سنت و شیعه که معجزه هر یک از دوازده امام در بحله و اشارة معجزه  
 یک از ایشان بکتاب مینامد و در دوزخ و عدم ورود حضرت رسول الله بر امامت و خلافت

ششمین بغیر ایشان و اگر کسی مسلمان باشد و ایمان داشته باشد و بعضی  
و تحسب مدعیان خود نداشته باشند و تقلید کورکورانه نکنند و ارتقا بدهند  
دلیل دست بردارد و خودش بتمام انصاف در آید البته میدانند که رئیس  
مذمت امام و خلیفه باید از رسول الله <sup>ص</sup> نصیر <sup>شسته</sup> <sup>شسته</sup> باشد و علاوه بر نصیر  
با مامنه و خلافت او باید صاحب جرات و کرامات شود چنانکه خود پیغمبر باید  
معجزه داشته باشد و در عجزات و وارزه امام کفایت میکند در سخن <sup>ن</sup>  
و اخذ تعلیم نکردن ایشان از ائمه مدعیان و فضلاء و با وجود این بیانات  
ایشان در جمیع احکام اسلام و در سلاطین و مسائل حلال و حرام دین اسلام  
در آداب و دعاها و عقود و ایماجات و سیاست بطوریکه بالاتر از  
آن ممکن نیست و علاوه بر آن اسکان ندارد چنانکه در احادیث مذکوره  
کتابهای حقیر بیانات ایشان در الجمله ذکر شده و کتب مزبوره همه طبع  
و نشر گردیده مگر کتاب المسائل الخفیه و ترجمه الموسو در طب رضوی  
و نبوی و تحفة الاخبار در قرائه الائمة الالهیه که این سه کتاب طبع نرسید  
و تمام شان در ساله در ساعت دوازدهم از روز دوازدهم از ماه دوازدهم  
از سال سییم از عشره ششم از صد چهارم از هزار دوم از هجرت نبوی صلی الله  
علیه و آله و الحمد لله کما هو اهله علی الائمة و السلام علی محمد و آله

بالی طبع این رساله شریفه آقایان برادران معینان رضاییه دام اقبالهم